

معرفی شهرهایی از

آذربایجان

تهیه و تنظیم: پرویز یکانی زارع (اٹلیار)

یکانی زارع، پرویز، ۱۳۲۱
معرفی شهرهایی از آذربایجان / تالیف پرویز یکانی زارع (اثلیار). -
تبریز: اختر، ۱۳۸۴
۲۴۰ ص.: مصور، نقشه، جدول.

ISBN: ۹۶۴-۵۱۷-۰۱۰-۹

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. آذربایجان - - بررسی و شناخت. الف. عنوان. ب. عنوان، آذربایجان.

۹۵۵/۳

DSR ۲۰۰۱/۵۵۳

۱۷۲۸۹ - ۸۴م

کتابخانه ملی ایران



معرفی شهرهایی از آذربایجان
تهیه و تنظیم: پرویز یکانی زارع (اثلیار)
ناشر: نشر اختر با همکاری انتشارات هاشمی سودمند
تیراژ: ۵۰۰ جلد / چاپ اول ۱۳۸۵ / ۲۴۰ صفحه رقعی
شابک: ۹۶۴-۵۱۷-۰۱۰-۹
مرکز پخش: تبریز - اول خیابان طالقانی؛ نشر اختر
تلفن: ۰۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷ ویا ۰۴۱۱-۵۵۵۵۳۹۳

قیمت: ۲۵۰۰ تومان



فهرست

۷	 مقدمه
	فصل اول:
۱۱	 تاریخ و مدنیت آذربایجان در یک نگاه
	فصل دوم:
	مروری کوتاه بر سیمای تاریخی و جغرافیائی و اقتصادی شهرها و آبادیهای معروف آذربایجان
۴۲	 تبریز
۷۰	 ارومیه (اورمی = اورمو)
۷۹	 اردبیل (آرتاویل)
۸۹	 مراغه (ماراغا)
۹۹	 میاندوآب (قوشاچای)
۱۰۱	 اهر (قره جه داغ = ارسباران)
۱۰۴	 مهاباد (ساوج بولاغ = ماهاباد)
۱۰۷	 خوی
۱۱۷	 مرند
۱۲۴	 میانه (میانا = میالغ)
۱۲۹	 موغان (پارس آباد موغان)
۱۳۳	 ماکو (ماکی)
۱۳۷	 هشتروند (هشتتری، سراسکند)
۱۳۹	 مشکین شهر (میشکین، خیابو)
۱۴۱	 خلخال (هتروباد = خالخال)
۱۴۳	 نقده (سولدوز)
۱۴۹	 سلماس (سالماس)
۱۵۴	 سراب (سروو)

۱۵۸.....	گرمی (گنرمی)
۱۶۰.....	شبیستر (ارونق و انزاب = گونتی)
۱۶۳.....	بوکان
۱۶۴.....	چاراویماق یا قره‌آغاج
۱۶۶.....	بناب
۱۶۸.....	شاهین‌دژ (صائین قلعه افشار = صایین قالا)
۱۶۹.....	هریس
۱۷۱.....	تورکمان (تورکمان چای)
۱۷۳.....	پیرانشهر (خانا)
۱۷۵.....	پلدشت
۱۷۶.....	کلبر
۱۷۸.....	نیر
۱۸۰.....	نمین
۱۸۲.....	اسکو (اوسکو)
۱۸۴.....	عجب‌شیر
۱۸۶.....	نکاب (تیکاب)
۱۹۳.....	جلفا (جولفا)
۱۹۵.....	کاغذکنان (آغ کند)
۱۹۷.....	آذرشهر (دهخوارقان = توفارقان)
۱۹۹.....	قره ضیاءالدین (چاپارا)
۲۰۰.....	خدا آفرین (خود آفرین)
۲۰۲.....	چالديران (قره عینی)
۲۰۶.....	زونوز
۲۰۷.....	اوشنو (اشنویه)
۲۰۹.....	خسروشهر (خسروشاه)
۲۱۰.....	بستان‌آباد (بوستان‌آوا)
۲۱۲.....	بيله سوار (بيله سوار)
۲۱۴.....	سنجید (کیوی)
۲۱۵.....	باجروان
۲۱۶.....	برزند
۲۱۷.....	ورثان
۲۱۸.....	زنجان (زنگان)
۲۲۴.....	همدان
۲۳۳.....	قزوین



مقدمه

تاریخ آستان تحولات تلخ و شیرین بسیاری بوده و خواهد بود که بی شک تجزیه و تحلیل هر یک از این تحولات قسمتهای مختلفی از علم همچون تاریخ، جامعه شناسی، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و ... را در بر می گیرد. جامعه بشری بنا به ذات بشر رو به تکامل است.

جامعه بشری بسان یک رودخانه است که گاهی آرام و گاهی خروشان، ولی در عین حال در هر دو حالت در حرکت و تکاپو می باشد.

حرکت ملت آذربایجان در یکصد سال گذشته بالاخص در سالهای اخیر، نمود عینی تکاپوی یک جامعه زنده برای رسیدن به تکامل و جایگاه شایسته است.

یکی از ضعفهای عمده، حرکات اجتماعی یکصد سال اخیر مشرق زمین، بویژه منطقه ها، سطحی نگری و عدم تجهیز به سلاحهای مورد نیاز برای ورود به عرصه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بوده است. یکی از ابزارآلات و سلاحهای مهم همانا علم و دانش و آگاهی در زمینه های مختلف است.

نیاز به تجزیه و تحلیل دقیق، علمی، منطقی و بدون تعصب مسائل و روشنگری تحریفات صورت گرفته در تاریخ و تمدن بیش از هفت هزار ساله ای آذربایجان در طول حکومت سلسله پهلوی و پرده برداشتن از نیات شوم آن سلسله در تاریخ سازی نه تاریخ نویسی، ضرورت تالیف اثر معرفی شهرهایی از آذربایجان را ایجاد می نمود. زیرا که عدم دسترسی مردم به تاریخ صحیح زمینه مناسبی را برای ذهنیت سازی تاریخی جعلی نوشته

شده فراهم آورده است. اگرچه در سالهای اخیر تلاشهای وسیعی از سوی اساتید و محققین محترم بویژه مرحوم پروفسور محمدتقی زهتابی برای تالیف کتب مختلف صورت گرفته است، اما گستردگی مطالب مندرج در این کتابها و عدم وجود علاقه اکثریت مردم به مطالعه ضرورتی را ایجاد می نمود که تاریخ مختصر و مفیدی در مورد شهرهای آذربایجان ارائه گردد تا پاسخگوی نیاز جامعه آذربایجانی برای شناخت هویت و تاریخ خود باشد.

امید است این مجموعه که حاصل سالها تحقیق و تلاش مستمر نگارنده بوده مورد استقبال کلیه علاقمندان علم و تاریخ قرار گیرد و نقصهای احتمالی موجود را بدیده منت بر اینجانب ببخشایند و با ارایه رهنمودها و اطلاعات تکمیلی خود، راه را بر ایجاد اثری بی نقص در چاپ بعدی هموار نمایند.

پرویز یکانی زارع

فصل اول:

تاریخ و مدنیت

آذربایجان در یک نگاه

گرچه عشق به وطن احساسی است غریزی، ولی عشق من به آذربایجان فراتر از غریزه فطری بوده، به عواطف و احساسات من مربوط است. با ایمان به اینکه هر گامی برای شناخت پیشینه تاریخی هر دیار، نخستین گامی است در خودباوری، احساس هویت و تأمل در ارزشهای انسانی و اخلاقی؛

لازم می بینم مراتب سیاس و قدرشناسی خویش را از تلاش های صادقانه و خستگی ناپذیر دست اندرکاران " مرکز تحقیقات مجمع دانشگاهیان آذربایجانی" (آبتام) و نشریه دانشگاهی " "اؤیرنجی باخیشی" و انتشارات پویا و متعهد اختر اعلام کرده و عرض خسته نباشید و دست مریزاد بر عاشقان راستین عزت و شرف آذربایجان که به حق گام های ارزنده ای در شناساندن مدنیت و تاریخ این سرزمین همیشه جاوید و سرافراز برداشته اند و برمی دارند بگویم.

تاریخ و مدنیت آذربایجان در یک نگاه

" داماریمدا قان وار، تا جانیمدا جان
دنیریم: مین یاشا ای آذربایجان"
(ح.م. ساوالان)

بی شبهه شناخت و بصیرت، محصول تکامل ماده و جهان است. کنکاش برای پی بردن به حقیقت است که اساس دانش بشری را فرم می بخشد. بشر با هر شناخت از مجموعه ناشناخته های خود به یقین و فراتر از آن به خود باوری نزدیک می شود و دیگر ماهیت و تاریخش را در تراوشات خامه بیگانگان آنهم بیگانه مغرض و کینه توز خلاصه نمی کند؛ از اینطریق است که می توان راه مطمئن و غرور انگیز را در فراروی نسل های بعدی قرار داد، با این نیت از حقایق و تنها از حقایق سخن می گویم، حقایقی از تاریخ و هویت، جنبش ها و شخصیت ها، عملکردها و نقش ها و

پس از شهادت بابک، آذربایجان باز تحت حاکمیت اعراب قرار گرفت. در این دوره جریان مسلمان شدن این سرزمین به پایان رسیده بود.

در ۹۳۱ - ۸۷۰م، نخستین دولت ترک آذربایجان بعد از اسلام با عنوان امیرنشین "ساجوغ" ها بوجود آمد. در قرن نهم میلادی با تجزیه امپراتوری عباسی، تعداد زیادی دولت متکی به قبایل و طوایف محلی بوجود آمد.

به شهادت تمامی تاریخ های اسلامی، پس از دوره عرب، حاکمیت ترک - مغول بر آذربایجان و ایران تأیید شده است. اکثریت این سلاله ها بخصوص پس از قرن ۱۳ میلادی آذربایجانی بوده اند: ائلخانها، جلایری ها، چوپانیها، آق قویونلوها، قارا قویونلوها، صفوی ها، افشارها، قاجارها و ... همه دولت آذربایجانی بوده اند. از قرن یازده میلادی شرق نزدیک

در معرض هجوم سلجوقیان تورکمن قرار گرفت، در سال ۱۰۶۴م، آلپ ارسلان امپراتوریهای گرجی و ارمنی را وابسته خود ساخت و تمامی سرزمین آذربایجان را وارد خاک‌های امپراتوری سلجوق نمود.^(۱)

در قرن ۱۲م، گروه بزرگی از شاخه افشار آذربایجانی به خوزستان اتنیک و لرستان اتنیک کوچ کرد و یکی از آنها بنام افشار (نام اصلیش قوش دوغان یا آی دوغندو بود) چهل سال تمام بر خوزستان اتنیک حکومت کرد.

در قرون ۱۲ و ۱۳م، آذربایجان ابتدا تحت سلطه آتابک‌ها و بعد خوارزمشاهیان قرار گرفت. در این دوره قبایل ترک زبان بسیاری منجمله بایات، در آذربایجان و دیگر نقاط ایران مسکون گردیدند.

حاکمیت مغول‌ها در این سرزمین از قرون سیزده میلادی شروع شد. این حاکمیت کوتاه پس از مرگ چنگیز ابتدا بدست افراد جوجی (آلتین اوردو، در شمال) و بعد بدست ائلخانان (افراد هولاکو، در جنوب) افتاد.^(۲) در دوره ائلخانها، آذربایجان مرکز امپراتوری ائلخانان بود که از آمودریا در آسیای میانه تا سوریه در خاور میانه امتداد داشت. در این دوره خوانین مغول، تبریزنشین بودند و تبریز بعنوان پایتخت بطور کامل به مرکز سیاست و تجارت تبدیل شده بود.^(۳)

با به زانو در آمدن دولت ائلخانسی، سلاله چوپانیان توسط امیر چوبان اوغلو تیمورتاش وزیر اولجایتو برقرار گردید (۱۳۶۵ - ۱۳۳۷م). پایتخت این دولت نیز شهر تبریز بود. منطقه بعدها ضمیمه خاک جلایری‌ها و تیموریه‌ها گردید. در دوره این دولت‌های ترک در تبریز هنر و ادبیات و شاخه‌هایی از علوم راه رشد را در پیش گرفته بود. با آذربایجانی شدن مغول‌ها و با به زانو در آمدن خوانینش، ترکان آذربایجانی توانستند قدرت کامل را بدست آورند. در این دوره ترکی - آذربایجانی، که تا سال ۱۹۲۵م، دوام آورد، دولت‌های ایران یک به یک دولت ترکی - آذربایجانی بوده و تاریخ سیاسی ایران به سر فصلی از تاریخ ترکان مبدل شده است. بویژه دولت‌هایی چون: قاراویونلوها، آق‌قویونلوها، صفویه، افشار، قاجار بطور کامل دولت‌های آذربایجانی بودند. در دوره

حاکمیت این دولت‌های آذربایجانی بر ایران، برخلاف تفکر مرسوم، آذربایجان تحت حاکمیت ایران نبوده است بلکه ایران تحت حاکمیت دولت‌های آذربایجانی بوده است.

در فاصله روی کار آمدن دولت آذربایجانی صفوی، آذربایجان ائتیک از طرف چندین دولت و خان‌نشین آذربایجانی اداره می‌شد. بطور نمونه: آق‌قویونلوها، دولت‌های شیروانشاهان، فرمانروائی اردبیل و ...

در ۱۵۰۲م، شاه اسماعیل پادشاه آذربایجانی با تصرف تبریز خود را شاه نامید (۱۵۲۱ - ۱۵۰۱ م) و به این ترتیب سلطنت آذربایجانی صفوی بر پا گردید. شاه اسماعیل شخصیت پرورده تاریخ آذربایجان محسوب می‌شود. او (۱۵۲۴ - ۱۴۸۷ م.) بعنوان آفریننده ملت آذربایجان، بزرگترین خادم دولت، لایق‌ترین فرمانده نظامی، اوزان (شاعر) و حتی رهبر طریقت شناخته می‌شود. با تشکیل دولت آذربایجانی صفوی، آذربایجانی‌ها در ساحه‌های: نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی درخشان‌ترین و زرین‌ترین صفحات تاریخ خود را ورق می‌زدند، شاه اسماعیل، تمام خاک آذربایجان را یکپارچه نموده، زبان ترکی آذربایجانی را به سطح زبان رسمی، دیپلوماسی، ادبی و دینی ارتقا داده بود. زمانیکه شاه اسماعیل ۱۴ و ۱۵ ساله جنبش قیزیلباشی را رهبری می‌کرد، این حرکت تنها مختص آذربایجان نبود، بلکه در تمامی شرق نزدیک، در ایران، در آنادولو در عراق رواج داشت و هزاران انسان در نقاط مذکور به حرکت قیزیلباش‌ها بعنوان یک حرکت آزادی بخش به رهبری شاه اسماعیل می‌نگریستند و از ایسرو به این حرکت پیوسته بودند. دولت آذربایجانی صفوی در زمان کوتاهی توانسته بود ایران، عراق، ارمنستان، آنادولوی شرق، قسمتی از آسیای میانه و افغانستان را ضمیمه خاک خود نماید و تمام آذربایجانی‌های ساکن در این مناطق را زیر پرچم یک دولت آذربایجانی در آورد. شاه اسماعیل با تدابیر اقتصادی و اجتماعی، امنیت و رفاه را هدیه کشور کرده بود، به ملوک الطوائفی خاتمه داده، محیط را برای پیشرفت‌های فرهنگی و ادبی و غیره آماده ساخته بود، در دوره شاه اسماعیل در آذربایجان در زمینه‌های: نقاشی، معماری، موسیقی، فلسفه، ریاضیات، صنایع و غیره گام‌های ارزنده‌ای برداشته شد.^(۱)

دولت صفوی بعنوان یک دولت آذربایجانی پیشرفت کرده بود. در این دولت قدرت سیاسی و صلاحیت‌های نظامی فقط منحصر به طایفه‌های قزلباش بود. پست‌ها و مقام‌های رده بالای دربار، فرماندهان قشون، استانداران، محافظین و خدمتگزاران همه آذربایجانی بودند.^(۵)

پس از شاه اسماعیل، دورهٔ تنزل مستمر آذربایجانیها در تاریخ شروع می‌شود. جنگ‌های عثمانی - صفوی نخستین صفحهٔ این تنزل را تشکیل می‌دهد.

میدان اصلی جنگ‌های متعصبانهٔ مداوم خونین و نابود کننده عثمانی‌های سنی با پیام حنفی‌گری، و صفوی‌ها با پیام قزلباش گرایی، سرزمین آذربایجان ائتیک بود. از اینرو در اثر این جنگ‌ها آذربایجان تبدیل به ویرانه‌ای شده و اقتصادش به سرعت در سیر نزولی قرار گرفت.^(۶) در دورهٔ صفوی‌ها همانند دولت‌های ترک پیشین، صفویها هم پایتخت خود را در آذربایجان ائتیک در شهرهای چون: همدان، تبریز، قزوین، سلطانیه، اردبیل، خوی، مراغه و غیره تعیین می‌کردند. ولی برای درامان ماندن از آماج حملات عثمانی‌ها مجبور به انتقال پایتخت بطرف‌های داخل مانند قزوین و بعدها به اصفهان در فارسستان ائتیک شدند، این امر به کاهش نفوذ و تأثیر آذربایجانی‌ها در کشور منجر شد. به‌مراه این امر تعداد زیادی سیاستمدار، هنرمند، تاجر آذربایجانی برای دور شدن از محیط جنگ، مجبور به مهاجرت به پایتخت جدید شدند و اینهم به عقب افتادگی‌های اجتماعی - فرهنگی آذربایجان ائتیک منجر گردید. صفوی‌ها که برای مقابله با عثمانی در جستجوی تکیه‌گاهی بودند، بارتباط با دول استعمارگر اروپا علاقمند شدند ولی با گذشت زمان بازیچهٔ آنان گشتند. این امر زمینه را برای سلطهٔ استعمارگران مهیا ساخته بود. در سال ۱۵۲۴م، پس از مرگ شاه اسماعیل صفوی، دولت موقتاً بدست طوایف قزلباش افتاد. در این زمان بین عشایر قزلباش برخوردهای پی در پی روی می‌داد و این خود هستی امپراتوری صفوی‌ها را تهدید می‌نمود.^(۷)

در دورهٔ شاه عباس اول، تأثیر و صلاحیت غیرآذربایجانیها در دولت شروع شد و آذربایجانیها و زبان ترکی در سراسیمب عقب افتادگی قرار گرفتند.

شاه عباس به توصیه برادران شرلی (آنتونی - رابرت)، در سال ۱۵۹۸م، قیزیلباش‌ها را از قشون تصفیه کرد.^(۸) او به دنبال جلوس بر تخت سلطنت، در سال ۱۵۸۷م، سرکوب حقیقی قیزیلباش‌ها را بهانه قرار داده، شروع به تصفیه قیزیلباش‌ها نمود. این نقشه‌های مختلف را رو در روی هم قرار داده و بیرحمانه نابود کردن مخالفین و مهمتر از همه بازسازی سپاه واداشت و بدین ترتیب سپاهی از ترکان قیزیلباش شکل گرفت و دست قیزیلباش‌ها از فرماندهی این سپاه (قشون شاهسون) کوتاه شد. پس از بهبود بخشیده شدن به اقتدار شاه و اتمام کار تصفیه قیزیلباش‌ها، قیزیلباش‌ها بتدریج خصایصی را که با اتکاء به آنها حکومت صفوی‌های آذربایجان را پایه‌گذاری کرده بودند، از دست دادند و تنها در تاریخ آینده ایران با تشکیل سلاله‌های افشار و قاجار بازهم نقش ارزشمند خود را ایفا کردند.

در این دوره آذربایجان موقعیت مرکز پادشاهی را از دست داد و با وجود اینکه تبدیل به ایالتی از ایران شده بود، معذالک هنوز هم از نظر اقتصادی پیشرفته‌ترین ناحیه در ایران بود.

در قرن ۱۶ میلادی با دوام جنگ‌های عثمانی - صفوی، دولت صفوی روز به روز ضعیفتر می‌شد و قفقازیای شرقی در کنترل عثمانی‌ها قرار گرفته (۱۶۰۳ - ۱۵۷۸ م.) و در قرن ۱۸م، روسیه وارد منطقه شده بود.^(۹)

در اواسط قرن ۱۸، با سقوط دولت صفوی، توسط محمود افغان، تعداد زیادی خان‌نشین در منطقه بوجود آمد. پس از صفویه، نادر از افشار آذربایجان (از طایفه قیزیلباش)، دولت افشار را تشکیل داد. تهماسب قولو نادرشاه (۱۷۴۷ - ۱۶۸۸ م.) عثمانی‌ها را شکست داده و سرزمین‌های آذربایجانی را یکپارچه نمود و در زمان کوتاه افغانستان و خان‌نشین خیوه را بدست آورد.^(۱۰)

نادر شاه افشار تقسیمات اداری دوره صفوی را تغییر داد. ولایت‌های شمال آراز چایی، ناحیه سواحل قره‌دنیز تا حد شمالی کوه‌های قافقازیا را به بکنشین آذربایجان وصل کرد و اداره این بکنشین را به برادرش ابراهیم‌خان واگذار نمود، هدف او از اینکار تقویت قدرت‌های محلی برعلیه روس‌ها و عثمانی‌ها بود.

نادر شاه از جمله پادشاهان ترک است که به فرهنگ و زبان ترکی اهمیت فراوان می‌داد و از آن حمایت می‌کرد او با تشکیل نیروی دریائی و پایان دادن به جدالهای مذاهب اسلامی در تاریخ آذربایجان جای مهمی را برای خود باز کرده است. او توانست شیعه دوازده امامی را بعنوان پنجمین مذهب اسلامی به عثمانی بقبولاند.^(۱۱) ولی خود با واکنش صاحب منصبان و افسران قزلباش روبرو شد. با قتل نادرشاه توسط افسران قزلباش^(۱۲)، قدرت اندک مدتی بدست کریم‌خان زند (۱۷۷۹-۱۷۵۰م) از طایفه لکهای ایران افتاد^(۱۳). در این دوره در آذربایجان تعداد زیادی خان نشین محلی نیمه مستقل بوجود آمد.

در ۱۷۹۴م، دولت آذربایجانی جدید بنام دولت قاجار توسط آقامحمدخان روی کار آمد (۱۷۹۴-۱۹۲۵م)

دومین تنزل و سقوط قابل توجه آذربایجانها در ایران با افزایش نفوذ روسیه و انگلیس در ایران رخ داد. با تحریکات انگلیسها جنگهای ایران و روسیه به شکست سپاه ایران منتهی شد. در جنگها با شکست عباس میرزا فرمانده قشون قاجاری (۱۸۱۳-۱۸۰۴ و ۱۸۲۸-۱۸۲۶م) معاهده‌های گولوستان و تورکمن‌چای به زور به ایران قبولانده شد و به این ترتیب سرزمین آذربایجان تقسیم شده، نزدیک به ۳۵ درصد آن به کنترل روسیه درآمد.

با شکست عباس میرزا (۱۸۳۳-۱۷۸۹م) رئیس ستاد ارتش جنگی ایران که از پیشگامان نهضت تجددطلبی بود، در جنگ، ایران از جرگه دولتهای مستقل و آزاد درآمده به کشوری درجه ۲ مبدل شد. عباس میرزا را می‌توان از با اهمیت‌ترین نامهای تاریخ آذربایجان عنوان نمود. اولین دانشجویان را به اروپا او فرستاد، خدمت اجباری سربازی را او به مرحله اجرا در آورد. از این دانشجویان که آذربایجانی بودند، میرزاجعفرخان ناشرالدوله تبریزی در سال ۱۸۸۵م، نخستین هیأت وزیران را تشکیل داد. و نیز او بود که نخستین چاپخانه در ایران، در آذربایجان و در شهر تبریز دایر کرد. در دوره عباس میرزا، تبریز مبدل به شهر ولیعهد نشین گشت و از نظر اجتماعی، تجاری و اقتصادی به آخرین حد از پیشرفت رسید. در تشکیل روزنامه‌نگاری نیز نقشی مؤثر ایفا نمود و با آخرین توان

خود کوشید از تجزیه آذربایجان توسط روسیه جلوگیری نماید ولی عوامل مختلف مانع از اینکار شد.

پس از جنگ‌های ایران - روس، سلاله قاجار از نظر اقتصادی - اجتماعی تحت‌الحمایه روسیه شد و اداره کنندگان دولت در حقیقت فنودالها، رؤسای عشایر، در مقیاس وسیع تحت کنترل انگلیس درآمد. بعد از آن آذربایجان ایران، تا سقوط سلسله قاجار، در مسیر یک سقوط و ناتوانی جدی اقتصادی قرار گرفت.

ملت و روشنفکران، نظام سلطنتی مستبد قاجار را مسئول تبدیل ایران به وضعیت نیمه مستعمره دانسته و این نظام بتدریج تبدیل به دشمن درجه یک ملت می‌شد.

آذربایجانی بودن این دشمن درجه یک از یکطرف و نیز حاکمیت آذربایجانی‌ها بر غیرآذربایجانی‌ها موجب پیدایش تفکرات و احساسات غیر مطلوب نسبت به آذربایجانیها گردید.

در ۱۸۴۰-۱۸۳۰م، در تبریز برعلیه دولت شورشهایی رویداد، در ۱۸۴۰ عشایر قشقایی ترک با عشایر لر ممسنی درگیر شدند. در ۱۸۴۵ در تبریز فرمانده قشون آذربایجان برعلیه وزیر و نظام عصیان نمود. در ۱۸۴۷ در مازندران و در دشت بدشت عصیان بابی‌ها به رهبری خانم قره‌المن آذربایجانی رویداد، و در همان سال برعلیه بی‌عدالتی اجتماعی و تعصبات دینی امامی در شهر زنجان شورش مسلح بایبان به رهبری خانم فاطمه زرین‌تاج قره‌المن (۱۸۵۲ - ۱۸۱۶ م.) و ملا محمدعلی زنجان‌ی اتفاق افتاد. در این عصیان بابی‌ها، پانزده هزار آذربایجانی کشته شد و خانم زرین‌تاج در تهران بطریق خفه شدن اعدام گردید. زرین‌تاج را می‌توان در ایران از جمله نخستین زنانی دانست که در فعالیت‌های مربوط به برداشتن حجاب و مباحثات مشترک علمی زنان و مردان و دیگر فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌کرد. این جنبش با نام رفرمهای دینی به رهبری زرین‌تاج بطور کامل تبدیل به یک حرکت دمکراتیک سیاسی - صنعتی گردید. اشعاری به زبان ترکی از زرین‌تاج در دست است.^(۱۴)

در سال ۱۸۵۸م، که انگلستان ابتدا شهر هرات و سپس جنوب ایران را اشغال کرد، عشایر ترک قشقایی نخستین شورش ضد انگلیسی را تحقق بخشیدند. در همان سال بدستور ناصرالدین شاه، نخستین هیأت وزیران در ایران برپا شد.

سید جمال‌الدین (۱۸۹۷ - ۱۸۳۷ م.) در اسدآباد آذربایجان ائتیک متولد شد. او یک متفکر اسلامی بود و فرمهایی را در اسلام رهبری می‌کرد، در عین حال ضد امپریالیسم بود و در داخل کشور بیداری اسلامی و پان اسلامیزم (اتحاد ملل مسلمان) را پایه‌ریزی نمود و برای تحقق این آرمان یک انجمن مخفی بوجود آورد.

سید جمال‌الدین فیلسوف، خطیب، روزنامه‌چی سیاستمدار، نخستین ضربه را بر نظام سلطنتی قاجار در ایران وارد کرد. سید جمال‌الدین، آذربایجانی و از طایفه افشار بوده، اشعاری هم بوزبان ترکی از او در دست است. او در سال ۱۸۴۷م، توسط سلطان حمید بوسیله زهر کشته شد.

در سال ۱۸۹۳م، از طرف م.ح. رشدیه، مدرسه‌ای با اسلوب نوین در تبریز تأسیس شد. در ۱۸۹۵ برهبری خانم زینب دهباشی (زینب پاشا) در تبریز یک عصیان مردمی صورت گرفت. در ۱۸۹۶م، ناصرالدین شاه از طرف میزرا رضای کرمانی به تحریک سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بابی‌های متعصب چون صادق تبریزی و حاج قاسم تبریزی ترور گردید.

در ۱۹۰۱م، رهبری کننده جنگ برعلیه بلژیکی‌ها که گمرک ایران را در دست داشتند، آذربایجان ائتیک بود.^(۱۵)

فعالیت‌های حزب همت در فاصله سال‌های ۱۹۱۲-۱۹۰۵م، در پیشرفت سوسیالیزم قفقازیا و ایران اثرات عمیق داشت و احزاب کمونیست هم در آذربایجان و هم در ایران از بطن حزب همت باکو بیرون آمدند، پس از حزب عدالت که از طرف حزب همت برای کارگران آذربایجانی ایران که در باکو بکار گرفته شده بودند، سازماندهی شده بود، حزب کمونیست هم زاییده شد.^(۱۶)

در ۱۹۰۴م، در باکو هفت هزار کارگر آذربایجانی ایرانی وجود داشت که ۲۷ درصد کارگران باکو را تشکیل می‌دادند. در ۱۹۱۰م، تعداد آذربایجانی‌های ایران در باکو از مرز دویست هزار نفر گذشته بود.

به سبب رقابت‌های انگلیس و روسیه بر سر هندوستان و آسیای میانه، و بخاطر افزایش نفوذشان در این سرزمین، از نظر سیاسی، استقلال، اقتصادی و فرهنگی ایران دچار نوعی کابوس و جریان عقب افتادگی شدید شده بود. از اینرو در این دوره ملت‌های ایرانی و در رأس آنها ملت آذربایجان برعلیه اشغال ایران از طرف دول استعماری اروپا و همکاری آنان با نظام سلطنتی مستبد قاجار بکرات علم‌طغیان برافراشتند. این عصیانهای ملی در آخر منتج به صدور اعلان مشروطیت (۱۹۰۶ - ۱۹۰۵ م.) شد. لیکن انگلستان این جنبش را برعلیه رقیبش روسیه مورد استفاده قرار داد و ضمن تهمی کردن جنبش از محتویات ضد امپریالیستی و دمکراتیک خود (نظیر تشکیل مجلس و انجمن‌های ایالتی فدرالیسم) تهران را بطور کامل تحت کنترل خود در آورد. علیرغم اینها و پس از به توپ بسته شدن مجلس توسط لیاخوف روسی، ملت آذربایجان باز هم بر ضد سلطنت و ضد امپریالیست آماده خیزش و قیام شد. نیروهای دمکراتیک به رهبری ستارخان قره‌جه‌داغی، ضمن شکست دادن نیروهای دولت مرکزی، تبریز را متصرف شدند. هر چند که شهر تبریز یازده ماه تمام تحت محاصره قرار گرفت، و سرانجام توسط نیروهای روسی اشغال شد.

ستارخان (۱۹۱۴ - ۱۸۶۴ م.) در واقع "پوکاچی‌ینو" آذربایجان در درگیری با هواداران انگلیس که عامل عدم موفقیت جنبش مشروطه بود، ضمن زخمی شدن در این درگیری سرانجام کشته شد.^(۱۷) این جنبش ملی را انجمن‌های آذربایجان (تبریز، میانه، زنجان، قزوین و غیره) زنده نگهداشته و مدتی اداره آذربایجان را عهده‌دار بودند.^(۱۸)

در این دوره آذربایجانی‌ها دو قسمت شده بودند: طرفداران جنبش ملی که آذربایجانی‌های دارای ایده‌آل‌های دمکراتیک بودند و در مقابل آنها آریستوکراسی قاجار (اهل دربار، روحانیان وابسته به دربار، فئودال‌ها و برخی عشایر و بطور نمونه عشایر شاهسون) قرار داشتند.^(۱۹)

هسته استقلال طلب و ضد امپریالیست مجلس ملی ایران را وکلای ملت آذربایجان تشکیل داده بودند.^(۳۰) همزمان با عدم موفقیت جنبش مشروطه، روسیه کلاً از دایره سیاسی ایران بیرون رفت و ایران به نیمه مستعمره غیررسمی انگلیس مبدل شد (از ۱۹۰۶ تا ۱۹۵۳). از اینروست که در دوره بعد از ۱۹۰۶م، جنگ آزادی و استقلال و مجادله بر علیه استعمار انگلیس در تاریخ معاصر ایران عین هم بود. و البته این برای آذربایجانیهای ایران نوعی بد اقبالی افزون بود. چه سوال مشترک و خودی ملیتها و روشنفکران ایران از استعمار انگلیس و رهایی از آن سبب گشته بود که ملیت‌های ایرانی دانسته و ندانسته حقوق و خواسته‌های دمکراتیک ملی خود را در مرحله دوم اهمیت تلقی نمایند و این خود مانع بزرگی بود برای رشد و تکوین شعور ملی در آذربایجانیهای ایران، از طرف دیگر ملت آذربایجان و سیاسیون و روشنفکران آن ضمن خیزش برای از پای در آوردن سلسله مستبد قاجار، بدست خود آخرین دولت آذربایجانی را نابود کرده بودند.

در سال ۱۹۰۶م، زنجان و همدان از پیکر آذربایجان جدا شدند. در ۱۹۰۷ قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی در مجلس ملی بتصویب رسید. در ۱۹۰۸ روزنامه "آنادیلی" بزبان ترکی منتشر شد. در ۱۹۰۹ نخستین تئاتر حرفه‌ای بیاد ستارخان در تبریز شکل گرفت. در ۱۹۱۰ ستارخان و هفتصد همزمش در پارک آتابک مورد تعرض پیریم خان داشناک ارمنی قرار گرفت و بعدها در اثر زخمی که در همین پارک بدست افراد پیریم ارمنی برداشته بود، بدرود حیات گفت. در این حمله ۱۸ همزم ستارخان بشهادت رسیدند. در ۱۹۱۰ مغز متفکر تشکیلات سوسیال دمکرات آذربایجان "کربلانی علی مسیو" وفات نمود. این تشکیلات در ۱۹۰۶ در باکو با راهنمایی‌های نریمانوف از طرف آذربایجانی‌های ایران بوجود آمده بود. در ۱۹۱۱، انگلیس و روسیه خاک ایران را اشغال کردند. انگلیسی‌ها در شهرهای اصفهان و شیراز پادگان‌های نظامی دایر کردند. در ۱۹۱۳ در استان‌های فارس به رهبری اسماعیل صولت الدوله عشایر قشقانی ترک آذربایجانی شورش کردند. قوام الملک فتودال و ژاندارم انگلیس در فرو نشاندن این شورش ضد امپریالیست قشقانی ترک، از طوایف لر و بختیاری که توانسته بودند عشایر خمسه آذربایجانی را با خود همراه

سازند،^(۲۱) استفاده کرد. در این شورش قشائیه‌ها توانسته بودند نیروهای انگلیسی مقیم جنوب ایران را شکست بدهند.

در ۱۹۱۴ برهبری حسین خان شجاع برعلیه انگلیسی‌ها توسط عشایر بیجاچی در کرمان قیامی صورت گرفت.

در حوادث بعد از ۱۹۱۵ بدنبال اشغال مجدد آذربایجان ائتیک از طرف روسیه، تشکیل دولت مسیحی آسوری ارمنی ما بین ارومیه و سلماس به یاری دول فرانسه و روسیه و امریکا به قتل نودهزار آذربایجانی منجر شد.^{*} در ۱۹۱۶م، در باکو از طرف آذربایجانیهای ایران (غفارزاده، آقازاده، یوسفزاده) حزب سوسیال عدالت بوجود آمد. در همان سال در قم و بعد در کرمانشاه از طرف م.س. اسکندری، دولت آزاد ایران تشکیل شد. در ۱۹۱۸م در حوادث ((جیلولوق)) با تفوق قوای نظامی ارمنی - آسوری بر آذربایجانی‌ها حدود ده هزار نفر آذربایجانی به شهادت رسیدند. در سلماس بدنبال یک پاکسازی قومی و نژادی توسط آسوری-ارمنی ۱۵۰۰ آذربایجانی به شهادت رسیدند. در ۱۹۲۰م، خان نشین ماکو آخرین خان نشین آذربایجان لغو شد. در این دوره ترک‌های مسکون در دومین منطقه زیست خود (خراسان)، بدور محمدتقی‌خان پسیان تیریزی جمع شده و برعلیه انگلیس که کشور را اشغال و تقسیم کرده بود، جنبشی آزادیبخش راه انداخته بودند. کلنل محمدتقی‌خان پسیان که رئیس ژاندارمری ایالت خراسان و صاحب شعور ملت ترک آذربایجانی و طرفدار آتشین فدرالیسم بود، یکی از بنیان‌گذاران حزب سوسیال دموکرات ایران بود. در جنگ جهانی اول در کرمانشاه برعلیه قوای اشغالگر و در استان خراسان برعلیه یاغیان و راهزنان جنگیده و آرامش را برقرار کرده بود و در خراسان دست به اصلاحات عمیق اجتماعی زده بود، توسط احمد قوام السلطنه ژاندارم و دست نشاندۀ انگلیس از کاربر کنار و به تهران فراخوانده شد. کلنل محمدتقی‌خان با تکیه بر توصیه خلق خراسان و صلاحیت داران ژاندارمری آن استان برعلیه فرمان مرکز قد علم

* سرانجام این غائله با مقاومت خویی‌ها در مقابل ارامنه و رسیدن قوای عثمانی با پیروزی مسلمانان خاتمه یافت و ارامنه از تشکیل ارمنستان بزرگ ناکام ماندند.

کرد. رضاخان و قوام برای خفه کردن جنبش کلنل محمدتقی‌خان، صمصام السلطنه‌لر بختیاری را به خراسان فرستادند و برخی عشایر کرد را هم به شورش وا داشتند و در نهایت نیروی قزاق را نیز روانه خراسان نمود و محمدتقی‌خان پسیان را هم به شهادت رسانیدند.^(۲۲)

در جنگ جهانی اول، تشبثات عثمانی به هنگام اشغال تبریز، به ملت ضربه سختی به طرفداری از عثمانی وارد کرد. در ۱۹۱۷م، اهالی تبریز در تلگرافی که به تهران مخابره کردند خواستار بودند که والی طرفدار روسیه مخالفت‌های سیاسی خود را برای منطقه پس بگیرد و اجازه تأسیس مجلس ملی بدهد و تا وصول جواب تلگراف از تهران، شیخ محمد خیابانی بنیان‌گذار نخستین فرقه دمکرات آذربایجان، کنترل تبریز را بدست گرفت. خیابانی دولت امضاء کننده قرارداد ۱۹۱۹م، ایران - انگلستان را قانونی نمی‌دانست. خیابانی در ۱۹۲۰م، تمامی ارتباطاتش را با تهران علناً قطع و خواستار خروج کلیه بیگانگان اشغالگر از کشور شد.

باین ترتیب خیابانی تغییر دهنده نام آذربایجان به آزادستان (سرزمین آزادگان و کسب کنندگان آزادی) پس از روی کار آمدن وثوق الدوله ژاندارم انگلیس، برعلیه دولت مرکزی قیام کرد. نیروی اعزامی از طرف مرکز، وجود رهبریت فعال ملت آذربایجان را تحمل نکرده، او را به شهادت رساند.^(۲۳)

یکی از مهمترین شخصیت‌های تکامل یافته در دامن آذربایجانیها در این دوره حیدرخان عمواوغلو از افشارهای سلماس می‌باشد (۱۹۲۱ - ۱۸۸۰ م.). حیدرخان عضو کمیته سوسیال دمکرات بود که در ۱۹۰۰م، در باکو ایجاد شده بود. او به شکل آکتیو به جنبش مشروطیت پیوست. پیش از مشروطیت، در تهران انجمن آذربایجان را بوجود آورده بود. در دوره مشروطیت مشاور ستارخان بود. حیدرخان عمواوغلو ضمن اینکه تداوم دهنده حزب سوسیال دمکرات آذربایجان (همت) بود، حزب سوسیال دمکرات ایران را با یاری چند آذربایجانی در تبریز تشکیل داد. پس از منحل شدن آن در تبریز، حزب دمکرات را از نو در تهران دایر نمود. با افتادن جنبش مشروطیت بدست انگلستان، حیدرخان تبعید شده از وطنش به خارج، در انقلاب بلشویکی از نزدیک با لنین همکاری نمود. او به

جنگ‌های برعلیه منشویکها تولید کنندگان و فروشندگان قماش‌های رنگی و قالبی ترکستان پیوست. به عنوان رئیس هیأت ایرانی در کنگره ملت‌های شرق برگزار شده در باکو شرکت نمود.

در ۱۹۲۰م، حزب عدالت، با تغییر نام، عنوان حزب کمونیست ایران را بخود گرفت. با بروز اختلاف بین این حزب و حزب کمونیست گیلان، به ریاست حزب کمونیست ایران برگزیده شد. او در اندیشه اتحاد قیام‌های خیابانی در آذربایجان و محمدتقی‌خان پسیان در خراسان بود و این قیام‌ها را زائیدهٔ عدم موفقیت جنبش مشروطه می‌دانست و سرانجام در ۱۹۲۱ در گیلان بدست مبارزان قتل رسید.

در آخرین سال‌های جنگ جهانی اول، جنوب ایران توسط انگلیس اشغال شد. به‌عنوان عکس‌العمل به این اشغال عشایر قشقایی در رأس عشایر آن منطقه در سال ۱۹۱۷م، وارد بزرگترین جنگ ضد امپریالیستی شدند. قشقایی‌ها که از مهمترین طوایف تشکیل دهندهٔ ترک‌های ایران بودند، در تاریخ آذربایجان پر اهمیت‌ترین جایگاه را دارا می‌باشد. صولت الدوله قشقایی که در سال‌های ۱۹۱۸ - ۱۹۱۷ و بعدها ۱۹۳۱ - ۱۹۲۷ عصیان‌های قشقایی را رهبری می‌کرد، از طرف رضاخان به قتل رسید. او در تاریخ ایل قشقایی قهرمان آزادی و استقلال محسوب می‌شود. صولت الدوله به احمد شاه قاجار آخرین پادشاه آذربایجانی و سمبول دموکراسی ایران علاقه زیاد داشت و در صحبت با او، عقب‌نشینی نیروهای اشغالگر را خواستار شده بود و با رد درخواستش به انگلیس اعلام جنگ داده بود. قشقای‌ها به اتحادیه مسلح یورش برده و پس از وارد کردن ضایعهٔ بزرگ، به شهر شیراز هجوم برده، شهر فیروزآباد را تصرف کرده و بعد به نیروهای مجهز به سلاح‌های مدرن انگلیسی‌ها فایق آمده بودند.

در سال ۱۹۲۳م، صولت‌الدوله قشقایی روانه تهران گردید و دولت مرکز به خلع سلاح قشقایی‌ها پرداخت. در عشایر منطقه ناراحتی‌ها شروع شده و دولت با هدف جلوگیری از شورش صولت الدوله همه را زندانی کرده بود. از اینرو همسر صولت الدوله خدیجه بی‌بی، قیام کرد. در این هنگامه بمانند گذشته عشایر ترک قشقای و خمسه باتفاق هم عمل کرده، شهر شیراز را محاصره و راه آباد و اصفهان را در کنترل خود گرفته بود. با

انتشار شورش، اتحادیه ژاندارمری در جنوب، یک یک تسلیم و خلع سلاح می‌شوند. قشقایی‌های صاحب دهها هزار سلاح به اردوی پل خوند حمله برده، راه شیراز آباده را به کنترل خود در آورده و سپس شیراز، لار، نیریز، فسا و ... را یکی پس از دیگری ساقط می‌کنند. در این عصیان تعداد قابل توجهی وسایل و تجهیزات نظامی و اسناد نظامی بدست قشقایی‌ها افتاده، هواپیماهای دولت مرکزی به آتش کشیده می‌شوند، و سرانجام با عفو عمومی دولت و آزاد شدن صولت الدوله عصیان فرو نشست. بعدها صولت الدوله زندانی شده و در ۱۹۲۳م، در زندان رضاخان به قتل رسید. بعد از این دوره صدها رئیس عشیره تبعید و یا اعدام شدند، عشایر خلع سلاح گشتند و در زمین‌های بایر مسکون شدند.

انگلستان که توانسته بود جنبش مشروطه را تحت کنترل خود بگیرد، پس از انقلاب بلشویکی روسیه، بمنظور جلوگیری از سرایت انقلاب به جنوب روسیه و کشورهای نفت خیز و هندوستان، با هدف تصرف کامل ایران و تبدیل آن به مستعمره خود، با دادن رشوه‌های کلان به صلاحیتداران ایران، در سال ۱۹۱۹ معاهده وثوق الدوله را به دولت ایران قبولانید. اما احمد شاه قاجار آخرین شاه آذربایجانی در برابر آن سرسختانه مقاومت نمود. و کلم فروشی در سویس را بامضای آن ترجیح داد و برعلیه دشمن مشترک متوجه آتاتورک و بلشویکها شده بود. این شاه جوان آذربایجانی که دارای پایگاه مردمی بود و یک سوسیال دمکرات و سمبول دمکراسی ایران علاقمند به هویت ترکی به شمار می‌آمد، سرانجام با ضربه‌ای نظامی از طرف انگلیس از تخت سلطنت فرود آمد و رضاخان به قدرت رسید و در سال ۱۹۲۵م، ضمن پایان بخشیدن به سلسله قاجار خود را شاه ایران معرفی کرد. با تشکیل دیکتاتوری پهلوی، ایران که مستعمره غیر رسمی انگلیس بود، به مستعمره رسمی آن تبدیل شد، بدینترتیب دوره قدرت آذربایجان در ایران پایان یافت.^(۲۴)

در سال ۱۹۳۰ در اجرای سیاست‌های شوونیستی رضاخان و تشکیل ملتی واحد با زبانی واحد، زبان فارسی به عنوان تنها زبان رسمی کشور اعلام و دیگر زبانها غیررسمی (غیرقانونی) اعلام گردیدند.

در ۱۹۳۵ دولت ایران اسامی جغرافیائی و تاریخی غیرفارسی (ترکی و عربی و غیره) را نیز تغییر داد. در ۱۹۳۷ آنچه از ایالت آذربایجان باقیمانده بود بدو بخش غربی و شرقی

تقسیم شد. در ۱۹۳۷ آذربایجانی‌های ایران از شوروی اخراج و به ایران آمدند. در ۱۹۴۱، ایران از شمال توسط روسها و از جنوب توسط انگلیسی‌ها اشغال شد.

در ۱۹۴۲ عشایر قشقایی بانفاق عشایر لر و بویراحمدی به مرکز فرماندهی در نزدیکی قلعه پری سمیرم هجوم بردند.^(۲۵)

نتیجه و پی‌آمد تمام سیاست‌های رضاشاه، از دست رفتن اهمیت تجاری - اقتصادی آذربایجان و مهاجرت فعالترین و کارآمدترین قشر آذربایجان به تهران بود و با مهاجرت این قشر، آذربایجان اهمیت سیاسی خود را در ایران از دست داد.^(۲۶) تحلیل‌های آگاهانه برعلیه آذربایجانی‌ها و سیاست آسیمیلیسیون رژیم پهلوی موجب رکود و در نهایت عقب ماندگی شدید اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی آذربایجانی‌های ایران گردید و همه اینها موجب پیدایش حس نارضایتی در آذربایجانیها نسبت به دولت شد. این احساس آزادی و استقلال شدت یافته در تمامی شهرها و روستاهای آذربایجان انتیک بهمراه جنبش قوی کمونیستی بیادگار مانده از گذشته‌های نه چندان دور و با یاری شوروی‌ها حکومت آذربایجان را در ۱۹۴۵، پی‌ریزی نمود.

اتحاد مسلح آذربایجانی‌ها در ۱۹۴۵، ساختمان‌های دولتی را در تبریز تصرف کرد، و با قروف رئیس جمهور آذربایجان شوروی، لزوم وارد شدن ایران را به سیستم فدرال اعلام کرد و در ۱۹۴۶ - ۱۹۴۵ در آذربایجان انتیک مجلس ملی تشکیل شده، از طریق رفراندوم حکومت ملی را برای آذربایجان انتخاب کرد. این حکومت با یاری شوروی‌ها خود مختاری آذربایجان انتیک را اعلام کرد. مجلس ملی آذربایجان در عریضش به دولت مرکزی ایران و امریکا، انگلستان، اتحاد جماهیر شوروی (اتحادیه سوویتها) فرانسه و چین چنین گفته بود: (باختصار) ملت آذربایجان ضمن اینکه ملتی است صاحب ملیت و زبان و آداب و رسوم اصیل خویش، حق دارد بمانند دیگر ملیت‌های ایرانی، در داخل تمامیت ارضی ایران، مقدرات خود را تعیین نماید. ملت آذربایجان جزئی جدایی ناپذیر از ملت ایران بوده و برقراری رژیم دموکراسی را در ایران و خود مختاری را برای آذربایجان خواستار است. زبان ترکی بعنوان زبان مادری و ملی برای ملت آذربایجان از اهمیت حیاتی

برخوردار است. زبان ترکی در دولت و تعلیم و تربیت باید بعنوان زبان رسمی بکار گرفته شود و ...

در ۱۹۴۵م، سید جعفر پیشه‌وری و میرزا علی شبستری و تنی چند دومین حزب دمکرات آذربایجان را تأسیس کردند (نخستین فرقه دمکرات توسط شیخ محمد خیابانی تشکیل شده بود). در تبریز مجلس ملی به ریاست م. شبستری تشکیل و در نخستین نشست خود سید جعفر پیشه‌وری را به ریاست حکومت ملی انتخاب کرد.^(۲۷)

در عرض یکسال که سید جعفر پیشه‌وری با اقتدار حکومت کرد، اقدامات اجتماعی، اقتصادی، اصلاحات ارضی او به مراتب از آنچه رضاخان در طول ۲۰ سال قدرت مستبدانه‌اش انجام داد، بیشتر بود.^(۲۸) حکومت ملی آذربایجان در تاریخ ایران برای نخستین بار حق تعیین سرنوشت بدست خود ملت، برقراری فدرالیسم و رژیم دمکراسی را در ایران، لزوم ارتقای زبان‌های ملی به سطح زبان رسمی، برسمیت شناختن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای زنان، اصلاحات ارضی، مختاریت فرهنگی برای کردها و آسوریها و آرامنه مقیم آذربایجان ائتتیک، رفرم‌هائی در کانون کار، اصلاحات اجتماعی (تأسیس دانشگاه تبریز، رادیو تبریز، انجمن موسیقی، یتیم خانه، خانه‌های تندرستی، بیمارستان‌ها، راه‌ها و ...) و معنا و مفاهیمی از این قبیل را در ایران مطرح نمود.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و بعد از شروع جنگ سرد، آمریکا و انگلیس بر تخلیه آذربایجان از شوروی‌ها اصرار ورزیدند. پس از تهدید ترومن به اتحاد جماهیر شوروی مبنی بر استفاده از بمب اتمی، شوروی دست از حمایت خود از آذربایجان ایران و جنبش‌های یونان کشید و مجبور به عقب نشینی شد. اتحاد شوروی بدنبال عهدنامه‌هایش که با رژیم پهلوی منعقد نمود، حمایت خود را از حکومت خود مختار آذربایجان قطع نمود و علیرغم معاهده‌هایی که با دولت حکومت ملی آذربایجان بسته بود و حکومت ملی و خود مختار آذربایجان را برسمیت شناخته بود، در سال دیگر، با موافقت آنها قشون محمدرضا شاه پهلوی وارد آذربایجان ائتتیک شده و به حکومت ملی در آذربایجان خاتمه داد و معاهده‌های خود را بطور یکجانبه با دولت خود مختار آذربایجان باطل اعلام نمود.

سید جعفر پیشه‌وری عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، از بوجود آورندگان حزب توده ایران و از بنیان‌گذاران حزب کمونیست آذربایجان بود که در سال ۱۹۴۷م، در شوروی بدستور استالین از طرف KGB بقتل رسید. در جریانات سقوط حکومت ملی حدود پنجاه هزار نفر به شوروی گریخت و حدود ۳۰ تا ۵۰ هزار نفر بقتل رسید و حدود ۲۰۰ هزار نفر تبعید شد. پس از اشغال آذربایجان توسط قشون مرکزی چاپخانه‌ها و مطبعه‌های آذربایجان برچیده شد، زبان فارسی از نو زبان رسمی شد و در مدارس آذربایجان بزور زبان تعلیم و تربیت و تکلم گردید، آذربایجان بار دیگر بکنترل نظامیان و فنودالهای بزرگ درآمد، سیاست نامشروعی و سوء استفاده وسیع، جهالت، بیحسی و تنبلی از طرف رژیم پهلوی تعقیب می‌شد.^(۲۹)

در ۱۹۴۵م، عشایر جنوب، قشقایی و غیره قیام کردند و این قیام سراسر جنوب ایران را فرا گرفت. هدف این قیام‌ها، پایان دادن به حکومت نظامی و وضعیت فوق‌العاده و برسمیت شناختن مختاریت عشایر، برقراری مجدد شیوهٔ ائلخانی در بین عشایر، لغو خلع سلاح اجباری، کاهش مالیاتها، لغو خدمت سربازی اجباری عشایر، آزادی استفاده از پوششهای ملی بود. رژیم پهلوی با خدعه و نیرنگ قشون‌هائی با تجهیزات نظامی به منطقه فرستاد و با دادن رشوه به رهبر عشایر و دامن زدن بر اختلاف میان عشایر مختلف، قادر به ایجاد نفاق و تفرقه در میان آنها شد و عصیان را بطور کامل سرکوب نمود و به هیچیک از خواسته‌های عشایر عمل ننمود.

در سال ۱۹۴۹م، حزب توده ایران ممنوع اعلام گردید. در ۱۹۵۰ دکتر محمد مصدق که از نظر ملیت آذربایجانی بود، نخست وزیر ایران شد. هیچ ایالتی در ایران به اندازه آذربایجان به جنبش ضد امپریالیستی و سیاست ملی کردن نفت ایران تحت رهبری مصدق یاری نکرد.^(۳۰)

در انتخابات ۱۹۵۱م، در دور افتاده‌ترین و کوچکترین دهات آذربایجان هم به جبهه ملی دکتر محمد مصدق در ایران رأی دادند. جبهه ملی تشکیل شده در ایران یک رژیم کاملاً دموکراسی و فدرالیسم را نوید می‌داد. در ۱۹۵۲ شرکت نفتی انگلستان که پایه‌گذار امپریالیسم انگلیس در ایران بود، توسط مصدق ملی اعلام شد و مبدل به تحقق اهداف

دمکراتیک گردید. دکتر محمد مصدق ضد امپریالیست و رهبری کننده جنبش ملی کردن نفت ایران ۲/۵ سال در مقام نخست وزیر خدمت کرد. این رهبر آذربایجانی که در تاریخ ایران حرمت و ستایش تمامی ایران را متوجه خود کرده بود، در سال ۱۹۵۳م، با ضربه‌ای از سوی انگلیس و آمریکا از اوج قدرت بزیر کشیده شد و محمدرضا شاه دیکتاتور پهلوی فراری از مملکت مجدداً با دسیسه انگلیس و آمریکا بایران آورده شد و مصدق روانه تبعید گاه گردید و ایران به نیمه مستعمره آمریکا تبدیل شد. دکتر محمد مصدق پرورده آذربایجان ایران، در صحنه سیاست آذربایجان، ایران و حتی دنیا از جایگاه مهمی برخوردار است.^(۳۱) از عشایر آذربایجانی، قشقایی‌ها در سال ۱۹۵۳م، جنبش ضد امپریالیستی و ملی کردن نفت ایران و مصدق نخست وزیر را یاری کرده بودند.^(۳۲)

در ۱۹۷۵م، تمام احزاب سیاسی توسط محمدرضا شاه ممنوع اعلام شد و سیستم تک حزبی اعلام شد.

در ۱۹۷۹م، ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز کرسی آذربایجان ائتیک با اولین قیام ملی، زمینه سقوط رژیم منحوس پهلوی را فراهم کرد. در این قیام ملی ۷۳ بانک، ۴ هتل، ۲۲ سوپر مارکت، ۸ سینما و تعداد زیادی سازمان و تشکیلات دولتی ویران و به آتش کشیده شد و آذربایجانیهای بومی تشکیل دهنده نیروی پلیس از گشودن آتش بر روی ملت سرباز زد. دولت بمنظور خواباندن قیام، از قشون، تانک، هلیکوپتر استفاده کرد.^(۳۳) یکسال پس از این قیام رژیم پهلوی با همکاری و یکدلی و یکسوئی تمام ملیت‌های ایرانی به رهبری امام خمینی (ره) از صفحه تاریخ زدوده شد.

بالاخره با خیزش تمامی ملت ایران بر علیه رژیم پهلوی، انقلاب شکوهمند اسلامی روی داد و حکومت جمهوری اسلامی بوجود آمد. در قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی در اصول ۱۹ و ۱۵ بر برابری تمام مردم ایران از هر نژاد و زبان و فرهنگ تأکید شد و جو خفقان دوران رژیم پهلوی از میان رست.

باید گفت، گرچه در تاریخ، ملت‌های ایران نظیر گیلک‌ها، طبری‌ها، کردها، عرب‌ها بدفعات توانسته‌اند دولت‌های ناحیه‌ای تشکیل دهند ولی دولت‌هایی که ترک‌ها (آذربایجانیها

و تورکمن‌ها) تشکیل داده‌اند تمامی کشور ایران و حتی قسمت‌های مهمی از آسیای غربی و شرقی را نیز شامل گشته است. آذربایجانها تا سال ۱۹۲۵م بر ایران حکومت کرده‌اند.^(۳۴)

برخی از گروه‌های آذربایجانی ایران حالا با اسامی عشیره‌ای چند عنوان می‌شوند و به نام‌های: قاشقایی (قشقای)، شاه سئون، قاراپاق و غیره نامیده می‌شوند. آذربایجان ائتیک به سبب همسایگی با ارمنستان، جمهوری آذربایجان، ترکیه، در واقع دروازه ایران محسوب می‌شود که بسوی اروپا گشوده شده است. آذربایجان از ابتدای هزاره دوم تا قرن بیستم (به مدت هزار سال) در وضعیت مرکز سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران بوده است. در طول این مدت پایتخت‌ها همواره از شهرهای آذربایجان ائتیک بوده است:

در دوره ساجها (مراغه - اردبیل)، آباقآن (تبریز)، اولجایتو (تبریز)، سلطان محمد (سلطانیه)، شاه اسماعیل (تبریز - خوی)، شاه تهماسب (قزوین) و ...

در دوره جهانشاه قره‌قویونلو پادشاه آذربایجانی، تبریز پایتخت یک امپراتوری بود که از آنادولو تا خلیج بصره و افغانستان امتداد داشت. در دوره مغول پول‌های طلا و نقره تبریز پایتخت امپراتوری وسیع امتداد یافته از جیحون تا مصر، با ترازو وزن می‌شد.^(۳۵)

تبریز در دوره امپراتوریهای آذربایجانی: ائلخان‌ها، جلایری‌ها، قراقویونلوها، آق‌قویونلوها، صفوی‌ها پایتخت بوده است.

شهرهای آذربایجانی در دوره صفوی صاحب القاب شده بودند: اردبیل (دارالارشاد و دارالدوله)، خوی (دارالصفاء)، تبریز (دارالسلطنه)، قزوین (دارالسلطنه)، زنجان (دارالسعادت)، همدان (دارالطیبه)، ارومیه (دارالنشاط) و ...

با تعرض سلطان سلیم خشمگین به تبریز، برای در امان ماندن از تهدید و خطر عثمانی‌ها، پایتخت از تبریز به قزوین و بعدها به خارج از آذربایجان ائتیک یعنی اصفهان و بالاخره به تهران منتقل شد. علیرغم اینها بویژه با تشبثات عباس میرزا شاهزاده آذربایجانی، تبریز به وضعیت دیرین خود بازگشت و ولیعهدهای قاجار براساس رسمی که گذاشته شد، تا زمانیکه به مقام شاهی نرسیده بودند، موظف به اقامت در تبریز بودند و والیگری یکی از چهار ایالت تشکیل دهنده کشور یعنی آذربایجان را عهده‌دار بودند (فاصله زمانی ۱۹۲۵ -

نخستین دانشجویانی که از ایران به اروپا اعزام شده بودند، آذربایجانی بودند. پیش از کودتای ۱۹۱۱-۱۹۰۶، بمدت صد سال تمامی نمایندگان سیاسی ایران در خارج، آذربایجانی بودند. در دوره جنبش مشروطه، شهر بزرگ تبریز مرکز مخالفت، با رژیم مهاجم و مستبد محمد علیشاه شده بود (۱۹۰۹ - ۱۹۰۷ م).

گالری‌های فرش در ایران برای نخستین بار در آذربایجان باز شد و بعدها در مشهد، کرمان و کاشان مرسوم گشت. تبریز (آذربایجان) حالا هم از مهمترین مراکز فرش دنیا محسوب می‌شود. اولین کارخانه‌های کبریت سازی در تبریز تأسیس شد (۱۸۸۲-۱۸۷۹ م.)^(۳۱)

در قرون ۱۹ و ۲۰ میلادی، با اصل و نسب‌ترین و تعلیم یافته‌ترین و با فرهنگ‌ترین و با ذوق و با نشاط‌ترین انسان‌های ایران را می‌توان در بین شاهزادگان قاجار آذربایجان پیدا کرد، بعنوان نمونه می‌توان از رضا قلی میرزا ظلی شرقی چی (آوازه خوان)، ایرج میرزا (شاعر)، خسروخان قاجار (رسام) و معیرالممالک یاد نمود.

پس از جنگ جهانی اول، با کاهش تجارت با شوروی، استفاده از خلیج بصره برای ارتباط تجاری ایران با دنیای خارج، تبریز مسیر قهقرائی در پیش گرفت و باین ترتیب از ۱۹۲۵، با تشکیل دیکتاتوری پهلوی، عقب افتادگی آذربایجان اثتینیک شروع و موقعیت درخشان قبلی خود را به قسمت‌های فارس نشین کشور داد. رضاخان که سرگرم پیاده کردن پروگرام غربی شدن روی تهران بود، عملاً و عامداً روی تبریز بی‌توجهی نشان می‌داد (۱۹۴۱-۱۹۲۵ م.).

در دوره اقتدار رضاخان، اکثریت تجار شایسته و کاردان و صاحب سرمایه‌های کلان به تهران مهاجرت کردند. همچنین در دومین جنگ جهانی به سبب اشغال آذربایجان توسط شوروی، سیل مهاجرت طبقه متوسط از تبریز و کلاً از آذربایجان به سوی قسمتهای دیگر ایران سرازیر شد. این مهاجرت پس از جنگ نیز دوام یافت. در برابر تبدیل پایتخت به شهر مدرن بزرگ و شهر عمده صنعت و مرکز کار و اشتغال، پتانسیل مهاجرت در آذربایجانیهای جویای کار افزونتر شد.^(۳۲) از طرفی جان بدر بردگان تهرضات سیاسی، شکنجه‌ها و اعدامها، روشنفکران و سیاسیون آذربایجانی بطرف بیرون از مرز سرازیر بودند.

این مهاجرتها از انبوهی جمعیت آذربایجانیها در آذربایجان کاست و مهاجرین هم دچار آسیمیلیسیون فرهنگی می‌گشتند. نباید فراموش کرد که علیرغم همه آنچه که آمد، آذربایجان اتنیک هنوز هم مالک بزرگترین صنف متوسط در بین مناطق ایران است. به مقایسه جمعیت تبریز و تهران در طی سال‌های مختلف توجه فرمائید:

سال	۱۸۰۰ م	۱۸۶۰	۱۹۱۴	۱۹۳۰	۱۹۷۵ م
تبریز	۴۰,۰۰۰	۱۵۰,۰۰۰	۲۰۰,۰۰۰	۲۰۰,۰۰۰	۲۰۰,۰۰۰
تهران	۵۰,۰۰۰	۷۰,۰۰۰	۲۸۰,۰۰۰	۵۰۰,۰۰۰	۴,۳۰۰,۰۰۰

متأسفانه در ۱۹۷۹م، پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، آذربایجان اتنیک در ساحه‌های اقتصادی، اجتماعی دراماتیک‌وار دچار تنزل و سقوط شده است و در جرگه عقب مانده‌ترین ناحیه‌های کشور جای گرفته است. سیل مهاجرت از آذربایجان به خارج از کشور چنان است که تنها در آمریکا چهارصد هزار آذربایجانی وجود دارد. بطور کلی می‌توان گفت به علت سیاست‌های آسیمیلیسیون رژیم پهلوی و ادامه آن و با مهاجرت آذربایجانیها به خارج از آذربایجان، درصد نفوس آذربایجانیها را در کشور بشدت پایین می‌آورد؛ تبریزی که زمانی اولین شهر کشور بود، حالا چهارمین شهر ایران شده است.

در قرون وسطی در دنیای اسلام در میان بزرگترین تئورسین‌های موسیقی نام دو آذربایجانی: صفی‌الدین اورموی و عبدالقادر مراغه‌ای خودنمایی می‌کند. موسیقی آذربایجانی زیاده‌تر از موسیقی ملت‌های آسیای میانه و بیشتر از موسیقی قفقاز و ایرانی، به موسیقی ملت‌ها شباهت نشان می‌دهد. موغام کلاسیک با موسیقی آشیقی دویپایه موسیقی آذربایجانی بحساب می‌آیند.^(۳۸)

زنان آذربایجانی در مقایسه با زنان دیگر ملت‌های ایرانی از سطح اجتماعی بالاتری برخوردارند. از عوامل این امر، نزدیکی جغرافیائی آذربایجان اتنیک به اروپا، و مساوی بودن زن و مرد آذربایجانی در اندازه وسیع، و دیگری منسویت زنان آذربایجانی با

ملت‌های ترک و ... از اینرو در تاریخ سیاسی، صنعتی و اندیشه ایرانی، همسان دانستن زنان ترک آذربایجانی و زنان نقاط دیگر ایران اشتباه محض می‌باشد.

در دوره جنبش مشروطه زنان آذربایجانی در کارهای سیاسی و نظامی و حربی نقش فعالی داشته‌اند. وجود اتحادیه بانوان مسلح آذربایجان مسلم است.

در ۱۸۹۶ در شهر اردبیل تحت رهبری خانم بگیم پاشا عصیان مردمی رویداد.^(۳۹)

در فولکلور آذربایجانی به تعداد زیادی قهرمان ملی زن و آشیق ملی بر می‌خوریم.

حکایت‌های: دده‌قورقود، اصلی - کرم، کوراوغلو - نیگار، قاجاق‌نبی - هجر و ... و شخصیت‌هایی از اینگونه در آذربایجان فراوان است.

در آذربایجانیه‌ای ایران بویژه در عشایر ترک قشقایی، بین جنسیتها برابری وجود دارد. خانم‌های عشایر قشقایی، ضمن فعال بودن، نقش‌های اقتصادی و سیاسی را نیز ایفا می‌کنند.

آذربایجانیه‌ها بزرگترین گروه ترک زبان ایران و از نظر تعداد در بین ملت‌های ترک دنیا بعد از ترکیه‌ای‌ها و قبل از ازبکها جای دارند (ترکیه‌ای ۵۲ میلیون، آذربایجانی ۴۰ میلیون، ازبک ۱۷ میلیون)، و در تاریخ نامهای مختلفی را مالک بوده‌اند: تاتار، اوغوز، تورکمن، آذربایجانلی، ایرانی، عجم، قیزیلباش، تورک، بعلاوه تعداد بیشتری از نام عشایر را نیز صاحب هستند: قشقایی، ایناللی، شاه‌سئون، افشار، قاجار و غیره. بویژه از طرف اروپائیان به آنان پترسه، پترشن، پترسان، پترسیان و بزبان عثمانی عجم و یا ایرانی هم گفته شده است.

در دوره حاکمیت قاجار آذربایجانسی و در قرن نوزدهم در تمامی معاهده‌ها و قراردادهای ایران بعنوان کشور قیزیلباش سخن می‌رفت. در عراق هم به آذربایجانیه‌های ۱۲ امامی شیعی (علوی یا جعفری) قیزیلباش گفته می‌شود.

در تاریخ هم به زبان آذربایجان در برابر زبان‌های ترکی عثمانی و رومی، ترکی قیزیلباش گفته می‌شد.

ما به خلقی که در ایران خودشان را ترک و زبانشان را ترکی می‌خوانند، آذربایجانی می‌گوییم. به بیان دیگر آذربایجانی کسی است که در آذربایجان ائتیک زندگی می‌کند و زبانش (ترکی آذربایجانی) است.

آذربایجانیها و یا ترکها گر چه حالا در همه جای ایران پراکنده‌اند، لکن بیشتر آنها در سه قسمت ایران: شمالغرب (آذربایجان ائتیک)، مرکز - جنوب ایران، شمال شرق (شمال استان خراسان) متمرکز شده‌اند. همه اینها از نظر قومی و نژادی و زبانی یکی هستند.

بیش از یک سوم از جمعیت ایران را ملت ترک تشکیل می‌دهد. از این نظر پس از ترکیه کشوریکه بیشترین جمعیت ترک را دارا می‌باشد، ایران است.

ترکان اوغوز که نگارنده این سطور نیز به طوایف اوغوز تعلق دارد، چون زمانهای دیرین در دوره سلجوقیان نیز به ترکمنستان، ایران، آذربایجان، عراق، سوریه و ترکیه آمده و بتدریج نام تورکمن بخود گرفته‌اند. از اینها، آنهایی که در قسمت اروپائی ترکیه و در آنادولوی میانه و غربی (در داخل مرزهای عثمانی) ساکن شدند، نام عثمانی یافتند و آنهایی که در ایران و آذربایجان بودند بعدها ترک (آذربایجانی) و آنهایی که در عراق بودند تورکمن خوانده شدند.

در ایران زبان جمعیت‌های ترک، خلیج، تورکمن و قازاقهای مقیم خارج و کوچ‌نشین را تماماً آذربایجانی و ملیتشان نیز آذربایجانی می‌گویند. گروهی از نویسندگان آذربایجانی، بطور نمونه دکتر جواد هیبت، اکثریت نفوس ایران (ایران چندین ملیتی) را متعلق به آذربایجانیها می‌دانند:^(۴۰)

منبع	تعداد	سال	درصد در جمع نفوس (در جمع ملیتها)
Massingon	دو میلیون	۱۹۲۹ میلادی	٪۱۵/۹
Ercilasun	۲۱ - ۱۶۷ میلیون	۱۹۸۱ میلادی	٪ ۴۲/۸ - ۵۳/۸

(برگرفته از: ایران خالقلاری کیتابی، ص ۲۷۴)

آذربایجان اتنیک در قرن بیستم بدنبال عقب ماندگیهای اجتماعی، اقتصادی به منبع مهم مهاجر فرستی به مناطق مرکزی کشور مبدل شده بود. چنانکه در سال ۱۹۷۶م، پس از خوزستان اتنیک، بزرگترین ناحیه مهاجرفرست بود.

حتی شدت یافتن جریان آسمیلاسیون زبانی موجب پیدایش دو زبانی در شهرهای بزرگ آذربایجان اتنیک چون: همدان، اراک، قزوین، انزلی شده است. علیرغم جریان بزرگ کوچ‌ها از این سرزمین هنوز هم در شهرهای: تبریز، همدان، سلماس، نقده، ابهر، بیجار، تاکستان، سراب، مشکین، آستارا، ماکو، خلخال، قوروه، موغان، هشترو، قیدار (خدابنده)، ساوه و کنگاور ... بزبان ترکی آذربایجانی صحبت می‌شود.^(۴۷)

پان ایرانیست‌ها معتقدند زبان باستان آذربایجان ریشه هند و اروپائی داشته است حال آنکه هیچگاه اقوام آریائی در آذربایجان ساکن نگردیده‌اند، آنها حتی زبان‌های رایج در جغرافیای آذربایجان پیش از مادها را هم نادید می‌گیرند و هیچ نمی‌گویند اگر ترک زبان‌ها مهاجر بوده باشند، هند و اروپائی زبانان (آریائی‌ها) هم نسبت به بومیان آذربایجان مهاجر تلقی می‌شوند. حال اینکه ترک زبانان خیلی پیشتر از برآمدن هند و اروپائی زبانان به شرق نزدیک در این سرزمین ساکن بوده‌اند و آنان بومیان آذربایجان هستند. البته غیر از ترک زبانان بومی، طوایف و قبایل ترک زبان دیگری هم در ادوار بعدی هر از گاهی گذراشان باین سرزمین افتاده و با همزبانان ترک خود در آمیخته‌اند. به بیان دیگر در تاریخ آذربایجان با دو نوع ترک زبان سر و کار داریم: بومیان و مهاجران، و در این میان پان ایرانیست‌ها فقط سخن از ترک زبانان نوع دوم می‌کنند و اصلاً اعتنائی به بومیان ندارند.

از آنجا که استفاده از پسوند "ی" فارسی (آذری - آذربایجانی) تنها منصوب بودن شخصی را به جای معینی نشان می‌دهد نه منسوبیت ملی را، چون هر شخصی که در آذربایجان زندگی می‌کند، خواه ترک باشد خواه کرد، چه ارمنی باشد چه آسوری، آذربایجانی خوانده می‌شود، بنابراین کلمات آذری و آذربایجانی آنگونه که شونیست‌ها ادعا می‌کنند هرگز نمی‌تواند گویای زبان ترک‌ها و حتی خود ترک‌ها باشد. از اینرو ترک‌های آذربایجان نمی‌توانند "آذری" باشند، بلکه محض ترک می‌باشند و زبانشان نیز نه "ترکی آذری" بلکه بطور مطلق ترکی است و تنها در بحث از ترک مناطق جغرافیائی مختلف و

ترکی ملت‌های ترک مختلف می‌توان از کلمات: "آذربایجانی" و "ترکی آذربایجانی" استفاده کرد.^(۳)

آذربایجانیها در تاریخ بترتیب صاحب سه زبان ادبی بوده‌اند:

۱- زبان عربی: پس از دوره اشغال عرب که زبان نوشتاری آذربایجانیهای تعلیم یافته شده بود.

۲- زبان فارسی: با آمدن سلاجقیان تورکمن در سده یازده میلادی، دوره زبان فارسی شروع شد. افراد دربار و دین در خدمت این زبان بودند. از خادمان ادبیات فارسی این دوره با ملیت آذربایجانی به افراد کثیری از آن جمله نظامی، قطران و خاقانی می‌توان اشاره نمود.

۳- زبان ترکی آذربایجانی که ادبیات آن بطور رسمی از قرن سیزده میلادی شروع می‌شود.

زبان ترکی آذربایجانی پس از میلاد قرون ۱۳-۲ بعنوان یک زبان مطرح بوده است و در تکوین آن تأثیر زبان‌های ترکی: اوغوز، قبیچاق، اویغور و ... و نیز زبان‌هایی چون: زبان مغولی و تاتی و زبان‌های بومی و همچنین زبان ملت‌های همسایه زیاد بوده است. در کنار همه اینها ورود کلمات زیادی از زبان‌های اروپائی در قرون ۱۹ و ۲۰ میلادی به این زبان قابل ذکر است و علیرغم اینها این زبان هرگز کاراکتر زبان ترکی خود را از دست نداده است.

زبان ترکی آذربایجانی دارای دو لهجه مادر است:

۱- لهجه آذربایجانی: ایران - آذربایجان، ترکیه، عراق. این لهجه به ترکی ترکیه نزدیک است.

۲- لهجه خراسانی: شمال استان خراسان، در برخی از مناطق جمهوری ترکمنستان. این لهجه به زبان ترکی تورکمنی نزدیک است.

لهجه آذربایجانی زبان ترکی، در تمامی بخش‌های ایران، قفقاز، شرق آنادولو و در کشور عراق مورد تکلم است.

زبان ترکی آذربایجانی صاحب لهجه‌های زیاد است ولی در بین تمامی این لهجه‌ها تفاهم کامل وجود دارد. آذربایجانیهای افغانستان از قیزیلباشها و افشارها تشکیل می‌شود.^(۴۸)

در روزگار ما قیزیلباش‌ها تاجیک شده، فقط افشارها (کابل، هرات و ...) اکنون ترکی آذربایجانی را با لهجهٔ اورمو صحبت می‌کنند.

زبان ادبی آذربایجان در دورهٔ جلایریان، ایلخانان، آق‌قویونلوها، قارا‌قویونلوها بخصوص در دورهٔ اقتدار قیزیلباش در نخستین سال‌های صفویه زبان دولتی بوده است. در میان آفرینندگان ادبیات آذربایجانی، از افراد دربار و دولت سلاله‌های مذکور بعنوان نمونه می‌توان از سلطان احمد جلایری، امیر هدایت اله آق‌قویونلو، جهان‌شاه قارا‌قویونلو، شاه اسماعیل صفوی و غیره یاد نمود.^(۵۰)

پس از انتخاب تبریز بعنوان پایتخت از طرف شاه اسماعیل صفوی و عنوان نمودن زبان ترکی آذربایجانی بعنوان زبان رسمی دولتی، این زبان در دربار، سپاه و مکاتبات بکار گرفته شد. در دربار صفوی خواه تبریز باشد و خواه قزوین چه اصفهان همه به زبان آذربایجانی صحبت می‌کردند و حتی اسامی و القاب همه ترکی بودند. در این دوره تعداد زیادی کلمات ترکی وارد زبان فارسی شد. ادبیات آذربایجانی خیلی ترقی کرد و نوع شعر "قوشما" پیشرفت بسیار قابل توجهی نمود و این نوع شعر که پیشتر توسط قاضی برهان‌الدین، قاسم انوار مورد استفاده قرار گرفته بود، در دربار صفوی پیشرفت درخشانی کرد.

هنر شاه اسماعیل صفوی و حروفی، حتی در خارج از آذربایجان هم روی شعرای قیزیلباش بکتابت تأثیر عمیقی کرده بود. بدون شبهه زبان آذربایجانی «فضولی» از ایل «بایات» را می‌توان بزرگترین اوزان زبان ترکی دنیای ترک، و با توجه به نظم‌ها و نثرهایش شکسیر ادبیات آذربایجان عنوان نمود.^(۵۱)

در قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ از اسامی درخشان ادبیات آذربایجانی در ایران: ابوالقاسم نباتی، حیران، هیدجی را می‌توان نام برد. از اوزان‌های قرن بیستم بی‌شک بزرگترین میزراعلی معجز شبنستری است و نیز حبیب ساهر، بولود قره‌چورلو (سهند)، تنلیم خان

ساوهای، استاد محمد حسین بهجت تبریزی (استاد شهریار) و محزون قشقائی بهترین نمونه‌های ادبیات این زبان را آفریده‌اند.

در ۱۸۸۹م، ضمن اینکه در ایران زبان ترکی آذربایجانی بطور رسمی زبان تعلیم و تربیت بوده با تشبثات میرزا حسن رشیدیه در تبریز و بعد در ارومیه و شهرهای دیگر مدارس با اسلوب جدید شروع به کار کرد و تعلیم و تربیت را بزبان ترکی آذربایجانی و براساس کتاب "آنادیلی" که خود نوشته بود، شروع کرد.

در سال ۱۹۰۶م، در دوره جنبش مشروطه، انگلیس اداره و کنترل ایران را بدست گرفت و در ۱۹۲۵م، با خاتمه بخشیدن به سلسله قاجار، در ایران، رژیم پهلوی را برقرار کرد. با روی کار آمدن رژیم پهلوی و با طرح ملت واحد - دولت واحد - زبان واحد، زبان ترکی آذربایجانی دراماتیک‌وار وارد مرحله سقوط و تنزل شد.

در سال‌های ۱۹۴۶ - ۱۹۴۵م، گرچه در دوره دولت فدرال برقرار شده در آذربایجان، زبان و ادبیات آذربایجان در مدت اندک شروع به جان گرفتن نمود، ولی با اشغال آذربایجان توسط قشون پهلوی، ادبیات زبان ترکی در آذربایجان شکل زبان رسمی و نوشتاری خود را از دست داد و در نتیجه ممنوعیت‌ها و یورش‌های رنگارنگ و برنامه‌های کتاب سوزان، در آستانه نابودی جدی قرار گرفت.

پس از سقوط ۱۹۷۹م، (سقوط سلسله پهلوی) و وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی، در آذربایجان به تعداد زیادی نشریات: یولداش، ستارخان بایراغی، اولدوز، انقلاب یولوندا، کوراوغلو، گونش، دده‌قورقود، ئینی‌یول، یول، وارلیق و ... شروع بانشر نمودند ولی بتدریج همه اینها غیر از آخری برچیده شدند.^(۵۲)

زبان ترکی آذربایجانی در قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ با نیل به ادبیات هموار پیشرفته در میان ملت‌های ایران، قفقازیا و آنادولوی شرق بکار گرفته می‌شد.^(۵۳)

در این دوره زبان و ادبیات آذربایجان تحت تأثیر مدنیت غرب و روس قرار گرفت. نخستین روزنامه آذربایجانی در سال ۱۸۳۲م، و اولین کتاب چاپ شده آذربایجان در سال ۱۸۲۰ در تبریز انتشار یافت. مهمترین شاخه ادبیات شفاهی آذربایجان عموماً داستانهایی بودند که با ساز و آواز همراه می‌شد و این نوع آثار فولکلوریک دده‌قورقود، کوراوغلو،

کرم - اصلی، آرزی - قنبر و ...، و از آثار اوزان‌های آذربایجانی چون نسیمی، فضولی در بخش بزرگی از دنیای ترک شناخته شده و دوست داشته می‌شوند.^(۵۴)

آذربایجانیها در تکمیل و پیشرفت الفبای عرب نقش مهمی داشته‌اند. بطور نمونه خط نستعلیق توسط میرعلی تبریزی با ملیت آذربایجانی ایجاد شد و توسط میرزاجعفر تکمیل گردید. و توسط میرعماد به اوج خود رسید. علیرغم اینها فیلسوف م.ف. آخوندوف در ۱۸۳۵م، الفبای عرب را پاسخگوی زبان ترکی آذربایجانی ندانسته و صحبت از جایگزینی آن با الفبای لاتین نموده، امروزه در ایران برای نوشتن زبان ترکی از الفبای عرب تکمیل شده توسط مجله "وارلیق" استفاده می‌شود.^(۵۵)

تحقیقات باستانشناسی نشان می‌دهد که سرزمین آذربایجان از هزاران سال پیش مسکن انسان‌های اولیه بوده است و این سرزمین جزو نادر اراضی‌ای است که تمام مراحل تکوین و تکامل تمدن بشری را باتکای خویش پیموده است. براساس تازه‌ترین یافته‌های علم باستانشناسی، غرب آذربایجان (تقریباً استان آذربایجان غربی امروزی) در هزاره‌های ۳ و ۴ پیش از میلاد محل پیدایش تمدن بنام "آراتتا" بوده است که در روزگار باستان یکی از پیشرفته‌ترین سرزمین‌های کره خاکی بوده و هنر و صنعت آن دیگر اقوام را به سیطره خویش در آورده بود. حتی سومریان التصاقی زبان (پدر زبان ترکی) که پدید آورندگان نخستین تمدن بشری در بین‌النهرین بوده‌اند، از هنر و صنعت و علم مردمان سرزمین "آراتتا" وام بسیار گرفته، بهره‌های بسیار برده‌اند.

روزگار باستان در هزاره‌های دوم و سوم و چهارم قبل از میلاد در دیگر اراضی آذربایجان اقوام التصاقی زبان قوتی، لولویی، گیلزان، کاسپی، هوری، کاسسی، امرد و ... زندگی می‌کرده‌اند که از اتحاد و یکپارچگی آنان سرانجام دولت ماننا در اوایل هزاره اول پیش از میلاد (حدود سه هزار سال پیش) بوجود آمد و پس از آن نیز اتحادیه التصاقی زبانان ماد در قرن هفتم پیش از میلاد توانست امپراتوری بزرگ ماد را در منطقه شرق نزدیک پیریزی کند. در اواسط قرن ۶ ق.م، قبایل پارس آریایی برهبری کوروش هخامنشی آذربایجان را تحت حاکمیت جبارانه خویش در آوردند و این حکومت میلтарыستی تا زمان هجوم اسکندر مقدونی در سال ۳۳۰ ق.م، ادامه یافت.

سرزمین آذربایجان در زمان حمله اسکندر توانست تحت رهبری سردار بزرگ خود آتروپات، خود را از هجوم یونانیان کنار دارد و پس از مرگ اسکندر، پادشاهی مستقل آتروپاتیان را پایه‌گذاری کند. این دولت توانست موجودیت خود را تا قرن سوم پس از میلاد حفظ نماید.* پس از آن آذربایجان به اشغال ساسانیان درآمد و جزئی از امپراتوری ساسانی گشت که سرانجام در قرن هفتم میلادی با حمله اعراب مضمحل گردید.

هر چند که آذربایجانیان به رهبری جوانشیرانشان در مقابل اعراب اموی مقاومت‌های زیادی انجام دادند ولی سرانجام تمام این مقاومت‌ها شکسته شد و این سرزمین به یکی از بخش‌های امپراتوری خلفای اموی و سپس عباسی تبدیل گردید. ظلم بی‌حد و حصر عباسیان سبب شورش مردم این دیار به رهبری فرزند راستینش بابک و خلع ید زورگویان عباسی، به مدت ۲۲ سال از سرزمین آذربایجان گردید. سرانجام این قیام با تمام حمایت‌های مردمی که از آن صورت گرفت، بدلیل خیانت سهل بن سمباط حاکم ارمنستان به شکست انجامید و بابک توسط خلیفه عباسی به شهادت رسید. قیام "قبیل گئیم لر" صفحه زرنی از تاریخ رشادت‌های آذربایجان در مقابل ظلم و جور و ستم ملی بشمار می‌رود (ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، پروفیسور محمد تقی زهتابی، ج ۱، ص ۴۷۱ پی‌بعد).

در مورد نام آذربایجان نظریه‌های مختلفی ارائه شده است که اکثراً نیز بدون غرض نبوده‌اند. اصولاً برای یافتن معنی اسم جغرافیائی یک مکان باید آن را در داخل زبان مردمی که سالهادر آن سرزمین زندگی کرده‌اند و طبیعتاً نامی نیز بر سرزمین خود گذارده‌اند، جستجو کرد. در بین این نظریه‌ها دو مورد صحیح‌تر از بقیه بنظر می‌رسند:

۱- نظریه‌ای که می‌گوید آذربایجان همان کلمه "آتورپاتکان" است. آتورپاتگان ترکیبی است از: اود + ار + پات + کان که مجموعاً به معنی سرزمین نگاهبانان آتش و کلمه‌ای کاملاً ترکی می‌باشد که با توجه به وجود آتش‌های طبیعی در آذربایجان (در

* در این سال‌ها پروسه چندین هزار ساله تشکیل ملت آذربایجان و تکوین زبان ترکی آذربایجانی پایان یافت.

باکی) و مقدس بودن آن و اینک زردشت خود اهل آذربایجان بوده است، کاملاً امری طبیعی است. حتی کلمه آتروپات (نگهبان آتش) بعنوان لقب پادشاه آذربایجان در زمان حمله اسکندر در تاریخ ثبت شده است.

۲- کلمه آذربایجان ترکیبی از اجزاء (آز + ار + بای + گان یا قان یا بصورت معرب شده جان) می‌دانند و هر یک از اجزاء را چنین معرفی می‌کنند:

"آز" یا "آس"، نام طایفه‌ای ترک زبان که در کتیبه‌های ینی‌سو - اورخون نیز آمده است و کلمه "آسیا" نیز از نام این طایفه ترکان گرفته شده است. در نام رود "آراز" نیز این کلمه را می‌بینیم.

"ار"، کلمه‌ای ترکی و به معنای: انسان، مرد، جوانمرد می‌باشد و امروزه در بین آذربایجانیان رواج کامل دارد و در مفهوم شوهر بکار می‌رود. این کلمه بصورت ترکیب پسوندی در برخی کلمات نام قبیله و طایفه می‌سازد: آو + ار = آوار، خز + ار = خزر، ماج + ار = ماجار یا مجار، قاج + ار = قاجار یا قجر.

"بای" از کلمات: بیک، بیگ، بک، بگ، بای، بهی به معنای رئیس قبیله، حاکم، ثروتمند، غنی و نیز از مصدر "بایماق" به معنی تجدد و پیشرفت می‌باشد.

"گان"، در ترکی با قبول یک سری تغییرات آوایی به "قان" تبدیل می‌شود و معانی مختلفی چون: خاقان، پدر، خون و ... را در بردارد و "جان" معرب شده آن است.

بنابراین "آذربایجان" یعنی محل زندگی آنها و به معنی پدر والای انسان آز یا پدر مبارک و توانگر و یا آزه‌ای بسیار پیشرفته. پس نوشتن نام این سرزمین بصورت "آذربایجان" کاریست نادرست. چرا که هیچگونه ارتباطی با "آذر" پارسی ندارد. لذا نام این سرزمین بصورت صحیح "آزربایجان" (آزربایقان) می‌باشد.^(۵۶)

فصل دوم:

مروری کوتاه بر

سیمای تاریخی و جغرافیائی و اقتصادی

شهرها و آبادیهای معروف آذربایجان

تبریز (داوریژ)



بدون تردید شهر تبریز نه تنها پیش از اسلام و در قرون سوم و چهارم میلادی وجود داشته، بلکه آنرا باید از شهرهای بنام و بسیار کهنسال ماد بشمار آورد.

در کتب تاریخ از این شهر بنام "تیرمیس" یاد شده که شهری بود در مشرق "کنزئک (= گنزک = شیز) که "هراکلیوس" در ۶۲۳ میلادی، پس از ویران ساختن شیز، تبریز را نیز با آتشکده‌ای که آنجا بوده طعمه حریق ساخت.

تاپیس (Tabpis)، گابریس، گازا، قازا، شهستان، ته‌ورثس، ته‌وریس، ته‌وره‌ژ، داوریژ، ده‌ورئژ و ... نام‌های دیگری بوده که در منابع مختلف برای این شهر عنوان شده است.

* بنظر پروفیسور "مینورسکی" شهر تبریز بایستی بسیار قدیمی باشد و حتی آنرا بدوره ساسانی و محتملاً بمهد اشکانی نسبت می دهد.

در کتاب "شاردن" و مینورسکی و برخی دیگر از مولفان اروپائی از قول نویسندگانی چون: (تی کسرا، اولساریوس، لونکایوس، تروو، آیتون) ادعا کرده اند که "تروا" (تورا) و "گابریس" که بطلمیوس از آن یاد می کند همان تبریز است، متهی با گذشت زمان تغییراتی در این کلمه رخ داده و بصورت تبریز در آمده است. بنظر گروهی در سوائف ایام، تبریز مقر شاهان بوده و از اینروی آنرا: شاهاشن، شاهستان، شهستان نیز خوانده اند.

* صاحب "مرآت البلدان" هم با تأیید ضمنی مطلب اضافه می کند که: به سبب قریب المخرج بودن "د" و "ت" [در زبان ترکی]، در ذهن عوام داوریز تبدیل به تاوریز و اندک اندک توریز و توریز گردید و خواص "واو" را قلب به "باء" نموده و تبریز گفتند.

گروهی هم تبریز را "گازا" - "قازا" نامیده و محل آنرا میان ارومیه و اردبیل دانسته و گفته اند. در دوره اشکانی، شاهان ماد کوچک (آتروپاتن) را رسم چنین بوده که تابستان را در گازا بسر برند. ولی اندک تأمل نشان می دهد که گازا تحریف شده گتزک (کنزه - کنجک) می باشد، جایی که روزی آتشکده آذرگشنسب را در برداشته و سرانجام جایی که امروزه "خرابه های تخت سلیمان" خوانده می شود.

* مؤلفانی نیز از خسرو و بهرام در تبریز سخن گفته و مدعی هستند که زیارت آتشکده تبریز! کرده اند و می گویند شاهنشاه قطعه دار مسیح را که از اورشلیم آورده بود، در این آتشکده محافظت می کرده است، تا اینکه هراکلیوس رومی بسال ۶۲۸م، تبریز را فتح و صلیب را به بیت المقدس برگرداند.

بی شک شهر تبریز در سوائف ایام جایی آبادان بوده، آنگاه ویران و گمنام گشته و از خاطره ها رفته است و پس از سلطه اسلام بر آذربایجان، دوباره رو به آبادانی نهاده و معروف گشته است.

در بحث از آغاز قیام بابک خرم دین، مورخین اسلامی در چند جا نامی از تبریز آورده‌اند، بدون آنکه از تبریز همچون یک شهر توصیفی کرده باشند.

بلاذری در تعقیب مطالب یعقوبی، می‌نویسد: "بعد از رواد پسر او و جناء در تبریز ساکن بوده، وی و برادرانش عماراتی چند ساختند و وجنا باروئی دور شهر کشید تا مردم بدانجا گرد آمدند. از این گفتار بخوبی بر می‌آید که این روزگاران زمان تجدید حیات تبریز بوده است.

اگر چه تبریز در عهد خاندان روادى از دی در تاریخها بعنوان شهر کم اهمیت تصویر شده، ولی از اواسط قرن چهارم هجری از معروفیت خاصی برخوردار بوده است. چنانکه ابن حوقل در "المسالك والممالك" خود تبریز را از شهرهای آبادان آذربایجان شمرده و از رواج تجارت آن سخن می‌راند. مقدسی هم تبریز را بر مدینه‌السلام (بغداد) ترجیح می‌دهد و مایهٔ مباهات اسلامیان می‌نگارد و می‌گوید دیگر نکویی‌های تبریز را حدی نیست.

ابن مسکویه می‌نویسد: تبریز شهر بزرگی است و باروی استواری دارد پیرامون آنرا پیشه‌ها و درختان میوه احاطه کرده است و مردمانش دلیر و توانگرند.

یاقوت نیز می‌نویسد: "تبریز از مشهورترین شهرهای آذربایجان، آبادان و بس زیباست و قلاع استواری دارد که با گچ و آجر ساخته‌اند و نهرها از وسط آن جاریست و باغ‌ها اطراف شهر را گرفته و میوه در آنجا فراوان و ارزان است و عمارت‌ها را با آجر منقش و گچ در نهایت استحکام بنا کرده‌اند" و از تبریز بمانند یک مرکز صنعتی مهم سخن رانده و می‌گویند چندین قسم جامه در این شهر می‌بافند که به آنها: عتایی (عبائی)، سقلاطون، و ختائی گفته می‌شود و نیز اطلس و کرباس و منسوجات دیگر تهیه می‌کنند که به بلاد شرق و غرب حمل می‌گردد.

بسال ۶۱۸ هـ، که لشکر مغول شهر را در محاصره داشتند، تبریز با بنیهٔ مالی خود تمام حملات آنرا توانست دفع نماید (با اهدای تحف و هدایای بس ارزشمند)، این خود دلیل روشنی است بر ترقی صنایع و حرف و تجارت در این شهر و نیک معلوم می‌دارد که وسایل مادی مردم به سبب رونق صنایع و تجارت تا چه پایه عظیم بوده است.

مؤلف "اخبار الاول" گوید: تبریز دارالملک و بزرگترین و استوارترین شهر آذربایجان است ... خیرات و اموال و صناعات آن بسیار است.

تبریز در عهد مغول و آن روزها که از حمداله مستوفی لقب قبه‌الاسلامی ایران گرفت، پایتخت کشور بود و پیش از پیش ترقی نمود. مردم از هر سوی بدانجا گرد آمدند و بر بیرون شهر عمارت کردند، به مرتبه‌ای که بر هر دروازه زیادت از اصل شهر آبادانی شد.

ارغون (۶۸۳ هـ) در حوالی تبریز به موضعی که شام خوانند ارغونیه را ساخته بود. پسر وی غازان در سال ۶۹۴ وارد تبریز شد. شهر تا آنجا که برای پایتخت یک کشور پهناور لازم بود وسعت یافت و به حد اعلای شکوه و رونق خود رسید. در گذشته‌ی دور باروی شهر شش هزار گام بوده و ده دروازه داشت. غازان فرمود دور شهر و مجموع دیها و باغها و بناهای اطراف باروی دیگری کشیدند که محیط آن ۲۵ هزار گام می‌شد ولی مرگ وی آنرا ناتمام گذاشت.

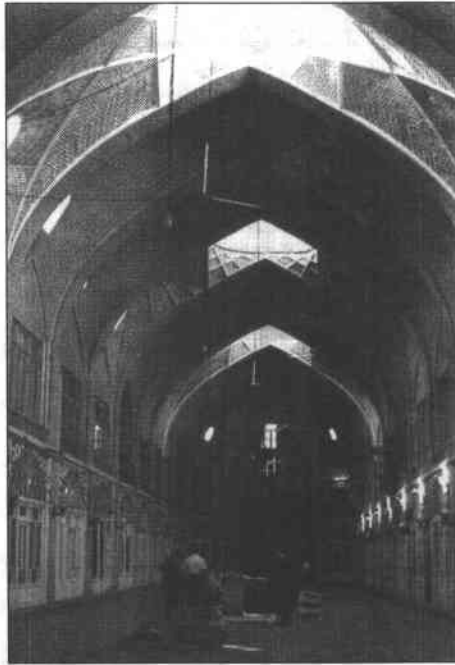
غازان مانند پدرش موضع شام را پسندید و در آنجا دیهی بنا نهاد و در این دیه برای خود مقبره‌ای بنا کرد و عمارات عالیه ساخت که در تمامت ایران آنروز نظیر نداشته است و به غازانیه یا شام غازان موسوم گردید (تاریخ و صاف) حمداله مستوفی می‌نویسد که در تمام ایران بقدر تبریز عمارات عالی نیست و درباره‌ی مردم تبریز می‌نویسد: فقیر و غنی از کسب خالی نباشند و در آن دیار ثروتمند بسیار است و اکثر آنان سنی و شافعی مذهبنند.

حمداله مستوفی بنای شهر را بسال ۱۷۵ هجری به زبیده خاتون همسر هارون الرشید نسبت می‌دهد و مورخین بعد از وی نیز به او استناد کرده‌اند. گروهی نیز بنای تبریز را بدنبال درخواست پزشک معالج زبیده خاتون به وی نسبت می‌دهند. ولی بدون شک این شهر پیش از هارون الرشید بوده و اگر روایت درست باشد، در نهایت زبیده خاتون دستور بازسازی آنرا داده است. و گر نه کسی نگفته که زبیده خاتون به آذربایجان آمده چه رسد به اینکه شهری هم بنا کرده باشد. چون عباسیان املاک و ضیاء بنی‌امیه را مصادره کردند، این ورثان به ام جعفر زبیده تعلق گرفت. البته دستاویز این دسته از نویسندگان، شاید آثار

مخروبه‌ای چند یا قناتی
 بوده باشد که زمانی بنام
 زبیده در تبریز معروف
 بوده و آنرا یادگاری از
 همین زبیده مادر جعفر
 می‌دانستند.

خود مردم
 آذربایجان برفوق لهجه
 مخصوص محلی:
 "ته‌ریز" و "ته‌ربئز" و
 "تربیز" و "تربئز"
 تلفظ می‌کنند.

تبریز از شمال به
 اهر و مرند، از شرق به
 شهرستان‌های سراب و
 میانه، از جنوب به
 شهرستان‌های هشتروند و
 مراغه، و از غرب به



بازار تبریز

دریاچه ارومیه و آذربایجان غربی محدود است و مختصات جغرافیائی آن بشرح زیر است:
 ۳۸ درجه و ۴ دقیقه و ۴۵ ثانیه عرض شمالی، ۴۶ درجه و ۱۸ دقیقه طول شرقی و با ارتفاع
 ۱۳۶۶ متر از سطح دریا و در ۶۱۹ کیلومتری غرب تهران قرار دارد.

در جنوب تبریز ارتفاعات "سهند" (قوچ گولی)، در شرق بستان‌آباد و قاسیم داغی
 و خط‌الرأس "میشو و داغی" که به غلط کوه میشاب نیز گفته می‌شود و حد تبریز و مرند
 است. بلندترین قله این کوه "علمدار" و "اوزون یئل" است. کوه‌های دیگری چون: کوه

(عثنالی) عون بن علی در شمال شرقی و کوه "بئکه چین در شمال و "موروو" داغی در شمالغربی تبریز وجود دارند.

رودخانه‌های: "آجسی‌چای"، "لیقوان‌چای"، "مهران‌چای"، "میدان‌چای"، "صوفیان‌چای" اراضی شهرستان تبریز را مشروب می‌سازند.

* نام اصلی شهر "داوریژ" در اصل کلمه ترکی "دؤوروش" به معنی حربگاه و محل حرب بوده و بعدها توسط برخی مورخین رنگ فارسی بخود گرفته است.

قدیمی‌ترین اشاره به نام تبریز در کتیبه‌ای از "سارگن دوم" شاه آشور در سال ۷۱۴ ق.م، است. سارگن در این کتیبه از شهری بنام "اوشکایا" (همان اوج کابا یا اوج قایا یا اوج قه‌یه ترکی می‌باشد. در ترکی به جای اوج، اوش نیز استعمال می‌شود). (اسکو) یاد کرده و نیز از دژ محکمی به نام "تاروئی" یاد کرده که با احتمال قوی همان تبریز است. در سال ۲۱ ه.ق، که اعراب بر ایران دست یافتند، تبریز قلعه نظامی کوچکی بود، ولی اردبیل اهمیت بیشتری داشت.

از سال ۴۴۶ ه، بعد سلجوقیان بر تبریز مسلط شدند، و پس از حملات مغول، تبریز به دستور "آباقخان" (۶۸۰ - ۶۶۳ ه.ق) پایتخت "ئلخانان" شد. در زمان سلطان محمود غازان (۶۹۴ ه) تبریز به عظمت و بزرگی و آبادانی رسید. مسجد علیشاه ربع رشیدی و شنب‌غازان در این دوره ساخته شد.

در عصر جلایریان و ترکمانان و صفویان، تبریز پایتخت رسمی شد. "گؤی‌مه‌چید" (مسجد کبود) از یادگارهای دوران حکومت جهانشاه قره‌یوسف ترکمان (۸۷۰ ه.ق) است. چندین بار بر اثر زلزله‌های وحشتناک از جمله زلزله‌های ۱۰۵۰ و ۱۱۹۳ ه.ق، تبریز بکلی ویران و تمام آثار تاریخی آن نابود شد.

در دوران قاجار ("قه‌جرلر") تبریز مرکز استقرار عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد نشین گردید و تجارت و اقتصاد آن رونق گرفت و شهر رو به آبادانی و پیشرفت نهاد.

در جنگ‌های ایران و روس، تبریز بارها مورد هجوم قوای بیگانه قرار گرفت و اشغال شد. مبارزات مردم دلاور تبریز در برابر مهاجمین از آن جمله روس‌ها درخشانترین فصل تاریخ معاصر کشور است.

در سال ۱۳۱۴

ه.ق، تبریز در انقلاب
مشروطیت و سرنگونی
دیواستبداد، نقش
تعیین کننده بر عهده
داشت و مردم قهرمان
تبریز با پایداری
دلاورانی چون
ستارخان و باقرخان،
علی مسیو و ...



میرزا نورالله خان یکانی زارع با استبداد به ستیز برخاستند. در ۱۲۹۹ ه.ش، زنده یاد شیخ محمد خیابانی بر ضد استعمار انگلیس در تبریز قیام کرد و قرارداد شرم آور و ثوق الدوله و انگلیس را ملغی ساخت.

زنده یاد ثقه الاسلام شهید در راه استقلال و آزادی این سرزمین بدست دژخیمان روسی بدار آویخته شد (سال ۱۳۳۰ ه، همراه ده تن مبارزان راه حق).

سید جعفر پیشه‌وری در سال ۱۳۲۴ ه.ش، حکومت ملی را در آذربایجان برقرار کرد و تبریز کرسی بود. در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ ه.ش، مردم مبارز تبریز در تحقق انقلاب حرکت آفرین بوده و فداکاری و جانبازیهای فراوانی از خود نشان دادند.

شهرستان تبریز در سال ۱۳۶۵ ش، دارای شش بخش، ۱۱ شهر، ۲۲ دهستان و ۵۱۵ آبادی بوده است.

با توجه به نوشته هرودوت پدر تاریخ، مغها در هر شهر آتشکده‌ای داشتند که آنرا در محل مرتفع هر شهر می‌ساختند و لرد بایرون شاعر انگلیسی هم در منظومه Cild Harol می‌گوید: ایرانیان بی‌سبب معبد خود را در قلّه کوه‌های بلند نمی‌ساختند، جاییکه مناظر دلفریب و زیبای طبیعت پدیدار است، و در آن ستایشگاه بی‌حصار و دیوار، روح مقدسی را می‌ستودند که معابد مصنوعی را در برابر او ارزشی نیست، بنظر می‌رسد آتشکده

آذربایگان در تبریز، دوجا ممکن بود ساخته شده باشد: اول، در کوه‌های سرخاب (ائینال - زئینال) که آتشکده بعداً تبدیل به کلیسا و سپس تبدیل به مسجد شده است (معمولاً عبادتگاه‌های دوره‌های قبلی در دوره بعدی تبدیل به عبادتگاه ادیان بعد از خود می‌شد. مانند مسجد اباصوفیه در اسلامبول، مسجد جامع اصفهان، مسجد آباقاآن خان مغول در تخت سلیمان).

دوم، در "یانسیخ داغی" یا "یانیق تپه‌سی" که نام قدیمی آن "گوران داغ" یا "گبران داغ" (تپه‌زدشتی) یا معرب آن (چوران داغ).

ابوبکر احمدبن محمد همدانی معروف به ابن فقیه در کتاب البلدان (تألیف در ۲۹۰ هـ) پس از گفتاری دربارهٔ روشنایی آتشکده فراهان و تعریف آتش جمشید که همان آذرخره باشد، گوید: آذرماه چشنسف آتش کیخسرو است و در آذربایجان بود و انوشیروان آنرا به "شیز" برد. آتش زردهشت در ناحیهٔ نیشابور است و آنرا به جائی نبردند. بنابراین معلوم می‌شود که آتش ماه چشنسف یا گشنسف در آتشکدهٔ آذربایگان (شهر تبریز) بوده که انوشیروان آنرا به کنار دریاچهٔ ارومیه به شیز یا گنزرک برد.

با استناد به سفر سارگن دوم برای تصرف ممالک اورارتوئی، ولادیمیر مینورسکی شرق شناس روسی ادعا می‌کند: سارگن دوم پس از سلیمانیه داخل مکری شده، از پارسوا Parsua و ساحل جنوبی دریاچه ارومیه گذشته، از سوی شرق دریاچه عبور کرده، پس از پشت سر گذاشتن اوشکایا (اسکوی فعلی) قلعهٔ تاروی یا تاروئی و ترماکیس را گشود. بعید نیست یکی از این نام‌ها، نام تبریز کنونی باشد.

در کتاب روضه‌الاطهار نقل است که در آن زمان در کل آذربایجان هزار و دویست (۱۲۰۰) قلعه بود. و در حوالی تبریز پنجاه قلعه بود و تبریز از کوه چرنداب تا کوه سرخاب بیشه بود. در چرنداب چهار قلعه بود نزدیک هم و زنجیر بر اطراف آن کشیده بودند و زنگ‌های عظیم به زنجیرها مرتب ساخته بودند که اگر کسی و یا دزدی داخل شود معلوم گردد و همه از حال یکدیگر واقف بودند. در کوه سرخاب نیز چهار قلعه بود.

شاردن سیاح و مورخ شهیر می‌گوید: در تمام عالم من شهری را نمی‌شناسم که دربارهٔ بنا و پیدایش و نام اولیه آن، نویسندگان جدید اینهمه بحث و جدل کرده باشند و

بنظر من منطقی‌ترین و مستدل‌ترین عقاید موجود در این مورد اینست که: تبریز همان شهر معروف و باستانی اکباتان می‌باشد که در تورات و تاریخ قدیمی آسیا مکرر از آن صحبت شده است.

در تبریز تپه ایست که به غلط به "قله اوستو" (روی قله) مشهور گشته، با توجه به اینکه در آنجا کوهی نیست که این تپه قله آن محسوب گردد، معلوم می‌شود که نام اصلی آن "قله اوستو" (روی قلعه)، و چون وضع طبیعی تپه مذکور (قله اوستو) با وضع طبیعی و جغرافیائی تپه‌ای که هرودوت در کتاب "تاریخ" خود ذکر کرده تطبیق می‌کند، و در نتیجه گروهی از جغرافی‌دانان چون: مولد، آنانی، اورنلیوس، کولنیتس، تی کسرا، لواله، آتلاس و ... معتقدند که، تبریز اکباتان نامیده می‌شد و پایتخت اولیه مادها در این مکان (قله اوستو) بنا شده باشد. و نظر به نزدیکی آن به اورارتو و آشور (بهمان دلیل که در زمان صفویه پایتخت در وحله اول تبریز بوده و بعداً به جهت نزدیکی عثمانی‌ها به قزوین و پس از آن به اصفهان انتقال یافت) و یا سوانح دیگر به همدان انتقال یافته باشد.

روستای کندوان



بلندترین کوه نزدیک به تبریز "قوچ گؤلی" (سهند) است که با احتمال همان "اسنوند" مذکور در اوستا است. در ۵۰ کیلومتری تبریز، بین سهند و تبریز تپه‌هایی به ارتفاع ۶۰۰ - ۵۰۰ متر پراکنده شده که "یانیق تپه" و "یانیق داغ" (کوه و تپه سوخته) خوانده می‌شوند.

مولانا جلال‌الدین رومی طالب کوه سرخاب بوده و می‌فرموده: "هر کس از تبریز آید تحفه‌ای از خاک سرخاب برای ما آورد. زیرا که خاک سرخاب را فیضی باشد که من آن فیض را در هیچ خاک دیگر نیابم. از این رو هر کسی از تبریز به روم (ترکیه) می‌رفته، قدری از خاک در کیسه کرده، به حسب تحفه به خدمت مولانا می‌برده و مولانا به عزت تمام آن خاک نگه می‌داشته است [شاید هم بوی مرادش شمس‌تبریزی را از آن می‌گرفت] و بهنگام رحلت وصیت نموده که مرا در همین خاک دفن کنید و چنان هم کردند. مولانا جهت تبریز و تبریزیان فرموده‌اند:

ساربانان بار بگشا ز اشقران
فر فردوس است این نالیز را
باد بر تبریز و بر تبریزیان

شهر تبریز است و کوی دلسطان
شعشع عرش است این تبریز را
صد هزاران رحمت آید هر زمان

کوه سرخاب، رشته پیوند دهنده کوه‌های قره‌داغ و سهند است. کوه کم ارتفاع "ساری داغ" یادآور جنگ‌های مقاومت تبریزیان در جنبش مشروطه خواهی است، در سمت مشرق شهر و در حوالی کوی "باغ منشه" قرار دارد. کوه‌های پکه‌چین، بهلول، مورو (جلله‌خانا)، میشو نیز در حوالی این شهر قرار گرفته‌اند. وجود کوه‌های یاد شده و عوامل طبیعی دیگر در جهت دادن به مسیر راه‌های تجارتي و تبدیل تبریز به یک چهارراه عمده ترانزیتی از یک سو و چگونگی اقلیم و تأمین آب زراعتی و مشروب و نیز عمل کردن به مثابه باروی مستحکم دفاعی و ... بطور کلی ایجاد شرایط مناسب برای پیدایش و شکل‌گیری اوضاع اقتصادی و اجتماعی شهر نقش تعیین‌کننده داشته‌اند.

نادر میرزا، نسبت عمارت تبریز را به زییده خاتون رد کرده و می‌گوید: مردم از وجود قنات زبیده که می‌گفته‌اند به فرمان منکوحه‌هارون‌الرشید بریده شده بود، به غلط استفاده‌اند که این مدینه بانی زبیده بنت جعفر است. زیرا که یکی از گورستانهای محله "خیاوران" (خیابان) تبریز قبر زنی بنام زبیده وجود داشته که سنگی بزرگ از رخام بر آن نصب بوده است ... وی حدس می‌زند که بانی چشمه مزبور که بیشتر به آن اشاره شد زبیده صاحب همین قبر بوده و مردم این زبیده را زییده معروف پنداشته و بنیان‌گذار شهر تبریزش دانسته‌اند.

قلی‌یف تبریز و گنترک را عمده‌ترین شهرهای آذربایجان (آرتوپاتن) در سده شش میلادی و پتروشفسکی هم تبریز را یکی از مراکز صنعت و بازرگانی همان سده بر شمرده‌اند. حسین‌اف و سمباطزاده نیز نوشته‌اند که: در سده‌های پنج و شش میلادی، تبریز مقر شاهان ساسانی بوده، و دارای زندگی پر جنب و جوش اقتصادی و قصرهای باشکوه بوده و ساسانیان به جهت موقعیت خاص استراتژیکی این شهر، پادگان نظامی مهمی در اینجا داشته‌اند. اما قراینی، دردست است که سابقه بنای این شهر را فراتر از دوره ساسانیان و اشکانیان می‌برد. "سیداحمد کسروی" ضمن مخالفت با نوشته واردان و دیگر مورخان ارمنی می‌نویسد:

"تبریز نه تنها از کهن‌ترین شهرهای آذربایجان بلکه جهان است و شاید مانند بسیاری از آبادیهای این کشور، یادگار دوره‌هایی است که هنوز آریائیا به ایران نرسیده بودند. از اینجاست که زمان و چگونگی پیدایش آن دانسته نیست و آنچه در این باره در تاریخ‌های ارمنی و کتب تازی و پارسی نگاشته‌اند جز افسانه نمی‌باشند." و به این ترتیب تاریخ بنای تبریز را به پیش از آمدن آریائیا به ایران می‌رساند.

"ویلیامز جکسن که در ۱۹۰۳ میلادی پنج روز در تبریز گذرانده، مدعی است که به مهری در تبریز دست یافته که به عصر هخامنشی تعلق داشته و سنگ این مهر از یاقوت کبود و نقش پادشاه یا جنگاوری را کنده‌اند که با قدره‌ی خود در حال کشتن جانوری عجیب‌الخلق بوده و این نقش اندکی به شیوه نقش‌هایی است که در هجاریهای تخت جمشید می‌بینیم. اندازه این مهر که بیضی شکل است $2 \times 2/5$ سانتیمتر است.

"کلمنت مارکام" انگلیسی در اواسط نیمه دوم سده نوزدهم نوشته است که "شهر تبریز، پایتخت مملکت آذربایجان، محلی است که کیخسرو اموال کروسوس پادشاه آسیای صغیر (لیدی = ترکیه امروز) را پس از فتح آن مملکت در آنجا جمع نموده بود."

در زمانی که سارگن دوم در آشور فرمان می‌راند، بر بخشی از سرزمین آذربایجان فعلی، دولت ماننا، و بر بخش دیگر آن دولت اورارتو حکومت می‌کرد. ناحیه‌ای که تبریز در آن قرار گرفته بود، در میان دو دولت مذکور از استقلال برخوردار بود ولی هنگام لشکرکشی سارگن دوم احتمالاً تحت فرمان اورارتو بوده است.

محمد جواد مشکور هم بر این عقیده است که تبریز نامی بسیار قدیمی و مربوط به پیش از آمدن آریایی‌ها به ایران بوده است. او احتمال می‌دهد که بین اسامی: تبریز و تفلیس و تبلیس (بدلیس) که تا حدی سه شهر نزدیک به همند، در اصل لغت ارتباطی وجود داشته باشد. مینورسکی نیز "تبریز" را که نام معبری است بین بایزید و وان با تبریز مرتبط می‌داند.

آمبرزو کنتارینی که در زمان اوزون حسن آق قویونلو بعنوان سفیر ونیز در تبریز بوده، نام رشته کوههای سرخفام را که تبریز در دامنه آن بنا شده، کوههای "توری" نامیده است. توماس هربرت هم که در سال ۱۶۲۷م، تبریز را دیده بر این عقیده است که "این شهر نام خود را از کوهستان "توروس" که در دامنه آن قرار دارد، گرفته است." چنین گمان می‌رود که کوه "توری" یا "توروس" همان کوه سرخاب باشد که امروز عینالی نامیده می‌شود.

به نوشته مارکوپولو، شاردن و اولتاریوس، اروپائیان نام این شهر را توریز می‌نامند. ابوالفدا هم که معاصر مارکوپولو بوده، متذکر می‌شود که "تبریز" مشهورترین شهر آذربایجان است، عامه آنرا توریز گویند (ته‌وریز).

شهرستان تبریز از روزگاران قدیم یکی از شهرهای آباد و پر جمعیتی بوده که میان هندوستان و ترکیه (آسیای صغیر) قرار دارد و بغیر از تهران و بغداد و تفلیس که از همین قبیل شهرها بشمار می‌روند، هیچ شهری از نظر وسعت، سابقه و عظمت تاریخی، رونق اقتصادی و اهمیت منطقه‌ای به پای تبریز نمی‌رسد.

شاردن از قول نویسندگان ارمنی گفته: "این شهر در قدیم شاه باسان نام داشته است" که یک ترکیب کاملاً ترکی است.

پسوله، در مورد بزرگی و وسعت شهر تبریز نوشته: اگر آخرین منازل شهر را از یکطرف به جانب دیگر در نظر بگیریم، وسعتی باندازه وسعت پاریس خواهد داشت. لابولای لوگوز، بزرگی و جمعیت تبریز را با فلورانس مقایسه کرده و اضافه می کند که: "اگر محوطه قدیمی تبریز را در نظر بگیریم این شهر درست به اندازه شهر بزرگ قاهره یا لندن خواهد بود."

اولیاء چلبی می نویسد تبریز در قرن ۱۷ میلادی دارای شش دروازه بود: اوجان، سروان، سردری، شام غازان، سروو، ری ... و دارای یازده محله بود: دمشقیه، باغ کورپوسی، زرجو، دوه چی، دیک خیوان، امره قیز، چامینار، ری، میخواران

باز "توماس هربرت" می گوید: این عقیده که تبریز دوازده قرن قدمت دارد، صحیح نمی باشد، شاید سابقه این شهر بیش از ده هزار سال باشد به شهادت کهنگی و ابهام کلمه و نام تبریز و سابقه استعمال آن در مدارک پیش از اسلام تبریز شهر معروف و مرکز آذربایجان، نه فقط در ایران، بلکه در تمام دنیا عنوان قبه الاسلام شناخته شده و از نظر سیاسی، اقتصادی، علمی، صنعتی توجه و دقت همگان را جلب کرده است. در سال ۱۴۲۰ ه، امیر و هسودان، فرمانروای تبریز شد.

خواجه رشید الدین فضل الله همدانی در بخش شمالی تبریز، در "بیلان داغ" (ولیانکوه) شهرک دانشگاهی ربع رشیدی را بنا نهاد. در این شهر دانشگاهی، یک مؤسسه تدریسی به شیوه مدرسه عالی با هفت هزار دانشجو و چهارصد و پنجاه استاد و کتابخانه بزرگ با شصت هزار جلد کتاب و مراکز کاغذ سازی، ضربخانه، کوی استادان، بازار بزرگ و سایر بناها را ایجاد کرد.

تاج الدین علیشاه جیلانی، مسجد بزرگ علیشاه (ارک تبریز) را در مرکز شهر بنا کرد. تبریز در این روزگار رسماً پایتخت ائلخانلار بود و تمام مملکت از جیحون تا مصر زیر اطاعت فرمانروایان تبریز قرار داشت.

یورش‌های امیر تیمور و فرزندانش به تبریز و کوچ دادن اجباری صنعتگران و هنرمندان تبریزی به ترکستان و زلزله‌های بی‌امان، بالاخره شکوه و عظمت تبریز را بطور موقت از بین برد و اکثر آثار تاریخی کم نظیر تبریز از بین رفت.

در سال ۹۰۶ هـ، شاه اسماعیل صفوی تبریز را پایتخت ایران کرد.

در سال ۱۰۵۰ میلادی، به مدت شش ماه زلزله‌های شدیدی در تبریز دوام داشت.

در سال ۹۹۵ هـ. ق (۱۵۷۱ م) در زمان حکومت شاه تهماسب اول، در نتیجهٔ عصبان صنعتگران و تهیدستان و مردم محروم تبریز، کنترل و اداره‌ی شهر بیش از دو سال در دست مردم بود.

در قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی، جنبش‌های آزادیخواهانه در رویارویی با اشغالگران در تبریز قوت یافت.

در آغاز حکومت قاجار بخصوص در زمان فتح‌لیشاه، تبریز پایتخت دوم ایران شد و محل استقرار عباس میرزا نایب السلطنه گردید و تمام ولیمدهای خاندان قاجار در مقام حکومت آذربایجان، دوران ولیمهدی خود را در این شهر سپری کردند و باین ترتیب تبریز شهر ولیمهد نشین ایران شد.

تبریز به سبب نزدیکی به روسیهٔ تزاری و عثمانی و ارتباط با کشورهای اروپائی مورد توجه قرار گرفت و تجارت رونق یافت، شهر به سرعت رو به آبادانی و پیشرفت نهاد مردم با افکار آزادیخواهانه و مظاهر تمدن و علوم و فنون جدید، آشنا شدند، و دریافتند که باید با دیو استبداد و بیدادگری مبارزه کنند و عدالت و برابری را در جامعه حاکم سازند و از اینرو در سال ۱۹۰۶ م (۱۲۸۵ هـ. ش = ۱۳۲۴ هـ. ق) مردم تبریز آغازگر انقلاب مشروطیت شدند.

در سال ۱۳۲۹ هـ. ش مردم قهرمان تبریز و آذربایجان در ملی کردن نفت و خلع ید استعمار پیر انگلستان در صف اول مبارزه بودند.

شهرستان تبریز دارای شش بخش تابعه: آذرشهر، اسکو، بوستان آوا، شبستر، هریس، بخش مرکزی بود (در سال ۱۳۶۵)، و ۱۷ شهر، آذرشهر، اسکو، ایلخی‌چی، باسمنج،

بستان آباد، سردری (سردرود)، شبستر، شرفخانه، صوفیان، گوگان، ممقان، مهربان، هریس، خسروشهر، خامنه، خلجان، تسوج و ۲۲ دهستان و ۴۴۳ روستا می‌باشد.

تبریز یکی از شهرهای مهم ایران و آذربایجان از نظر آثار تاریخی است. درست است که اکثر این آثار کم نظیر و ارزنده تاریخی و اسلامی در اثر زلزله‌های مهیب این شهر از بین رفتند و نابود شدند، ولی آنچه از دست غدار روزگار در امان مانده نشانگر ذوق و هنر معماران، هنرمندان و استادان کاردانی است که در خلق این آثار مهم تاریخی نهایت ذوق و ابتکار را نشان داده‌اند. آثار تاریخی تبریز عبارتند از:

ارک علیشاه:

این مسجد را وزیر علیشاه معروف به جیلان ساخته است. در بیرون آن از دست راست مدرسه، از دست چپ زاویه‌ای وجود داشت. صحن آن با سنگ‌های مرمر فرش



گردیده و دیوارها با کاشی پوشانیده شده بود و جوی آبی از وسط آن می‌گذشت و انواع درختان میوه و موها و یاسمن در آن بعمل آمده بود. هر روز بعد از نماز عصر، در صحن

این مسجد سوره‌های یس و فتح و عم را قرائت می‌کردند و مردم شهر برای شرکت در قرائت قرآن در آن جا گرد می‌آمدند (به نقل از ابن بطوطه)

حمداله مستوفی که معاصر با تاج‌الدین علیشاه بود می‌نویسد: "تاج‌الدین علیشاه جیلانی در تبریز در خارج از محله نارمیان، مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش دویست و پنجاه گز در دویست گز است و در آن صفه‌ای بزرگ از ایوان کسری به مداین بزرگتر. اما چون در عمارتش تعجیل کردند، فرود آمد ..."

تاجر ونیزی که در حدود ۸۸۶ هـ، برابر با سومین سال سلطنت سلطان یعقوب آق‌قویونلو از تبریز دیدن کرده می‌نویسد: "جامع علیشاه بلندترین بناهای تبریز و ... مسجد را به حدی زیبا ساخته‌اند که زبان من از وصف آن عاجز است.

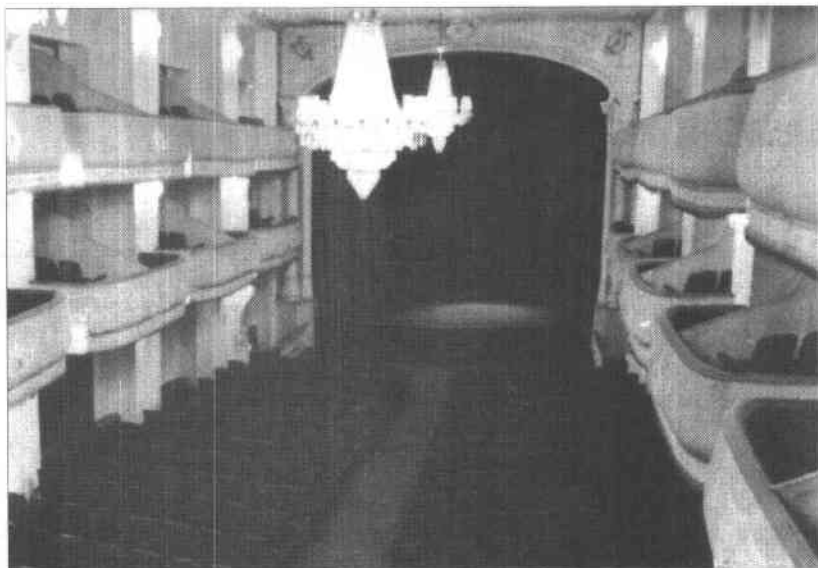
بداله امینی (مفتون) درباره ارک سروده‌ای دارد که فقط به دو بند آن اشاره می‌شود:

برگی ز خزان عمر تبریز است	هر خشت که از تنش جدا گشته است
زخمی زده بر غرور این ملت	هر تیر که سوی او رها گشته است
با اینهمه در غرور هر پیکار	پرچم کش فتح خلق ما گشته

اندوخته افتخار بی‌پایان

ای ارک همیشه در امان باشی	تا دور زمین و آسمان باقی است
بس نغمه نثار شأن والایت	تا شاعر و شعر در جهان باقیست
یاد تو همیشه در دل تبریز	تبریز بزرگ، قهرمان باقیست
ای کعبه افتخار ما ای ارک	

(نام این چکامه: "این ارک بلند شهر تبریز است" می‌باشد).



پس از انقلاب مشروطیت صحن آن بصورت گردشگاه عمومی در آمد و نام "باغ ملی" بخود گرفت. در حال حاضر صحن این مسجد تاریخی تبدیل به مصلی شده است. تالار ارک (تالار شیر و خورشید - بالاباغ) که در سال ۱۳۰۶ پس از تبدیل شدن گورستان به باغ ملی (ارک) احداث و مورد بهره‌برداری قرار گرفت در سمت شرق صحن ارک قرار داشت، متأسفانه در سال ۱۳۵۹ تخریب شد. این تالار شش هزار متر مربع زیر بنا به ظرفیت ۶۰۰ نفر با سی در خروجی جهت تخلیه سریع در مواقع اضطراری، برخورداری از اکوی کامل بدون استفاده از تجهیزات پیشرفته و وجود جایگاه مخصوص ارکستر نمایش‌ها، وجود پانل‌های معلق در بالای سن (جهت تسریع در تغییر دکور صحنه‌های نمایش و ...) ساخته شده بود. این تالار یکی از با ارزشترین بناهای تاریخی - فرهنگی شهر تبریز محسوب می‌شد. در عین حال اولین سالن تئاتری بود که نمایش‌های بزرگی چون آی‌باکلاه، آی‌بی‌کلاه - اتللو و ... در آن به اجرا در آمد. و نیز نخستین پلانوم حکومت ملی

آذربایجان در آذرماه ۱۳۲۴ ه. ش، در این تالار برگزار شد. مشابه این تالار در شهر پترزبورگ روسیه هم اکنون در حال اجرای نمایش‌های مختلف است.

اثل گؤلی (شاه گؤل):

قهرمان میزرا پسر هشتم عباس میرزا نایب‌السلطنه که در آن هنگام حکمران آذربایجان بود آن ملک را که ملک یک سلسله از سادات تبریز و انباشته از خاک و ریگ بود، در مقابل سالی سی و پنج خروار غله خرید و سپس در عمران و آبادی آن کوشید. دونالد ویلبر شرح استخر اثل گؤلی را در کتاب "باغ‌های ایران" آورده است.



بازار تبریز:

مجموعه بازار تبریز، یکی از بازارهای بزرگ و تاریخی و زیبای ایران و خاور میانه است تبریز از دوران قدیم شهر بازرگانی ایران بوده و هست، زیرا این شهر در سر راه

کاروانهای قدیم اروپا - آسیا قرار داشت و اغلب راه‌های بزرگ کاروانی به تبریز منتهی می‌شوند، از این نظر مهمترین مراکز و تجارتخانه‌های بازرگانان دنیا، در این شهر دایر بود. اهمیت بازرگانی تبریز در تمام طول دوران ائله‌خانان مغول همانند اهمیتی بود که بغداد در دوران خلفای عباسی داشت.

با وجود انتقال قسمتی از تجارت شهر از بازار به خیابان‌ها و پاساژهای نوساز، بازار تبریز باز هم عظمت و حاکمیت و قدرت استقلال اقتصادی خود را همچنان حفظ کرده است و راه بازرگانی تبریز همواره از دوران اشکانیان و ساسانیان به خوبی نگهداری می‌شود.

در آغاز قرن ۱۴ میلادی (۷۲۰ ه.ق) بازرگانان ونیزی در تبریز تجارتخانه‌هایی دایر کردند. در دوره ائله‌خانان و تیموریان و ترکمانان و صفویان نیز بازار تبریز رونق عمده‌ای داشت.

بازرگانی خارجی آذربایجان و تبریز، ابتدا با کشور عثمانی و روسیه تزاری بود، ولی با حفر و افتتاح کانال سوئز در سال ۱۸۶۹ م (۱۲۸۶ ه.ق) و احداث راه آهن در جنوب روسیه، کشور ایران بخصوص آذربایجان به میدان سیاست جهانی در رابطه با رقابت‌های اقتصادی بین روسیه و انگلستان و آلمان تبدیل شد.

بازار تبریز در انقلاب‌های تاریخی و سرنوشت ساز چون انقلاب مشروطیت، ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق، یوم الله ۱۵ خرداد، ۲۹ بهمن و انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن ۵۷ همواره ایفاگر نقش حساس مبارزاتی بوده و در پیروزی‌های انقلابی سهم تعیین کننده داشته است.

"در ایام شاردن مطابق نوشته او در شهر تبریز ۱۵ هزار باب دکانین بوده است چنانکه شماره کاروانسراهای واقع در بیرون شهر نیز سیصد باب بوده ولی حالادر اطراف قلعه، صد باب کاروانسرا احداث کرده‌اند و دادوستد اهالی این شهر در هر سال به بیست کرور تومان می‌رسد و سبب آنکه متاع هر مملکتی و دولتی در این شهر وفور دارد ... گمرک این شهر ۶۷ سال پیش دوازده هزار تومان بود و حال به سبب زیاد شدن تجارت و وفور اتمه از سیصد هزار تومان متجاوز است ...

وجه کرایه از دارا بوزان تا تبریز برای هر قانطار، که قریب چهل و پنج هزار مثقال باشد، از دوازده تومان الی شش تومان است و از تبریز تا دارا بوزان (در ترکیه) هر یک بار که قریب به سی من شاه است، از چهار تومان تا هیجده هزار دینار است و از تبریز تا تفلیس چهار تومان الی شش تومان است و از تفلیس تا تبریز از بیست و پنج هزار الی سی و پنج هزار دینار است ..."

از بازارهای تبریز: بازار امیر (بانی این بازار و کاروانسرای امیر، میرزا محمدخان امیرنظام زنگنه است و تاریخ بنای آن ۱۲۵۵ ه.ق، می باشد)، تیمچه مظفریه (معروفترین بخش بازار تبریز، تیمچه مظفریه است که در زمان ولایتمهدی مظفرالدین میرزای قاجار به سال ۱۳۰۵ ه.ق ساختمان آن پایان رسیده است. بانی آن حاج شیخ محمد جعفر قزوینی از بازرگانان نیکوکار و کاردان تبریز بود. به خاطر اینکه هر بنای نوینادی در تبریز اگر مورد توجه ولیعهد قرار می گرفت، بایستی آنرا به ولیعهد پیشکش می کردند، لذا این بازرگان سیاستمدار، بخاطر از دست ندادن بنای معروفش، آن را بنام مظفرالدین میرزا، مظفریه نامید که مورد تحسین ولیعهد قرار گرفت و از تصاحب و تملک آن خودداری نمود) راسته بازار (در این بازار ۲۶ سرا و تیمچه وجود دارد)، بازار شیشه گر خانه (از مهمترین و شلوغ ترین و ثروتمندترین بازارهای تبریز است که بین خیابان شهدا و شاه بختی قرار گرفته است) کلاً در شهر تبریز تعداد ۲۵ بازار، ۱۸ تیمچه و ۲۲ سرا و ۱۱ دالان و هشت تیمچه و سرای نوساز وجود دارد.

تالار شهرداری:

کاخ و تالار شهرداری که همانند ارک علیشاه سمبل شهر تبریز محسوب می شود در سال ۱۳۱۲ شمسی، در محل گورستان متروک (نو بار کوچه سی) با نظارت مهندسان آلمانی در زمان ریاست شهرداری حاج ارفع الملک جلیلی بنا گردید.



دانشگاه تبریز:

به شهادت تاریخ، آذربایجان نخستین پرورنده دانش در سراسر ایران و منطقه آسیا و قسمتی از گیتی است. اوستا، باستانی‌ترین و کهن‌ترین آیین ایران باستان، مهم‌ترین مدرکی است که مهد علم و دانش بودن آذربایجان را ثابت می‌کند و هنر از کناره‌های دریاچه مقدس چیچست یا ارومیه پروبال گشوده است.

به همت بزرگ مردانی چون خواجه نصیرالدین طوسی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و خواجه غیاث‌الدین محمد، علوم و فنون و صنایع مستظرفه با تأسیس پنج حوزه علمی و تاریخ همراه با انتشار کتب با ارزش، توسعه یافت. پنج حوزه علمی مذکور عبارتند از:

مسجد ارک علیشاه محل تدریس ادبیات و تاریخ، شام غازان مرکز تحقیقات علوم، ربع رشیدی که بزرگترین حوزه علمی دوره ائله‌خانان بود، رصدخانه مراغه بزرگترین مرکز نجوم ریاضیات دنیای قدیم بود، حوزه علمی سلطانیه که در این حوزه هفت مسجد بزرگ و مجلل با بناهای همجوارش از مدرسه گرفته تا دارالشفا وجود داشته است.

بدنبال این سوابق درخشان علمی بود که توسط حکومت ملی آذربایجان برای نخستین بار دانشگاه آذربایجان در ۱۳۲۴ ه.ش، در تبریز دایر شد و در ۲۳ آبان ۱۳۴۶ نسبت به تکمیل آن تصمیماتی اتخاذ شد و دانشکده ادبیات ۲۰ آبان ۱۳۲۶، دانشکده پزشکی در ۲۶ آبان ۱۳۲۶ افتتاح شدند و قانون تأسیس دانشگاه تبریز در سوم خرداد ۱۳۲۸ در یک ماده و هفت تبصره از تصویب مجلس گذشت. آموزشگاه عالی مامایی و پرستاری و پزشکیاری در سال ۱۳۲۷، دانشسراها (دانشکده علوم تربیتی) در سال ۱۳۲۹، دانشکده داروسازی (علوم دارویی و آزمایشگاهی) در سال ۱۳۲۸، دانشکده فنی در سال ۱۳۳۷، آموزشگاه عالی پرستاری در سال ۱۳۳۹، دانشکده علوم در ۱۳۴۲، آموزشگاه عالی کشاورزی در ۱۳۴۸ تأسیس شدند.



در سال ۱۳۶۳ ه.ش، در کوه‌های مشرف به دانشگاه و در جنوب آن ساختمان عظیم سیستم افلاک نما (پلاتاریوم = آسمان نگار) مجهزی تأسیس شد که از کارهای بسیار مهم دانشکده علوم و بخش ستاره شناسی است و در حدود ۸۰ هزار ستاره را با مشخصات سحابی و کهکشان‌های رنگی نشان می‌دهد.

به همت دانشکده علوم رشته فیزیک دانشگاه تبریز، در کوه‌های منطقه سهند شمالی در ارتفاعات زین جناب، رصدخانه‌ای بنام رصدخانه خواجه نصیر طوسی احداث شده است که مورد استفاده دانشجویان و علاقمندان به علوم فضایی قرار می‌گیرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز تأسیس شد.

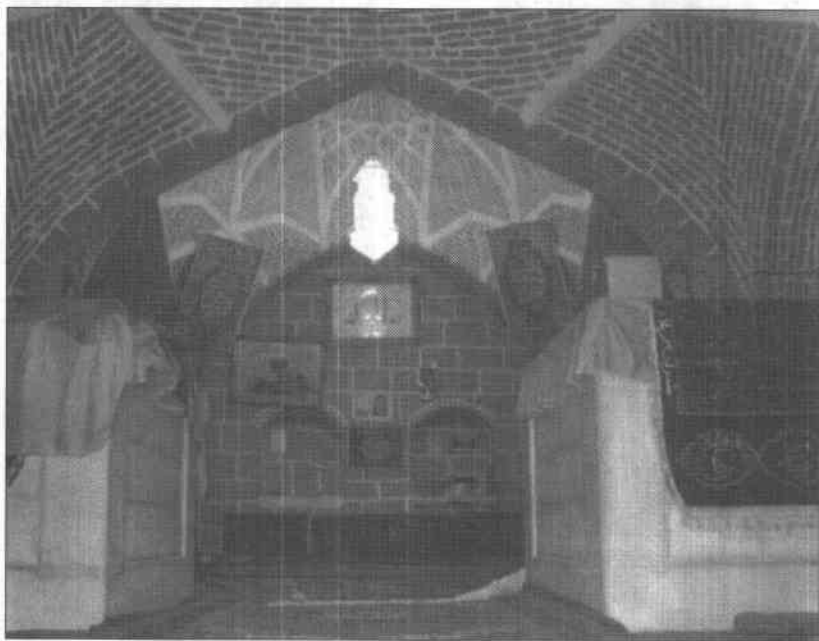
مسجد سید حمزه:

تاریخ بنای بقعه برابر کتیبه‌ای به خط نستعلیق ۷۱۴ ه.ق یعنی سال درگذشت صاحب مقبره (سید ابوالحسن حمزه بن حسن بن محمد که به شانزده واسطه نسبش به حضرت موسی بن جعفر (ع) می‌رسد.



زیارتگاه عینالی:

به گفته قدما دو فرزند حضرت علی (ع) به نام‌های عون و زید در این مکان مدفون هستند که در سال ۲۲ هجری با سپاه اعزامی خلیفه دوم به آذربایجان آمده و به شهادت رسیدند. ولی آیت اله شهید قاضی طباطبائی و شهید راه حق و آزادی ثقه الاسلام تبریزی با دلایل تاریخی و برهان متفن این ادعا را رد نموده و آنرا صرفاً داستان تلقی می‌کنند.



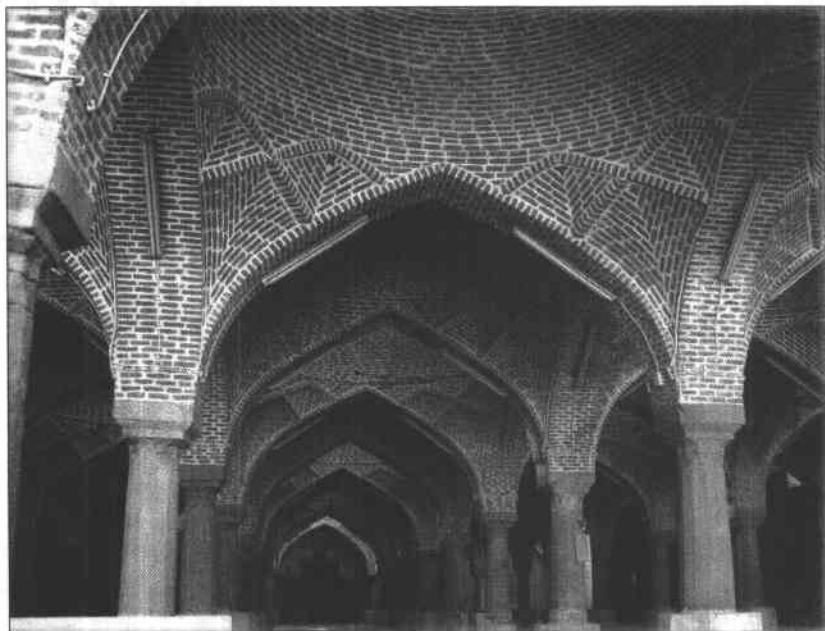
زیارتگاه عینالی

مسجد جامع:

مساجد جامع، در تاریخ مبارزات ملت ما نظیر انقلاب اسلامی، انقلاب مشروطیت، جنبش تنباکو، نهضت سربداران و ... نقش اساسی داشته و از کانون‌های اصلی نهضت‌ها و

قیام‌ها بوده‌اند. مسجد جامع شهر تبریز نیز بزرگترین مرکز اجتماع مردم تبریز بر علیه حکومت‌های استبدادی و طاغوت بوده است.

گویا مهدعلیا سلجوقشاه بیگم از محل خیراتش دستور عمارت مسجد جامع کبیر تبریز را صادر نموده که در تاریخ عالم آرای امینی بخوبی درج شده است.



مسجد جامع

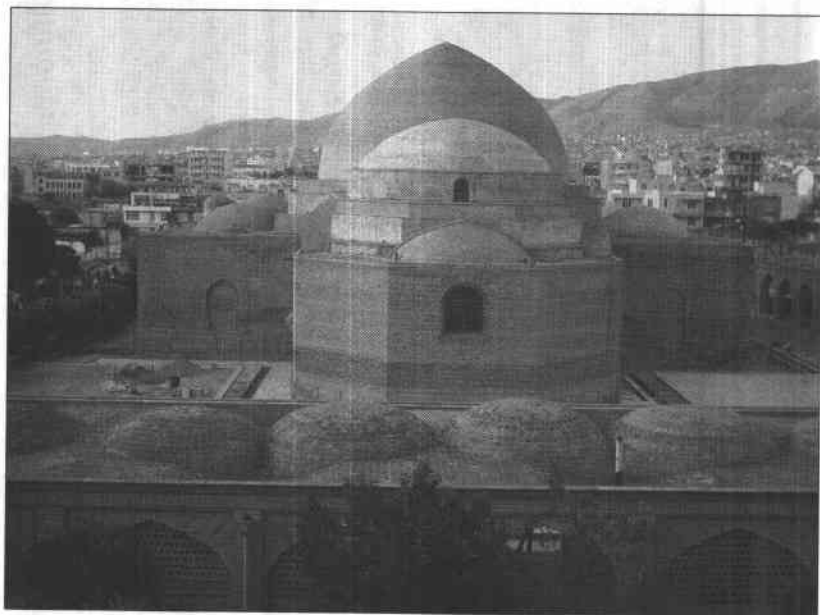
مسجد کبود (گۆی مه‌چید):

مسجد جهانشاه یا گۆی مه‌چید، از آثار ابوالمظفر جهانشاه بن قره‌یوسف از سلسله ترکمانان قره‌قویونلو می‌باشد که در سال ۸۷۰ هجری به همت و نظارت جان بیگم خاتون، زن جهانشاه بن قره‌یوسف قره‌قویونلو پایان یافته است.

کاتب چلبی در تاریخ جهان نما می‌نویسد:

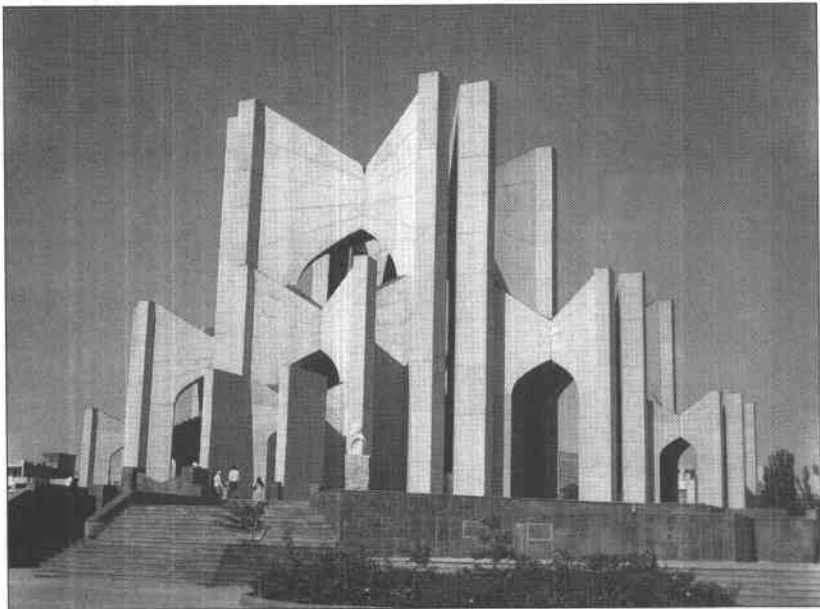
"درگاه مسجد جهان‌شاه بلندتر از طاق کسری است. بنایی که با کاشیهای زیبا آراسته شده، گنبدهای بلندی دارد ... جامع دل‌انگیزی است که هر کس داخل آن شود دلش اجازه بیرون شدن را نمی‌دهد. لیکن شیعیان غالباً از رفتن بدان مسجد خودداری می‌کنند. این بنا با کاشی‌های زیبا آراسته شده، گنبدهای بلندی دارد و همه در و دیوار آن با کاشی‌های رنگارنگ زینت یافته است ..."

انگیزه ایجاد این بنا را به خاطر علاقه جهان‌شاه قره‌قویونلو به مذهب شیعه یاد کرده‌اند و بخاطر گنبد فیروزه گون بزرگ و بسیار معروف این مسجد، مسجد را به فیروزه اسلام مشهور ساخته بود. متأسفانه پس از زلزله ۱۱۹۲ هـ، تمام سقف مسجد فرو ریخته بود.



مقبره الشعراى تبریز:

در جانب شرقی بقعۀ سید حمزه و مقبرۀ قائم مقام فراهانی و ملاباشی، گورستان متروک و ویرانه‌ای وجود دارد که بنا به مندرجات تذکره‌ها و کتب مزارات، قسمتی از مقبرۀ الشعراى معروف سرخاب می‌باشد. از معروفترین عرفا و شعراى مدفون در اینجا می‌توان افراد زیر را نام برد:



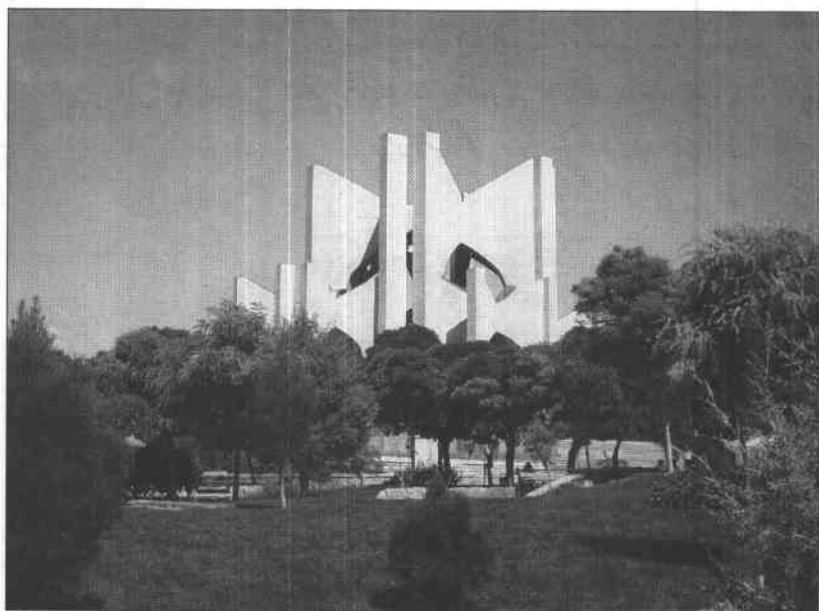
مقبره الشعراء

خواجه هماد تبریزی، مولانا محمد مغربی، مولانا افضل الدین محمد محدث، ظهیر فاریابی، قطران تبریزی، فلکی شیروانی، مولانا عبدالقادر نخجوانی، مولانا احمد هراتی، شیخ نورالدین بیمارستانی، آخی‌خیرالدین تبریزی، شیخ حسن بلغاری، مولانا بابا فرید، شیخ معین الدین صفار، پسر سلطان ولد رومی، خواجه عبدالحی پسر مولانا شمس الدین،

اسدی طوسی، عصار تبریزی، مولانا شرف‌الدین طارمی و ... و بالاخره شاعر ملی و گرانمایه آذربایجان استاد شهریار.

طرح ایجاد مقبره‌الشعراى تبریز در سال ۱۳۴۰ مورد بحث قرار گرفت و در فروردین ماه ۱۳۵۰ هـ. ش از طرف انجمن آثار ملی به تصویب رسید.

جمعیت شهر تبریز بر اساس برآورد تعدیل شده شهرهای استان آذربایجان شرقی در سال ۱۳۸۴ عبارت از ۱۳۶۵۴۷۶ نفر بوده است. این رقم در سال ۱۳۸۰ برابر ۱۲۸۸۲۹۴ بوده است. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)

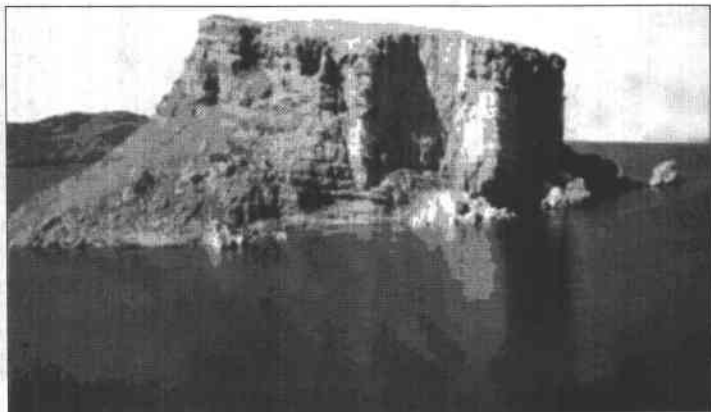


ارومیه (اورمی، اورمو)

این شهر بر سر راه‌های تجارتی قفقاز، آسیای صغیر، بین‌النهرین و مناطق گسترده در شرق دریاچه ارومیه (اورموگولو) قرار گرفته و ارتفاعش از سطح دریای آزاد ۱۳۳۲ متر می‌باشد، و با دریاچه‌ای که بر ساحل غربیش نشسته هم نام است. تلفظ نام این شهر به سریانی "اورمیا"، به ترکی "اورمیه و اورمی"، به ارمنی "ارمی" و به عربی و فارسی "اورمو یا ارومیه" می‌باشد که البته غلط است.

گروهی از پژوهشگران بر آنند که این نام ترکیبی از دو واژه آرامی: "اور" به معنی شهر و "میاه" به معنی آب است که معنی "شهر آب" را می‌دهد. مانند اورشلیم که معنای شهر شلیم (شلیم = سلیم = سلام) را مالک است.

به نام این شهر نخستین بار در سالنامه‌های آشوری اشاره شده است. شلمنصر سوم (۸۲۴ - ۸۵۹ ق.م) از جنگی سخن رانده که در ساحل دریاچه ارومیه انجام داده است. ساحل نشینان که از پیشروی ارتش خونریز و ویرانگر آشور متوحش شده بودند، با کلک و



کاظم خان داشی

قایق‌های الواری به داخل دریاچه می‌گریزند. شلمنصر سوم با نیروی دریائی مرکب از قایق‌های الواری مجهز به بادبان‌های پوستی به تعقیب آنان می‌پردازد و آب دریاچه را با خون فراریان گلگون می‌سازد.

در منابع آشوری از دژی بنام "آرمائیت" (اورمیان) سخن می‌رود که بگمان برخی جایگاه شهر ارومیه بوده باشد. این دژ با دژ دیگری بنام "زیبیا" (زیویه) [ما بین صائین قهله (شاهین دژ)، بوکان و سقز قرار گرفته است] به "ایزیرتو" پایتخت دولت ماننا نزدیک بوده‌اند و در دفاع از این شهر سهم بسزائی داشته‌اند. این دو دژ در حدود سال ۷۱۶ ق.م، در جریان لشکرکشی سارگن دوم به حوالی دریاچه ارومیه همزمان با تصرف ایزرتو بدست نیروهای تحت فرمان او گشوده شدند. مدتها هم تحت تصرف دولت اورارتو بوده، و ماننایی‌ها، مادها و سکاها و یونانی‌ها و بیزانسی‌ها و ... در اینجا تاخت و تاز کرده و فرمان رانده‌اند.

شهر ارومیه از طرف غالب مورخان و جغرافی‌دانان دوران بعد از اسلام ایرانی و عرب، زادگاه زرتشت قلمداد شده است. تا این اواخر نیز مردم غاری را در "بیزووداگی" (کوه گوساله) واقع در شمال شرقی شهر، محل زیست زرتشت می‌دانسته‌اند؛ و عبدالله فاضلی هم مدعی است که این شهر در دوره پارتیان و ساسانیان زیارتگاه زردشتیان بوده است. آثار تاریخی مکشوفه از "گوی تپه" و تپه‌های تاریخی دیگر چون "دیک قالا" (دیکاله)، ترمنی، احمد، ساراسلان و ... تردیدی باقی نمی‌گذارند که این ناحیه در عصر نو سنگی مسکون بوده است. امید می‌رود روزی دلایلی دال بر زندگی انسان عصر پارینه سنگی در این ناحیه بدست آید.

افادات آقای دکتر کیا حاکی از این است که دریاچه نام خود را از نام این شهر گرفته است.

دومرگان گوید: ارومیه از نظر اهمیت دومین شهر آذربایجان است و سابقه شهر به عهد باستان می‌رسد. آن را شمار زیادی از تپه‌ها می‌داند که در سراسر جلگه دیده می‌شود. مؤلفان اسلامی هم این شهر را متفقاً زادگاه زردشت نوشته و آنرا شهر "زرادشت" پیامبر محبوس خوانده‌اند.

ابن حوقل آن را با مراغه برابر دانسته و می‌نویسد شهری بس خرم دارای آب‌های روان و موستان زیاد، روستاهای متعدد حاصلخیز است و بهره‌کافی از تجارت دارد. یاقوت حموی هم که این شهر را به سال ۶۱۷ هجری دیده است می‌نویسد: شهری است بسیار خیر و نیکو با میوه‌های فراوان و باغستان‌های آن زیاد، هوایش سالم و آیش کثیر.

در زمان حمدالله مستوفی شهر به اندازه‌ای وسعت یافته بود که دور باروی آن به ده هزار گام می‌رسید و یکصد و بیست پاره دیه از توابع آن بود. از آثار تاریخی ابن شهر می‌توان به "اوچ کونبهز بورجو" (برج سه گنبد) اشاره نمود که گویا در زمان‌های قدیم آتشکده‌ای بوده که پس از سلطه اعراب و نفوذ اسلام متروک گشته و کم‌کم رو به ویرانی نهاده است و بنظر می‌رسد تاریخ بنای آن ۵۸۰ میلادی باشد.



دریاچه ارومیه

مورشهیدلر، جمال‌الدین، گیرده‌داغ که در مرز آذربایجان و ترکیه قرار گرفته، از کوه‌های آن شهرستان هستند و کوه‌های دالامیر و قندیل داغ تا سرحد عراق امتداد دارند. گردنه معروف کله‌شین بارتفاع ۲۸۰۰ متر بین اشنویه و سید آقاییان قرار دارد و گردنه قوشچی هم بین ارومیه و سلماس واقع است.

"شه‌هدرچایی" یا "اورمی چایی" از کوه گویرجین بارتفاع ۳۲۷۱ متر سرچشمه می‌گیرد و پس از عبور از شهر ارومیه در جنوب دماغه -نصار به دریاچه می‌ریزد. "باراندوز چای" از کوه سرحدی جمال‌الدین سرچشمه می‌گیرد و نهر "شیرین باغی" به آن می‌ریزد و پس از مشروب ساختن اراضی دهستان باراندوز چای به دریاچه می‌ریزد.

"گادار" که به غلط به قادر رود مشهور شده از کوه سرحدی "گیره داغ" سرچشمه می‌گیرد، ابتدا به سوی شرق متوجه شده و پس از تشکیل دادن قوسی به دریاچه می‌ریزد. "نازلی یا نازلو چای" از ارتفاعات استان جنوبی سرچشمه می‌گیرد و در شمال "روباط" قسمتی از خط مرزی را تشکیل داده و پس از تشکیل دلتایی دو شعبه شده و به دریاچه ارومیه می‌ریزد. "ره‌وه‌چایی" از رودهای دیگر ارومیه می‌باشد.

گفته می‌شود دو نفر از حواریون زردشت که در تولد حضرت عیسی (ع) به بیت‌الرحم رفته بودند، در ارومیه مدفون هستند و این خود می‌رساند که چرا این ناحیه که در گذشته بزرگترین مرکز کانون‌های علمی و مذهبی بوده توسط سرداران و امپراتوران روم جهت دست یافتن بر آذرخش بزرگ زردشتیان (آذرگشسب) و کرسی تابستانی ساسانیان (گزنا) بارها مورد تاخت و تاز قرار گرفته است.

بافت قدیم شهر ارومیه جنبه دفاعی و نظامی داشته است، ولی بتدریج در جهت گسترش شهر حصار تخریب، دروازه‌ها برچیده و خندق‌ها پر شده و پادگان‌های نظامی و خیابان‌ها احداث گردید.

شهرستان ارومیه در سال ۱۳۸۰ ه.ش، دارای ۵۲۲۲۴۴ نفر و در سال ۱۳۸۴ دارای ۶۰۱۴۷۸ نفر جمعیت بود (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۱)

بخش انزلی، با مساحتی معادل ۱۰۲۸ کیلومتر مربع در شمال شرقی ارومیه واقع شده و ۴۴ آبادی دارد.

بخش صومای برادوست، با مساحت ۱۴۷۷ کیلومتر مربع در شمالغرب ارومیه و دارای ۱۲۸ آبادی است.

بخش مرکزی، با مساحت ۲۱۱۱ کیلومتر مربع در مرکز و جنوب شرقی این شهرستان واقع شده و دارای دهستانهای: نازلوچای، روهزه (روضه) چای، بکشلوچای، دول می باشد.

بخش سیلوانا، با مساحت ۱۲۸۳ کیلومتر در جنوب غربی و مرکز ترکیه قرار دارد و ۱۰۷ آبادی دارد. مغرب دریاچه ارومیه (چیچست) بیش از سایر نقاط کشور مورد توجه ملل پیش از تاریخ قرار گرفته و شاهد آن تپه‌های متعدد باستانی است که بعنوان نمونه می‌توان از "گؤی تپه" در جنوب شرقی ارومیه یاد کرد که با قدیمی‌ترین تپه‌های بین‌النهرین و آسیای صغیر و فلات ایران رقابت می‌کند.

کرانه غربی شهرستان ارومیه را در قدیم "گلیزان" می‌نامیده‌اند. برخی هم نام ارومیه را مشتق از شهر اورومچی ترکستان چین می‌دانند. دروازه‌های شهر ارومیه عبارت بوده‌اند از:

۱- توپراق قهله (در شمال شهر، نزدیک راه بندر گولمانخانا)

۲- هازاران (اول جاده ماهاباد)

۳- بازار باش (نزدیک بنای اوچ کوبندز)

۴- ارک (نزدیک خیابان دانش ۲ که پایان نقطه جنوب شهر بود.)

۵- عسگرخان یا هیندو که امروز هم به همین نام مشهور است.

۶- بالوو، در شمال غرب شهر واقع شده بود.

البته امروزه هیچ اثری از این دروازه‌ها باقی نمانده است.

در نزهت القلوب آمده است که: حقوق دیوانیش ۷۴ هزار دینار است و در معجم البلدان نیز اشاره شده است که: شهر عظیم و قدیمی آذربایجان است و بین آن و دریاچه سه چهار میل است. بعضی گمان می‌کنند که زرتشت پیغمبر مجوس از آنجاست، من آنرا

در سال ۶۱۷ هجری دیده‌ام، شهر زیبای پر نعمتی است، هوای آن سالم و آب فراوان است ولی بعلت ضعف سلطان وقت یعنی ازبک‌بن ایلده‌گز مراعات آبادانی آن نمی‌شود. میان آن و تبریز سه روز و میان آن و اربل هفت روز راه است. عرض شمالی ارومیه ۳۷ درجه و ۳۴ دقیقه و طول شرقی آن ۴۵ درجه و ۴ دقیقه می‌باشد.

شهرستان ارومیه با مساحتی حدود ۵۸۹۹ کیلومتر مربع در شمال غرب کشور واقع شده است که از شمال به سلماس، از غرب به کشور ترکیه، از شرق به دریاچه ارومیه و از جنوب به نقده و اوشنو محدود است. شهر ارومیه کرسی آذربایجان غربی با وسعتی حدود ۴۲/۷ کیلومترمربع در جلگه‌ای بطول ۷۰ و عرض ۳۰ کیلومتر در کنار دریاچه لاجوردی به همین نام قرار گرفته است.

آب و هوای ارومیه معتدل است ولی بعلت ارتفاع زیاد از سطح دریا غالباً اختلاف دمای آن در فصول مختلف زیاد است و بین ۳۸+ تا ۲۵- درجه در نوسان می‌باشد. از سده ۱۵ میلادی، که ترکان عثمانی جایگزین امپراتوری روم شرقی شدند، ارومیه به عنوان شهر سرحد از اهمیت فوق‌العاده برخوردار بود و دارای برج و باروی مهمی شد. برج سه گنبد و مسجد جامع ارومیه یادگار مجدد عظمت تمدن اسلامی در ارومیه بشمار می‌روند.

ارومیه چون در ناحیه سرحدی ایران و ترکیه واقع شده مورد توجه کشورهای بزرگ بوده و هیئت‌های مختلف مذهبی آمریکائی، آلمانی، روسی و فرانسوی در این شهر موسساتی دایر کرده بودند که در واقع لانه جاسوسی آنان بوده و گذشته از پیگیری اهداف شوم خود، خواه ناخواه در پیشرفت فرهنگ و تنویر افکار مردم این ناحیه مفید واقع شدند. بطور کلی ارومیه از گذشته‌های دور از مراکز آباد و پرجمعیت بوده و فعالترین ناحیه کشاورزی آذربایجان بشمار می‌رود. با آنکه بر اثر حوادث تاریخی بدفوعات ویران گشته و لی هر بار به همت مردم غیرتمند و فعال و با اراده خویش خیلی زود عظمت دیرین را کسب نموده است و سرافراز به حیات خویش دوام می‌بخشد.

ارومیه که طی
حوادث جنگ بین‌الملل
اول (فتنه‌ارامنه یا
جبیولوق) امنیت و
آرامش خود را از دست
داده بود و تعداد زیادی
از جمعیت آن بویژه
روستائیان اورمیه کشته
شده بودند، بتدریج
آرامش خود را بازیافت
و جهت تأمین نیروی
انسانی لازم، گروهی از
روستائیان دیگر نقاط
آذربایجان در آبادی‌های
خالی از سکنه آن جای
گرفتند.



اقتصاد شهرستان اورمیه به صنایع دستی و ماشینی و کشاورزی و دامداری متکی است. از مشهورترین صنایع دستی آن می‌توان: منبت کاری و ساخت اشیای چوبی، سفالگری و قالیافی آن را عنوان نمود.

چیچست از کلمات اوستایی و مقصود آن دریاچه‌ای است در دامنه کوه سهند بطول ۱۲۰ کیلومتر در جهت شمال به جنوب و بعرض ۵۵ کیلومتر در جهت شرق به غرب.

استرابون یونانی دو هزار سال پیش چنین توصیفی از دریاچه اورمیه ارائه می‌دهد:
(در ماد کوچک دریاچه‌ای موسوم به کاپوتا هست که همیشه نمک در روی آب می‌بندد و اگر کسی از اعضای بدن خود را به آن نمک بزند خارش سختی در آن پیدا

می‌شود که علاج آن منحصر به مالیدن روغن است و اگر پارچه به آن فرو برند می‌پوسد مگر آنکه با آب شیرین بشویند))

به روایت یاقوت حموی اطراف این دریاچه در قرون سوم و چهارم قلعه‌های متعدد و مستحکم وجود داشته است.

وقتی عمر بن خطاب توسط ابولؤلؤ خراسانی در مسجد مدینه ترور شد، به غیر از پزشک عرب یک مؤید آذربایجانی اهل کناره چیچست مدت سه روز در خانه‌اش به درمان عمر پرداخت. این مؤید به هنگام سقوط مدائن در آنجا بود و از آنجا به مدینه منتقل شد. او بود که رنگ کردن پارچه را با قیرمیزی (نوعی کرم که در منطقه چیچست یافت می‌شود) به اعراب یاد داد و عاقبت هم به دست یکی از سواران طلحه به قتل رسید.

در زمان ولید بن عقبه که والی آذربایجان بود و در چیچست به سر می‌برد، مردم اورمیه به رهبری مهرداد یکی از رؤسای قبایل کوه سبلان بر علیه اعراب شوریدند و خلیفه عثمان، سلمان بن ربیع باهلی را با قشونی جهت سرکوبی قیام مردم اورمیه فرستاد.

خواجه رشید الدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ آورده است که: هلاکوخان خزاین و اموال زیادی که از بغداد آورده بود، توسط ملک ناصرالدین به جانب آذربایجان فرستاد و به ملک مجدالدین تبریزی دستور داد بر سر کوهی که در ساحل اورمیه و سلماس است، عمارتی عالی در نهایت استحکام بسازد و تمامی آن نقود را گذاخته در قالبها ریخته (قالبهای ۵۰۰ مثقالی) در آنجا بنهاندند.

حاجی خلیفه هم در جهان‌نما درباره محل قلعه مزبور، از ابن سمیع مغربی چنین نقل می‌کند (۶۷۳هـ):

قلعه تلا در ۷۲ درجه طول شرقی از جزایر خالدات و ۳۹/۵ درجه عرض شمالی واقع شده است.

- قلعه دم‌دم خود مشتمل بر پنج قلعه می‌باشد: ۱- اصل قلعه ۲- قلعه پایین ۳- قلعه سولوق ۴- قلعه بوزلوق یا قارلوق ۵- برج بزرگ بیرون دروازه شرقی.
- در جریان مشروطیت پس از تبریز و خوی، اورمیه سومین شهر آذربایجان بود که کانون جنبش بشمار می‌رفت.

بر اساس مستفرعات کتاب اوستا، زردشت در نیمه قرن هفتم پیش از میلاد در کنار رود *دائینا* (از رودهای آذربایجان غربی) از جانب خدا مامور اصلاح مردم گردید و در حاشیه غربی دریاچه چیچست به اشاعه مذهب خود پرداخته است. امروز قبر مادر زردشت در جنوب غربی اورمیه در قریه *امبی* از محال ترگور در سرحد ترکیه واقع و ساختمان آن آتشکده مانندی است از سنگ که قبر در داخل آن مانند سکو واقع گردیده است. از قرائن معلوم می شود که این شهر در دوره مادها هم آباد و مسکون بوده است.

منبع:

— تاریخ رضایه، سروان احمد کاویانی پور، انتشارات آسیا، تهران، بطور پراکنده.



اردبیل (آرتاویل)

شهر اردبیل در میان دو رشته کوه: باغرو (تالش) و ساوالان قرار گرفته است و در منابع مختلف از این شهر با نام‌های: آرتاویل، اردویل، بادان فیروز، فیروز آباد و پیروزرام یاد شده است.

قدیم‌ترین روایت را در رابطه با اردبیل، شاهنامه فردوسی مالک است. فردوسی بنای شهر را به فیروز ساسانی (۴۵۷ الی ۴۷۴ م) نسبت می‌دهد:

یکی شارسان کرد (پیروز) پیروز رام	بفرمود کو را نهادند نام
دگر کرد بادان فیروز نام	همه جای شادی و آرام و کام
که اکنونش خوانی همی اردبیل	که قیصر بدو دارد از داد میل

یاقوت نیز تأییدی بر این مطلب دارد.

((آرتاویل در مشرق آذربایجان قرار دارد و کوه‌هایی از هر سو آن را احاطه کرده‌اند. در مغرب آن کوه آتشفشانی خاموش "ساوالان" یا "سولان" (سبلان) به بلندی ۴۸۲۰ گز قد برافراشته است)). در ترکیب "سولان" یا "سوآلان"، سو به معنی آب و آلان به معنی میدان می‌باشد.

جا دارد که "ساوالان" را در اشعار "احمد ارشدی" بجوئیم و از تاریخ، پدیده‌های طبیعی و اجتماعی، و جاذبه‌های این کوه زیبا بهره‌ها برگیریم (فقط به سه بند آن بسنده می‌شود):

اوخشویوبلار بوداغی شأنبیله شاعیر لریمیزده

شهریار اول وطن اوغلی دیگر عاشیق‌لر یمیزده

آخ نه طوفان یارادیب قارلی داغین هیبتی بیزده

یازیرام تا بیله سیز عمقله اوصافینی سیزده

آلاچیق‌لار قورولار شانلی داغین دامنه سینده

او الینده بو الینده

بابسک خرم دینین یوردو یوواسی بورادور

مىلتىن سون داياغى كورك و قباسى بورادور

دوشمنين حملهگه جور و جفاسى بورادور

وطنى آلقىشلايان شانلى آناسى بورادور

اۆلكه نين جان يارادان آب و هواسى بورادور

نفسينده قفسينده

اوسه ندين اوجا بوى قهرمان اوغلى آدينا

چاغىرلار اونودا شانلى سه ندين آدينا

نه گۆزهل حۇرمته قايىلدى اونون هرزادينا

شهر يارين دا سۆزى چوخ يىتوب اوننر دادينا

منده سس وئرديم اونون طنطنه لى فريادينا

نه چۇ ننده نه دۇننده



اردبیل پیش از اسلام کرسی (مرکز و پایتخت) ناحیه بود و در اوایل خلافت عباسیان، در میان شهرهای آذربایجان رتبه اول را کسب کرد. در قرن چهارم هجری شهری بزرگ و مستقر ملوک آذربایجان بوده است. مؤلف "حدودالعالم" گوید: "نعمت آن بسیار است و از وی جام‌های برد (پارچه کتانی منسوب به یمن، پارچه کتانی راه راه) و جام‌های رنگین خیزد."

"مقدسی" می‌نویسد: گرد شهر باروی بلند و استواری است و بازارهایش به شکل صلیب، در چهار راسته (دروب) و مسجد به میدان "دژرد بازار" (چار بازار) قرار دارد، و هم از لباس‌های خوب و آب‌های جاری و میوه‌های فراوان و خیرات کثیره آن سخن می‌گوید.

"یاقوت" که بسال ۶۱۷ هجری اردبیل را دیده، می‌گوید: شهری پر جمعیت و آباد بوده، در فضای گشاده بنا شده و نه‌های آب و صحت هوا و عذوبت آب وجودت زمین آنرا می‌ستاید.

اردبیل یکی از شهرهای تاریخی و مهم آذربایجان بوده و در دامنه شرقی "ساوالان داغ" قرار گرفته و قلعه محکمی بنام "روئین دژ" را مالک می‌باشد که کیخسرو با کمک و همراهی گودرز آن را فتح کرده است و در نزدیکی آن شهر مقدس (آرتاویل) را بنا کرده است.

در داستان‌های استیلای عرب، از اردبیل بعنوان مقر فرمانفرمائی آذربایجان یاد شده است.

اردبیل در آغاز قرن هفتم فوق‌العاده آباد و پیشرفته بود ولی بعدها در مقابل حوادث و زلزله‌های مکرر و حمله اقوام و قبایل مختلف مدتی از پیشرفت و ترقی عقب ماند و خسارت زیادی متحمل شد. ولی اهالی غیور و زحمتکش اردبیل با فعالیت و صبر و حوصله در برابر آنهمه پیشامدهای ناگوار مقاومت نموده و توانستند خسارات و خرابی‌های بوجود آمده را جبران نماید.

شیخ صفی‌الدین و اولاد او حدود ۶۰ سال در منطقه حکومت روحانی داشته و از ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ هجری قمری (۸۸۰ تا ۱۱۱۴ ه.ش) سلطنت کرده‌اند. اردبیل با توجهات و کمک‌های آنان باز شهرت و عظمت خود را بدست آورد.

از جمله آثار تاریخی زیاد اردبیل، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

بقعه شیخ صفی‌الدین، گور دختر شیخ زاهد گیلانی، گور همسر شیخ صفی‌الدین، مقبره شیخ جبرئیل پدر شیخ صفی در دهکده کلخوران، قبر سید موسی پسر سلطان حیدر، مقبره شاه اسماعیل صفوی.

اردبیل به قولی یکی از دو تخته‌گاه (مرکز حکومتی و حاکم نشین) آذربایجان بوده است. مارکوارت، پورداد، صادق هدایت هر سه اردبیل را دست کم در اواخر دوره ساسانی، کرسی آذربایجان دانسته‌اند.

بنظر می‌رسد پس از

ویرانی گنزک بدست

هراکلیوس، اردبیل معتبرترین

مرکز نظامی و سیاسی

آذربایجان بوده است. از

همین روست که اعراب در

جریان فتح آذربایجان متوجه

اردبیل شدند و با مرزبان

مقیم آن شهر پیمان بستند.

پیدایش ابزارهای مسی

و مفرغی در اراضی اردبیل و

اطرافش - که در موزه ایران

باستان نگهداری می‌شود -

حاکمی از مسکون بودن این

سرزمین دست کم در عهد



شیخ صفی بوقعه سی

مفرغ است. کریستی ویلسن این ابزارها را چنین ارزیابی می‌کند:

"اشیای مسی و مفرغی، مخصوصاً اسلحه بوسیلهٔ دهاتی‌های اطراف اردبیل بدست آمده است ... غالب این اشیاء ساده‌تر از مفرغ‌های لرستان می‌باشد و شاید از حیث قدمت زمان بر اشیای لرستان برتری داشته باشد. باستانشناسان تاریخ قبری را که در لرستان پیدا شده، سه هزار سال پیش از میلاد معین کرده‌اند. از نوع همین قبرها در ناحیهٔ اردبیل بدست آمده است و شمشیرهای مسی که بعضی از آنها متجاوز از یک متر طول دارند، در ناحیهٔ اردبیل بدست آمده است. بعضی از این شمشیرها دارای دسته‌های سنگینی هستند. خنجرهای مختلف، تبر و سرنیزه، حلقه برای گرفتن زه کمان و نیز قسمت بالا و پایین تیردان مسی در این ناحیه بدست آمده است. تقریباً هر اسلحه‌ای که در این ناحیه کشف گردیده، باصطلاح "کشته" می‌باشد؛ یعنی از موقعی که صاحبش را دفن کرده‌اند آن را نیز در پهلویش گذارده‌اند.

بقول آقای باباصفری نگارندهٔ کتاب سه جلدی "اردبیل در گذرگاه تاریخ": "... اردبیل یکی از شهرهای قدیم ایران است و پیش از اسلام قرن‌های متمادی کرسی آذربایجان و قسمت مهمی از این کشور بوده است. ولی حوادث تاریخی، بخصوص حملات طوایف و زلزله‌های سخت، بارها آن را ویران کرده و آثاری را که امروز می‌توانست مدارک گویایی برای تاریخ آن حدود باشد، به تاراج مهاجمین داده، یا زیر خاک مدفون ساخته است ... روزی که باقیمانده آنها بدست نسل‌های آینده برسد، به یقین حکایت هزاران سال تاریخ این سامان را بازگو خواهد کرد و هر خشتی از آنها که مانند قلعه‌های بسیار کهن سرعین در زیر صدها خروار خاک و خاکستر قرار گرفته است، داستان‌های قابل توجهی را بیان خواهد داشت ..."

"اولئاریوس" آلمانی که درباره‌اش گفته شده است: "دانشمندی بوده با معلومات زیاد و وحدت ذهن فوق‌العاده"، در صفحه ۱۱۹ سفرنامهٔ خود که در اوایل نیمه دوم سده هفدهم میلادی منتشر کرده، دربارهٔ سابقهٔ تاریخی این شهر می‌نویسد که: "برخی معتقدند که اسکندر نیز هنگام لشکرکشی به ایران برای مدت طولانی در اردبیل بارگاه و درباری داشته است."

در پاره‌ای از منابع اسلام و از آن جمله در آثار دینوری (متوفی ۲۸۳ هـ)، فردوسی، یاقوت و ... بنای شهر به فیروز اول ساسانی (۴۸۴ - ۴۵۹ م) نسبت داده شده است. "گردیزی" در صفحه ۳۳ زین‌الخبار، این شهر را از ساخته‌های انوشیروان (۸۴ - ۵۳۱ م) می‌داند؛ در حالیکه "ابن‌اثیر" در جلد دوم تاریخ سیاسی ساسانیان صفحه ۷۵۰، تعمیر و بازسازی آنرا به انوشیروان نسبت می‌دهد. اما "داریوش به آذین" اثبات می‌کند که تاریخ اردبیل به پیش از این تاریخ‌ها مربوط است. زیرا که فیروز در سال ۴۳۵ میلادی به سلطنت رسیده و ۳۴ سال پیش از این تاریخ بهرام پنجم (بهرام گور) در مقابل حمله هیاطله از راه اردبیل به آمل و گرگان و سپس خراسان رفته است. به موجب سند معتبر دیگری، قدمت شهر اردبیل به زمان اشکانیان می‌رسد. زیرا که نام اردبیل در داستان ویس و رامین که از آثار زمان اشکانیان می‌باشد، آمده است:

چو بهرام و رهام اردبیلی
گشسب دیلمی، شاپور گیلی ...

براساس افسانه‌ای، در زمان‌های قدیم جای اردبیل دریاچه‌ای بود. دو پهلوان بنام‌های "ارد" و "ویل" از جور و ستم معشوق شکایت پیش حضرت سلیمان بردند. حضرت وعده وصل جانان را به شرط خالی کردن آب دریاچه به آن دو داد. آن دو از عهده این مهم برآمدند. حضرت سلیمان در آنجا شهری احداث کرد و به پاس زحمات آن دو، نامشان را به شهر داد.

"ادوین رایت، نیز افسانه‌ای شبیه به افسانه فوق را نقل کرده است. به موجب آن افسانه ارد و بیل، دیوهای مأمور حضرت سلیمان با کندن ترعه‌ای که به مجرای رود قره‌سو تبدیل می‌شود، دریاچه را خالی و در همانجا سکونت اختیار می‌کنند و نام خود را به آنجا می‌دهند. بنظر رایت در این افسانه یک حقیقت زمین شناختی نهفته است؛ زیرا که شهر بردشتی بنیان گرفته است که روزگاری کف دریاچه‌ای بوده است.

عبداله فاضلی، نیز افسانه‌ای تحت عنوان افسانه ساوالان نقل کرده است که بموجب آن دو طایفه دلاور ارده و بیل در این سرزمین‌ها زندگی می‌کرده‌اند. اینان در حالی که با طوایف بیگانه می‌جنگیدند، به کوه با عظمت با قله‌ای پوشیده از برف می‌رسند. آنان

بازگشت خان چوپان را به کوه دیده، آن را "ساوالان" (سبلان) می‌نامند. بنا به این افسانه هر دو طایفه در آنجا شهری احداث کرده، نامش را اردبیل می‌گذارند. البته دربارهٔ سبب احداث این شهر روایات و افسانه‌های دیگری نیز وجود دارد.

"جمشید عبدالله‌زاده" ضمن اشاره به نکته‌ای جالب می‌نویسد: "در زمان سلطنت انوشیروان عادل (!) پیروان مزدک که همیشه از طرف وی تحت تعقیب بودند، از ترس او باطراف پراکنده می‌شدند و غالباً نیز راهی اردبیل و غیر می‌شدند. این گروه در دورهٔ اسلامی همواره مزاحم دولت‌های اموی و عباسی بودند. از اینرو اردبیل مرکز قیام و ستاد شورشیان شده بود و پیوسته از جانب خلفای وقت دستور توقیف آنان صادر می‌شد ولی عصیان‌کنندگان به این زودیه‌ها دستگیر نمی‌شدند، تا اینکه در سال ۱۹۳ هـ، فرقهٔ دینی - اجتماعی خرم دینان در اردبیل تشکیل شد و ریاست آنرا بابک خرم دین بعهده گرفت ..."

معانی مختلفی برای اردبیل بازگو شده است، از آن جمله:

۱- "ار"، بصورت پیشوند و پسوند در اسامی اشخاص و محل‌های گوناگون مشهود است و علامت تقدس و جوانمرد را دارا می‌باشند و ویل در زبان آذربایجانی به معنی محل زندگی و شهر می‌باشد. بنابراین اردبیل به معنی جایگاه یا شهر مقدس است، و این با آتش پرستی و وجود بقایای چند آتشکده و نیز رابطهٔ زردشت با این شهر و کوه مقدس ساوالان نمی‌تواند بی‌ارتباط باشد.

۲- به معنای پیل خشمگین، چنانکه اردشیر هم معنی شیر خشمگین را دارا می‌باشد.

۳- آرد در ترکی به معنی پشت دست و آردبیل (که بصورت اردبیل درآمده)، به معنی شهر عقبی، یعنی شهری که پشت کوه ساوالان جای گرفته است.

۴- بنا به روایتی چون زردشت در این کوه به پیامبری مبعوث شده، صورت صحیح سبلان اصولاً باید "ساوالان" (پیام گیرنده) باشد.

از مهمترین رودهای این شهرستان عبارتند از: "قره‌سو" بطول ۱۰۸ کیلومتر، "بالیقلی چای" بطول ۷۵ کیلومتر، "قوری چای" با آبدهی سالانه ۴۷/۵ میلیون مترمکعب آب، "نیرچای" با آبدهی سالانه ۴۶/۶ میلیون مترمکعب، خالقه چای، "نمین چای" با

آبدهی سالانه ۸/۷ میلیون مترمکعب آب، "قلندر چای"، "عنبران"، "بالها رود"، "سوباشی" (برزند چای)، "هیرچای" با آبدهی سالانه ۱۸/۹ میلیون مترمکعب.

طبق روایات زردشتی، زردشت در سی سالگی گوشه‌گیری اختیار کرد و دامنه ساوان را عبادتگاه خود قرار داد و در آنجا از میان آتش کلام خداوند را شنید. از اینرو شهر اردبیل از نظر مردم باستان مقدس بوده است.

در زمان خلفای بنی‌امیه، اردبیل مرکز ایالت آذربایجان بود ولی در زمان خلفای عباسی شهر تبریز معروفیت اردبیل را تحت الشعاع قرارداد.

در سال ۹۰۶ ه.ق، شاه اسماعیل صفوی به یاری قیزیل باش‌ها بر اردبیل تسلط یافت. در آغاز سده نوزدهم میلادی، عباس میرزا فرزند فتحعلیشاه اردبیل را مرکز ستاد خود قرار داد، ولی بعد از جنگ ایران و روس قوای روسیه تزاری به اردبیل حمله کرد و آنجا را بتصرف خود در آورد. پس از انعقاد قرارداد ترکمن چای، اردبیل مسترد شد. اردبیل سرحد واردات به فلات ایران از طریق آستارا است.

در زمان هخامنشیان در اطراف "کورچایی" (رود بادی مریز) در قفقاز، اردوی مهمی برای حفاظت ایران وجود داشت که مرکز آن اردبیل بوده است. این امر بخوبی حاکی از اهمیت سیاسی نظامی اردبیل در آنزمان می‌باشد.

بنا به روایت "اوستا" زردشت در کنار رود "آراز" (آراکسن = دائی تیا = ارس) بدنیا آمده و کتاب خود را در ساوالان نوشته است، و برای ترویج دین خود روی به شهر بادان فیروز (اردبیل) نهاد. عده‌ای به او گرویدند و جنگی میان زردشتیان و بت‌پرستان روی داد. کفار بت‌پرست شکست خورده و آبادی آنان تبدیل به خاکستر شد. زردشتیان بر تمامی روستاها و قصبات اطراف اردبیل دست یافتند و بافتخار این پیروزی آتشکده‌ای در این شهر بنا نهادند که امروزه آثار آن در سه فرسخی این شهر و در دهکده‌ای بنام آتشگاه باقی مانده است و جنبه تقدس اردبیل از این روایت است.

در بین سال‌های ۳۱۷ - ۲۶۷ ه.ق، طایفه بنی ساج حکومت را از مراغه به اردبیل منتقل و این شهر را مقر حکمرانی خود قرار دادند.

در دورهٔ تیموریان، امیر تیمور در اردبیل به خدمت شیخ صفی‌الدین اردبیلی رسید و بنا به درخواست شیخ صفی‌الدین، هزار نفر از اسیران را به او بخشید. پس از فوت شیخ، این شهر کعبهٔ آمال صوفیان گردید و حتی عده‌ای بطرف بقعهٔ شیخ صفی نماز می‌گذاشتند.



اراز چایی - حسرت کؤرپوسو

در زمان صفویان هر کس گناهی می‌کرد، از ترس مجازات به اردبیل پناهنده می‌شد و از هر گونه آسیبی در امان می‌ماند و بدین سبب به "دارالامان" معروف بوده و در برخی کتب "دارالارشاد" نیز عنوان شده است.

اردبیل در دورهٔ صفوی از لحاظ سیاسی و اقتصادی سرآمد شهرهای آذربایجان و امپراتوری صفوی محسوب می‌شد. این شهر در مسیر شاهراه تجارتی ایران و اروپا قرار داشت و ابریشم وارده از گیلان از راه اردبیل به اروپا صادر می‌شد. این امر در پیشرفت اقتصادی و وضع درآمد مردم تأثیر بسزائی داشت. چنانکه تاورنیه سیاح معروف فرانسوی می‌نویسد:

"این شهر به دو سبب اهمیت دارد: یکی به واسطه تجارت ابریشم که همسایه گیلان است و دیگری مقبره شیخ صفی‌الدین"

در آغاز قرن ۱۹ میلادی، عباس میرزا نایب‌السلطنه قاجار، اردبیل را مرکز ستاد سپاهان خود قرار داد و بکمک افسران فرانسوی، قلعه‌ای در مقابل تهاجم روس‌ها بنا کرد که بعد به زندان تبدیل شد و آنرا زندان "نارین قله" گویند.

در زمان اشغال اردبیل توسط روس‌ها (۱۲۱۸ هـ = ۱۸۲۸ م) تمام اشیای قیمتی و بی‌همتای مقبره شیخ صفی و زینت آلات سایر مقابر و کتب مهم کتابخانه اردبیل که شاه عباس وقف کرده بود و دارای کتب خطی نفیس و بی‌نظیر و منحصر بفرد بود توسط پاسکویچ سردار معروف روسی به غارت رفت و هم اکنون در موزه‌های مسکو و لنینگراد نگهداری می‌شود.

اردبیل واسطه تجارتی قفقازیه و شهرهای داخلی آذربایجان و جاهای دیگر بوده است. در سال ۱۳۰۵ هـ. ش، مال‌التجاره وارده به آن در حدود ده هزار تن و صادرات آن پنج هزار و هفتصد تن بود. بهترین صادرات آن قالی و خشکبار و پشم است.

از توابع اردبیل می‌توان به: اوجارود (به مرکزیت گرمی با ۹۹ قریه)، میشگین (به مرکزیت خیاو)، نمین (به مرکزیت ولکیج با ۵۸ قریه) و موغان اشاره نمود.

در سال ۱۳۸۰ جمعیت شهر اردبیل عبارت از ۳۸۴۱۲ نفر و در سال ۱۳۸۴ دارای ۳۹۰۶۸۲ نفر بوده است. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۸)

مراغه (ماراغا)

مراغه با مساحتی حدود ۵۳۸۸ کیلومتر مربع از شمال به اسکو و آذرشهر (توفارقان)، از شرق به هشتروند، از غرب به دریاچه ارومیه و بناب و از جنوب به ساین قالا و میاندوآب محدود است.

شهر مراغه مرکز شهرستان دارای ۳۷ درجه و ۲۳ دقیقه و ۱۵ ثانیه عرض شمالی و ۴۶ درجه و ۱۴ دقیقه و ۱۵ ثانیه طول شرقی و ۱۴۵۰ متر ارتفاع از سطح دریا می باشد. شهرستان مراغه از ۴ بخش، ۴ شهر، ۴ دهستان و ۳۲۹ آبادی برخوردار بود.

کوه های شهرستان مراغه عبارتند از: مندیل باش در جنوب شرقی، آق داغ در شمال شرقی، سرگونی در جنوب غربی، قوزولجا در شمال غربی و در دهستان چای دیزه سی. آب آشامیدنی و زراعتی شهرستان مراغه از قنات و چشمه سارها و نیز از رودخانه های: صوفوچای، جغتو، ته تئوی، مردق، لیلان، آی دوغوش و قرانقولا تأمین می شود.

مراغه از قدیم ترین شهرهای آذربایجان است. در دوره جنگ های بابک خرم دین با اعراب، این شهر پایگاه قشون اعراب بود.

مراغه در سال ۶۲۸ بتصرف سپاه مغول درآمد و در سال ۶۵۶ ه. ق، مرکز فرمانروایی هلاکوخان مغول گردید.

از آثار حکومت هلاکوخان در مراغه می توان رصدخانه مراغه را جزو آثار تاریخی این شهر عنوان نمود.

پیش از استیلای اعراب بر آذربایجان، مراغه با اسامی: افرا رود، افزاره روح، افزارها رود مشهور بود و از آن زمان به بعد با نام های مراغه، ماراوا یا و ماراغا نامیده شده است.

فعالیت های عمده صنعتی و تولیدی در این شهر، محدود به صنایع دستی و تهیه مواد اولیه غذایی است. از صنایع دستی: فرش و قالی، گلیم، ظروف سفالین، صنعت چوب و صابونسازی قابل ذکر می باشند.

از مواد غذایی که جنبه صادراتی نیز دارد، تولید خشکبار است که سبب آن وجود باغ‌های میوه و تاکستان‌های زیاد است. وجود کارخانجات سبزه خشک کنی، تولید برگه زردآلو و دیگر محصولات غذایی و دامی و کشاورزی، مراغه را بصورت یکی از مراکز و قطب‌های کشاورزی آذربایجان در آورده است.

"سوجوق" و "باسلوق" مراغه از شهرت و معروفیت خاص برخوردار است. و زینت بخش "نیددی‌له‌وین" (آجیل شیرین) در آذربایجان در ایام چهارشنبه سوری بوده و از سوغاتیهای معروف مراغه محسوب می‌شود.

م.دیاکونوف، با استفاده از مندرجات الواح آشوری از وجود یک پادشاهی نیمه مستقل بنام "اوایش دیش" یا "ویش دیش" در سده هشتم پیش از میلاد در حدود ناحیه مراغه کنونی و در جوار قلمرو دولت ماننا و تحت نفوذ آن سخن می‌گوید.

برخی از محققین از آن جمله مینورسکی را عقیده بر این است که مراغه شاید همان شهر فراسپایی باشد که در سال ۳۶ پیش از میلاد مورد حمله آنتونیوس قرار گرفت و ماه‌ها به محاصره درآمد اما گشوده نشد. چه اولاً بین واژه فراسپا که ضبط‌های دیگرش عبارتند از: پراسپا، پراسنا، پراسیا، فراآتا، فراعت و ... و نام سابق مراغه که به ضبط‌های گوناگون منابع ایران و عرب افراود، افرازه رود، افزارها رود، افراهرود، انداد هه‌رود، امداده‌ها رود و ... بوده شباهت و همصدائی وجود دارد (در تلفظ) و ثانیاً از جهت اوضاع مساعد طبیعی و اقتصادی احتمال دارد که در محل فعلی مراغه شهری در زمان اشکانیان بوجود آمده باشد.

نویسنده ماده مراغه انسیکلوپدی آذربایجان هم گویا بر همین اساس چنین پذیرفته که مراغه در زمان پارتیان شهر آباد و مهمی بوده و در زمان ساسانیان از نظر اقتصادی و اجتماعی ترقی کرده است. اما مطابق نوشته بلاذری، آبادی موجود در جایی که بعداً مراغه نامیده می‌شود، روستایی بیش نبوده است. اما روستا بودن مراغه در اوایل سده دوم هجری را می‌توان چنین توجیه کرد که در فاصله‌ی بیش از هفت قرن در نتیجه علل و حوادث گوناگونی چون شیوع فتودالیسم، جنگ‌های ادامه‌دار ایران و روم و جنگ‌های داخلی

بستدریج یا ناگهانی این شهر رو به ویرانی نهاده بود، تا اینکه در سدهٔ دوم هجری دگر باره تجدید حیات نموده و نامی دیگر می‌یابد.

مراغه چند اثر تاریخی مربوط به پیش از اسلام بشرح زیر دارد:

"یای شهری" (شهر تابستانی = روئین دژ): مینورسکی در مقاله

خود تحت عنوان "لشکرکشی‌های روم و بیزانس در آتروپاتکان" چنین می‌نویسد:

"دژ معروف روئین دژ با مراغه ارتباط تنگاتنگ داشت. این دژ در فاصله ۳ فرسخی

مراغه قرار گرفته

است. من حدس

می‌زنم که این مکان

با محلی که در

نقشه‌های روسی "یای

شهری" (ترکی یعنی

شهر تابستانی) نامیده

شده و به فاصلهٔ ۱۶

کیلومتری مراغه در

دامنه کوه سهند قرار

گرفته، مطابق باشد.

اگر آنرا با فراآنا مرتبط

بدانیم (نه با گنزک)

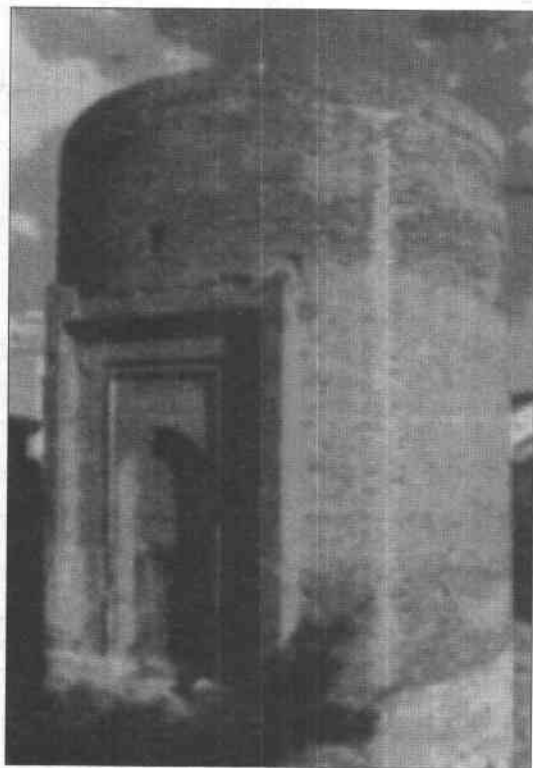
می‌توان احتمال داد

روئین دژ همان

Froryon

erumnon باشد که

آتنویوس سعی داشت



گیرده گونبز

آنجا را به تصرف درآورد."

و اما دهکدی "یای شهر" امروزه نیز وجود دارد جزو دهستان کوهستانی سراجو، از دهستان‌ها می‌باشد و در فاصله ۳۱/۵ کیلومتری شمال خاوری مراغه قرار گرفته است و این نظر مینورسکی را رد نمی‌کند.

یاقوت، رویندز را قلعه‌ای مستحکم در آذربایجان و نزدیک به تبریز دانسته است در "هفت اقلیم" امین احمد رازی آمده است که: "در چمن دو فرسخی مراغا قلعه کهنه‌ای دیده شد که آثار آبادی آن قدری ظاهر است و سرسنگ آن قلعه خطی به مانند خطوط قدیم که بر میخ شبیه می‌نمایند بوده و معلوم می‌شود که بیش از هزار سال بنای آن شده." از رویین دژ در اشعار قطران تبریزی نام رفته و نظامی گنجوی هفت پیکر خود را به علاءالدین ارسلان، آق سنقری (احمدیلی) خداوند رویین دژ اهدا کرده و در وصف آن چنین سروده است:

نام رویین دژش ز محکمی است

میخ زرین و مرکز زمی است

دانش قالاسی ضحاک:

این قلعه در ۲۸ کیلومتری شرق عجب‌شیر، در ارتفاعات مقدم جنوب غربی تبریز قرار گرفته است. در محدوده دهستان دیزج چای و در نزدیکی روستاهای کوبند و ینگجه واقع شده است و فاصله‌اش از مراغه حدود سه - چهار فرسخ یا اندکی بیشتر است و اطراف آن پرتگاه است و بنابراین نیازی به استحکامات دورها دوری نداشته و غیر از استحکامات دروازه، تنها بقایای یک برج دفاعی ساخته شده از خشت و بر پایه سنگی در حاشیه آن دیده می‌شود.

"راولینس" آنرا به دوره ساسانی متعلق می‌داند. با در نظر گرفتن بقایای موجود از برج‌های نیم استوانه‌ای بنای دروازه قلعه، احتمال می‌رود که نظر مذکور صحیح باشد و بنای دیوارها که از سنگ‌های مکعب مستطیل شکل مرکب است، یادآور پوشش دیوارهای

ساسانی در تخت سلیمان است. ولی سفال‌هایی که تاکنون از داش قالاسی ضحاک بدست آمده، همگی مربوط به سده‌های ۱۱ و ۱۲ میلادی یعنی دوره اسلامی است.

ضحاک قالاسی:

بنظر مینورسکی، قلمه‌ای که در فاصله ۵۲ میلی مراغه و حدود ۱۰۰ میلی غرب زنجان قرار گرفته، احتمالاً با محلی که بطلمیوس فاناسپا نامیده قابل تطبیق است. سرهنگ مونت ایث انگلیسی هم بدنبال بازدید ۱۸۳۰م، خود از این قلعه، گمان برده که این قلعه همان آتروپاتنای باستان باشد.

ولف رام کلایس هم معتقد است ضحاک قالاسی از هزاره دوم پیش از میلاد تا ابتدای دوره اسلامی مسکون بوده و مکانی پراهمیت بشمار می‌رفته است. باز به گمان رام کلایس استحکامات واقع شده در سطح مرتفع شمالی در دوره مانناها ساخته شده و در دوره مادها و هخامنشیان هم مسکون بوده است.

م.ت. مصطفوی هم که از قلعه ضحاک بازدید کرده به نتیجه مشابهی رسیده است: "... تصور می‌رود در نبردهایی که بین اقوام ماد، اورارتو، مان (ماننا) با آشوریان صورت می‌گرفته است قلعه ضحاک از جمله بناهای استقامت و پایداری مادها و متحدین ایشان در برابر ستمگران دولت آشور بوده، دیوارهای قدیمی‌تر آنجا را در دوران مادها ساخته باشند ..."

به نوشته کلایس در سطح داخلی و خارجی بنا کتیبه‌های تزیینی گچ‌بری شده‌ای با نقش هندسی وجود داشته و آثاری از آنها هنوز هم باقی مانده است. تزیینات و نمای پایون، کلایس را به نتیجه‌ای هدایت کرده که بگوید: ساختمان آن را برخلاف شیب من و مصطفوی که از بناهای عهد ساسانی دانسته‌اند، به دوره اشکانی متعلق است.

قلعه‌های موجود در آذربایجان را بطور کلی به سه نوع می‌توان تقسیم نمود:

۱- قلعه‌هایی که به منظور حفظ املاک و اموال پرستگاه‌ها و اولیای آنها برپا داشته

شده‌اند، مثل قلعه تخت سلیمان.

۲- قلعه‌های شهر مانند (قلعه شهرها)، که هم زمان با پدید آمدن شهرهای فنودالی بوجود آمده‌اند. اینگونه قلعه‌ها معمولاً با دو یا سه لایه بارو و خندق احاطه شده‌اند. اغلب شهرهای قدیمی چنین وضعی داشته‌اند.

۳- قلعه‌هایی که دارای نقش تدافعی ویژه‌ای بوده‌اند و در حقیقت قرارگاه‌های نظامی بشمار می‌رفته‌اند چنین قلعه‌هایی عموماً در نواحی دارای اهمیت استراتژیکی و صعب‌الوصول بر پا می‌شده‌اند.

قلعه‌هایی مانند جومهور (بابک) فالاسی و فقهه و نودوز را صرفاً به این دلیل که در ادوار بعدی نیز مسکون بوده‌اند، نمی‌توان از قلعه‌های بعد از اسلام بحساب آورد.

در فرهنگ‌های لغت، مراغه، جای غلتیدن ستور عنوان شده است. از اینرو برخی از مورخین نام مراغه را از کلمه عربی مرغ (چراگاه) دانسته‌اند. چه تمام دامنه‌ها و کوه‌های مراغه و جلگه آن پوشیده از مراتع و چمنزارهای سبز و خرم بوده است.

هنگام خلافت هارون‌الرشید، درآمد شهر مراغه به دختران خلیفه اختصاص داشت. در زمان وجنا ابن رواد حاکم آذربایجان، دور مراغه دیوار و بارویی محکم کشیده

شد.



آغشین (افشین)، مراغه را مرکز زمستان قشون خود قرار داد.

در سال ۲۸۰ ه.ق، فرمانروائی مراغه به محمد بن افشین بن دیو داد رسید و بعد از وی برادرش یوسف به جای او نشست و در سال ۲۹۶ هجری بنام خود در مراغه سکه زد. در دوران فرمانروایی یوسف مراغه بسیار آباد شد. یک دارالاماره، یک خزانه و چند اداره دولتی در آن بنا گردید.

در سال ۴۲۰ ه.ق، قشون غز وارد مراغه شد و در سال ۴۶۶ ه.ق، مراغه جزو قلمرو سلجوقیان گردید. در سال ۶۲۲ ه.ق جلال الدین خوارزمشاه داخل مراغه شد و در سال ۶۲۸ ه.ق، مراغه به تصرف سپاه مغول درآمد. در ۶۵۶ مراغه مرکز فرمانروائی هلاکوخان شد و رصدخانه مراغه تأسیس گردید. هلاکوخان آیین بودایی داشت ولی چون زن و مادرش مسیحی بودند، در این دوره شهر مراغه و حوالی آن مرکز مسیحیت شد. در زمان غازان خان که قبول اسلام کرد، کلیساها به مساجد مبدل شد و دست مبلغین مسیحی از شهرهای بزرگ آذربایجان کوتاه شد.

در سال ۷۵۹ ه.ق، مراغه بدست تیموریان فتح شد. در زمان شاه تهماسب صفوی،



ماراغالی اوحدی نین قبری

بنای مدارس و مساجد ساختمان‌های عام‌المنفعه آغاز شد و شهر مراغه حتی آبادی‌های حوالی آن نظیر بناب از رفاه و آبادانی قابل توجهی برخوردار گردید.

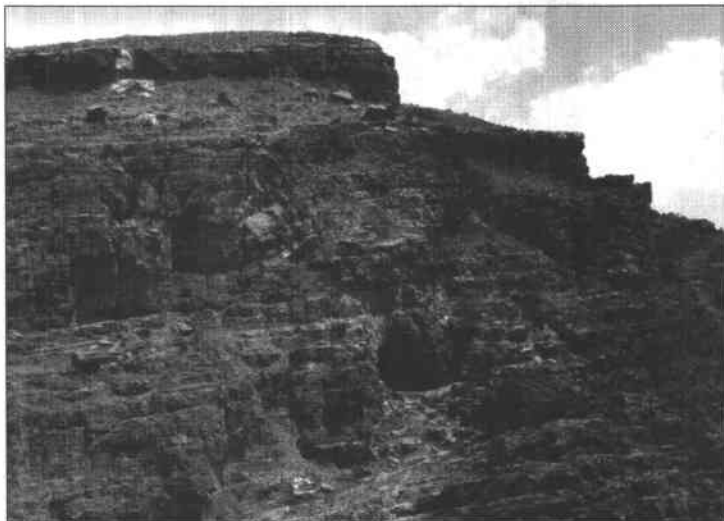
در سال ۱۱۴۲ هجری شهر مراغه و آذرشهر بدست نادرشاه گشوده شد. از زمان عباس میرزای قاجار (نایب‌السلطنه)، حکومت حوالی مراغه به احمدخان مقدم مراغی و خانواده وی اختصاص یافت.

صمدخان شجاع‌الدوله مراغه‌ای مدافع سرسخت و معروف استبداد، بازمانده‌ای از خاندان مقدم مراغی بود که صفحات تاریخ معاصر ایران بخصوص در دوره مشروطیت حاکی از مظالم اوست.

مراغه، امروزه شهری است آباد و زیبا با نعمت فراوان، آثار ارزنده باستانی، مردمی خوش برخورد و مهمان نواز که روز بروز بر عمران و آبادانی آن افزوده می‌شود.

با ایجاد پادگان نظامی، عبور خط آهن تبریز - تهران، ایجاد مراکز صنعتی و تولیدی، رونق کشاورزی و تجارت، ایجاد شعبات دانشگاه تبریز و دانشگاه آزاد اسلامی در این شهر آینده‌ای بهتر برای مراغه ترسیم می‌کند.

غار "هامپوئل" (غار کبوتر) معروفترین غار آذربایجان در کوه‌های جنوبی مراغه قرار دارد.



شهرستان مراغه دارای چهار شهر تابعه به اسامی: بناب، عجب‌شیر، ملکان، مراغه است.

مردم مراغه به موازات فعالیت‌های کشاورزی و دامداری در زمینه صنایع دستی از قبیل قالیبافی، گلیم و جاجیم بافی، تهیه ظروف سفالی و کوزه‌گری، کفش دوزی، صنایع چوبی و تولیدات فلزی و صنعت صابون سازی شهرت خاصی دارد. صنایع قالیبافی آن در ردیف نوع قالی تبریز باف است. در این شهر ۱۶۶ کارگاه قالیبافی با ۱۶۸۲ نفر و در روستاهای آن ۲۰۴۷ دستگاه قالیبافی با ۴۰۹۲ نفر کارگر به تولید قالی مشغولند.

معادن زغال سنگ مراغه مورد بهره‌برداری قرار گرفته ولی معادن آهن آن غیرفعال است.

از گنبد‌های تاریخی مراغه می‌توان به: قیزیل کوبه‌ز، گۆی کوبه‌ز، قاجاریه کوبه‌زی اشاره نمود و از مساجد تاریخی آن: جامی‌مه‌چیدی، معزالدین مه‌چیدی، زنجیرلی مه‌چید، ماللاروستم مه‌چیدی، شیخ بابا مه‌چیدی قابل ذکر می‌باشند. از مقابر تاریخی آن نیز: مقبره اوحدی مراغه‌ای، مقبره امامزاده مسیم معروفند.

مطابق تحقیقات مسیون درمرگان و سایرین، در دره‌ای که در یک فرسخی شمالغرب مراغه است، استخوان‌های حیوانات ضخیم‌الجلد و عظیم‌الجثه زیاد پیدا شده و معلوم می‌دارد که در این محل‌ها سابقاً جنگلهایی وجود داشته‌اند.

در اطراف شهر مراغه ۷۴ قریه است.

توابع مراغه از قرار زیر است:

شهر مراغه، آجورلو و چاردولی، بناجو، مرحمت آباد، گاودول، دیزجرود و سراجو. بناهای معروف مراغه در عهد مغول ساخته شده که مهمترین آنها مقبره مادر هلاکوست (دو برج در وسط شهر وجود دارد که یکی مقبره مادر هلاکو دیگری قبر هلاکوست)، قیزیل کوبه‌ز (گنبد سرخ) در جنوب خاوری شهر که در سال ۵۴۲ قمری بنا شده است، قافاریه بورجو در شمال باختری شهر مشهور به دهستان خواجه نصیر، کافیریه بیناسی، رصدخانه که در حدود ۳۶۵ متر طول و ۱۳۶ متر عرض در چهار کیلومتری غرب شهر روی تپه‌ای بنا شده است. این رصدخانه به امر هلاکو در سال ۶۵۸ ه.ق، برای خواجه

نصیرالدین طوسی ساخته شده بود و کتابخانه‌ای داشته که معروف بوده است، گوی کونبه‌ز.

جمعیت شهر مراغه در سال ۱۳۸۰ عبارت از ۱۴۵۰۴۷ نفر و در سال ۱۳۸۴، ۱۵۵۳۵۰ نفر می‌باشد. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)

میاندوآب (قوشاچای)

میاندوآب در جنوب دریاچه ارومیه و بین مراغه و مهاباد واقع شده است.

از شمال به مراغه، ملیک کندی، بناب، از جنوب به بوکان و سویوق بولاغ و از مشرق به ساین قالا و از مغرب به دریاچه ارومیه و نقده محدود است. میاندوآب از نظر جغرافیائی مختصات زیر را شامل می‌باشد: ۴۶ درجه و ۵ دقیقه و ۳۰ ثانیه طول شرقی، ۳۶ درجه و ۵۷ دقیقه و ۴۵ ثانیه عرض شمالی، ارتفاعش از سطح دریا ۱۳۱۴ متر. از رودخانه‌های مهم میاندوآب: زرینه‌رود (جیغاتی) و سیمینه رود (تاتائو یا تتووی) قابل ذکرند.

آب و هوایش در قسمت کوهستانی سرد سیر و ییلاقی و در قسمت‌های جلگه و جنگلی معتدل است. تابستان‌ها هوایش گرم و زمستان‌ها سرد می‌باشد. چون بین دو رود زرینه‌رود (جیغاتی) و سیمینه رود (تاتائو) واقع شده از این جهت به میاندوآب معروف گشته است. میاندوآب در واقع استان‌های: آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی و کردستان را باهم مربوط می‌سازد.

هلاکو خان مغول روستای حسین آباد را که در چند کیلومتری جنوب میاندوآب قرار دارد، به پایتخت تابستانی خود برگزیده بود.

در طول تاریخ اقوام مختلفی چون مادها، مانناها، اورارتوها، سلجوقیان و مغول در این ناحیه سکونت داشته‌اند. هلاکو خان بافتخار پسر چنگیز خان که جغتای نام داشت، یکی از دو رود مهم شهر را "جفتو" (جیغاتی) نامید.

وجود کارخانه قند و ایجاد سد های جیغاتی و نوروزلو و نیز گسترش عوامل ارتباطی در سال‌های اخیر، برای میاندوآب رشد و توسعه اقتصادی لازم را فراهم نموده است. میاندوآب یک شهر زراعی و تا حدودی صنعتی است. دامداری و باغداری نیز رو به توسعه می‌باشد.

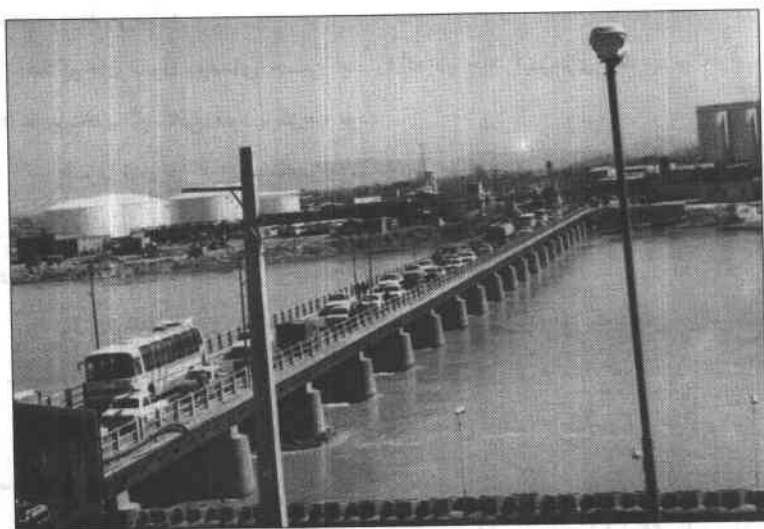
شهرستان میاندوآب دارای ۳ بخش، ۳ شهر، ۷ دهستان و ۴۲۱ آبادی با ۳۰۹۴۷۶ نفر

جمعیت بود.

شهرستان میاندوآب از وسعتی برابر ۵۰۱۰ کیلومتر مربع برخوردار است. ارتفاعات میاندوآب در واقع ادامه کوه‌های شهرستان ساوجبلاق، کردستان و استان زنجان است.

خواندمیر، مؤلف کتاب حبیب‌السير، به جنگ بین آریاخان و خواجه غیاث الدین محمد اشاره کرده می‌نویسد: "در حوالی جغتو، هر دو لشکر بهم رسیده دست به تیغ و خنجر بردند و خواجه از آریاخان شکست خورده پا به فرار نهاد." حاصلخیزی زمین که از مواد آبرفتی رودها تشکیل شده است و همچنین استفاده از آب شیرین سبب کشت انواع محصولات کشاورزی گردیده است.

شهر قوشاچای در سال ۱۳۸۰ دارای ۹۷۰۵۰ نفر و در سال ۱۳۸۴ دارای ۱۰۲۴۸۴ نفر، جمعیت بوده است. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۱)



اهر (قره‌جه‌داغ = ارسباران)

اهر را سابقاً "قراچه‌داغ" نیز می‌گفتند، در شمال شرقی تبریز واقع شده است. اهر شامل بخش‌های: هوراند، کلپیر، ورزه‌قان، هریس بوده و یکی از شهرستان‌های پر آب و زرخیز آذربایجان می‌باشد.

مختصات جغرافیائی ارسباران به شرح زیر است: ۴۷ درجه و ۳ دقیقه و ۳۰ ثانیه طول شرقی و ۳۸ درجه و ۲۸ دقیقه و ۴۵ ثانیه عرض شمالی.

اهر از شمال به آرازچایی، از جنوب به شهرستان تبریز، و از مشرق به شهرستان‌های سراب و مشکین و دشت موغان و از مغرب به شهرستان مرند محدود است.

آب و هوای این شهرستان باستانی "گیرما دوز" و آبادیهای کناره آراز چایی سالم و بیشتر اوقات مه غلیظی در فصل بهار و زمستان تمام کوه‌ها را فرا می‌گیرد.

اهر در نود و پنج کیلومتری تبریز قرار دارد و ارتفاعش از سطح دریا ۱۵۰۰ متر است. مردم اهر غالباً رشید و فعال و غالباً کشاورز هستند.

شهرستان اهر با مساحتی حدود ۱۲۱۹۷ کیلومترمربع، ناحیه‌ای کوهستانی است و کوه‌های کامتال و جمهور که از ارتفاعات قره‌جه‌داغ محسوب می‌شود در ۲۰ کیلومتری غرب کلپیر و کوه‌های هشت سر در شمال‌شرقی، بوزغوش (گنجی قیران) در جنوب شیور و پیرسقا و مشکمنبر در شمال غربی اهر قرار دارند.

شهرستان اهر دارای زمستان‌های سرد و پر برف و تابستان‌های معتدل می‌باشد و اکثر دره‌ها و ارتفاعات آن پوشیده از جنگل و مرتع است.

اهر چایی که از ارتفاعات غربی پیرسقا سرچشمه می‌گیرد، پس از مشروب ساختن مسیر خود، به قره‌سو می‌پیوندد.

کیچیک چای، از بهم پیوستن جویبارها و آب چشمه‌ها تشکیل شده و از سمت شرقی وارد شهر اهر می‌شود. چند رود محلی دیگر بنام القنا، کج رود، قوری چای، صوفوچای در این شهرستان وجود دارد.

منطقه ارسباران به سبب اهمیت نظامی و اقتصادی و سیاسی‌اش از دیرباز یکی از کانون‌های تاریخی ایران و آذربایجان و مورد نظر کشور گشایان و فرمانروایان بوده است. وجود آثار قدیمی و بسیار کهن در تمام گوشه و کنار آن از سنگ نبشته‌های خط میخی گرفته تا قلاع نظامی همگی مؤید این نظریه است.

ناحیه اهر از نقاط غله‌خیز و از لحاظ کشاورزی دارای اهمیت است. محصولات زمینی و سردرختی از منابع عمده ثروت این ناحیه بوده، هر سال مقدار زیادی به تبریز و دیگر نقاط حمل می‌شود. تربیت زنبور عسل و کرم ابریشم و کشت پنبه در نواحی گرمسیری انجام می‌گیرد و برنج هم یکی از اقلام عمده محصولات زراعتی معمول در این ناحیه است.

شهرستان اهر دارای چهاربخش، ۲ شهر، ۱۷ دهستان و ۱۰۸۱ آبادی است. این شهرستان از قدیم‌ترین ولایات آذربایجان بوده و واژه اهر بنام درختی از تیره زبان گنجهشک است که به سبب فراوانی در این ناحیه عمومیت پیدا کرده است و برخی از پژوهشگران نیز اهر را با واژه هروهور یکی می‌دانند شاید هم از هره و یا هری ترکی مشتق شده باشد.

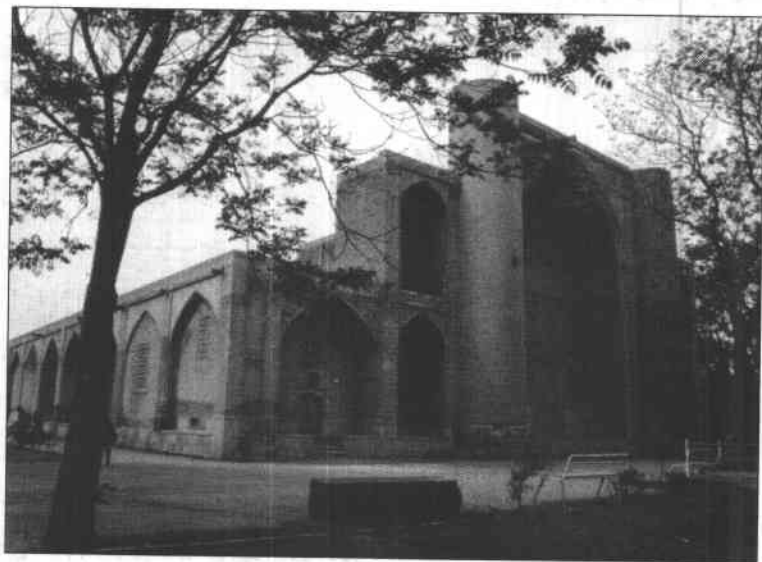
یاقوت حموی ضمن توضیح درباره جنگ‌هایی که بین اعراب و ملت آذربایجان اتفاق افتاده از فداکاری مردم اهر یاد کرده است. در اوایل سده سوم هجری قمری هم اهر حدود ۲۰ سال میدان خونین‌ترین نبردهای بابک خرم دین و سایر جانبازان این دیار با سپاهیان جبّار عرب بود و در زمان قاجاریه و جنگ‌های ایران و روس نیز اهر مرکز فرماندهی عباس میرزا بوده است.

کوه‌های اهر که از شرق به غرب امتداد دارد عبارتند از: قوشاداغ، آغ داغ، پیرسقا، جلاداغ، شیور، هوراند، مشکنبر، گوچیجه بئل، کیامکی، قوزان داشی، سامبران و جمهور و از رودهایش: اهر چای، قره‌سو، دوزال، کلیر، سلین، القنا، سرند چای، ملک چای و قوری چای را می‌توان نام برد.

به سبب بروز مشکلات متعدد در جامعه روستایی اهر، این شهرستان یکی از مناطق مهم مهاجر فرست آذربایجان می‌باشد.

اهر از گنجینه‌های پر ارزش آثار تاریخی آذربایجان است و از آثار تاریخی آن می‌توان قلعه بابک، قلعه قهقهه، قلعه جوشین، سنگ نبشته اورارتوها (در روستای سقندل و رزه‌قان) بقعه شیخ شهاب‌الدین اهری و مسجد خروائق را نام برد.

جمعیت شهر اهر در سال ۱۳۸۰ برابر با ۸۴۱۶۰ نفر و در سال ۱۳۸۴ برابر با ۸۸۹۵۵ نفر بوده است. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)



مهاباد (ساووج بولاق = ماهاباد)

در نزهه‌القلوب درباره "ساووج بولاق" چنین آمده است:

ساووج بولاق ولایتی است که در اول سلاجقه مال بری می‌داده و ... هوا به غایت خوب دارد. اکثر آبش از قنوات است. میوه و غله بسیار می‌باشد. نانش در غایت نیکو و حقوق دیوانیش دوازده هزار دینار است و مردم آنجا چون اکثراً صحرائشین‌اند مقید به مذهب نیستند ...

مهاباد از مغرب به شهرستان‌های نقده و پیرانشهر محدود است و از شمال به شهرستان میاندوآب و از شرق نیز به شهرستان میاندوآب و بوکان، از قسمت جنوب هم به سردشت متصل می‌باشد.

قسمتی از آبهای آن توسط جیغاتو و تانوی (تانائو) وارد دریاچه ارومیه و قسمتی دیگر توسط زاب کوچک به دجله می‌ریزد.

در بعضی قسمت‌های ماهاباد مانند شمال آن آثار و بناهای دوره مادی و هخامنشی هنوز مشهود است.

در صفحات مختلف کتاب "تمدن مهاباد" (مجموعه آثار باستانی از قلعه دم دم تا تخت سلیمان) نوشته محمود پدرام، نشرهور مطالب زیر راجع به مهاباد به چشم می‌خورد: نژاد گوتی‌ها با مانی‌ها و مانائیها و بعد از ترکیب با مادها را باید یکی دانست ... در آویستا کتاب زردشت تقریباً هیچ اسمی از کردها برده نشده، گرچه بسیاری از کلمات آویستایی هنوز هم در میان کردها رایج است (ص ۲۱)

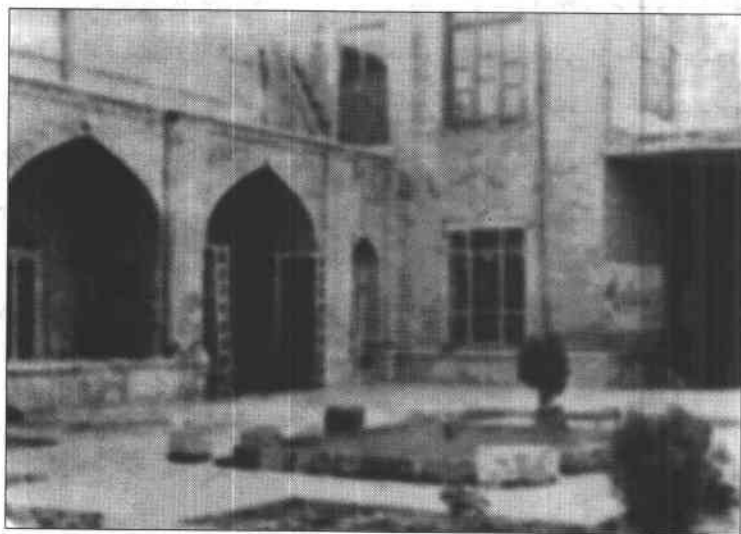
کلمه مهاباد نام پیغمبری است که کتابی بنام "دساتیر" داشته است این نام در قرون معاصر و آغاز حکومت پهلوی ضمن تغییر دادن اسامی برخی از شهرها، مهاباد را از صورت قدیمی ساوجبلاغ [یک اسم کاملاً ترکی - ن] در آورده و بنام جدید "مهاباد" معروف گردیده است (ص ۲۳).

وجه تسمیه ساووج بولاق (ساوجبلاغ)، چشمه‌ها و کهریزهایی بود که در اطراف و قلب آن شهر وجود داشتند که دارای آب گوارا و خنکی بودند.

به هر ترتیب مهاباد فعلی یا سوووق بولاق یا ساووجبلاغ سابق را، طبق اسناد زنده در اواخر دوران حکومت صفوی (تقریباً دوره حکومت شاه سلیمان) فرزند یکی از امرای مکری بنام "بوداق سولطان" (یک نام کاملاً ترکی) پایه‌ریزی می‌کند.

شهرستان مهاباد با مساحتی حدود ۵۶۰۰ کیلومتر مربع در جنوب آذربایجان غربی در ناحیه‌ای کوهستانی و جنگلی واقع است.

شهر مهاباد مرکز این شهرستان با وسعتی حدود ۷ کیلومتر مربع بین ۳۶ درجه و ۴۶ دقیقه عرض شمالی و ۴۵ درجه و ۴۳ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد و ارتفاعش از سطح دریا ۱۳۴۰ متر می‌باشد.



سوئوق بولاق مسجدی

ارتفاعات مهم مهاباد عبارتند از:

کوه‌های قندیل و برکزول در غرب، کوه‌های مکری در جنوب، رشته کوه‌هایی به موازات کوه‌های سرحدی که در حوالی سردشت به شرق مهاباد منحرف می‌شود و نیز

سلسله جبال سرحد که از تنگه آلان به سوی جنوب شرقی رفته و به کوه پشت سهند و چهل چشمه متصل می‌گردد، در شرق.

از رودهای مهاباد، رودهایی چون جیفاتو (زرینه‌رود) که از کوه‌های چهل چشمه سرچشمه می‌گیرد و سرانجام به دریاچه ارومیه می‌ریزد و ۲۴۰ کیلومتر طول دارد، تتوی (تاتانو) (سیمینه رود) که از کوه‌های سککیز و بانا جدا شده پس از گذشتن از خاک مهاباد به دریاچه ارومیه می‌ریزد.

اقتصاد مهاباد به کشاورزی، دامپروری و صنایع محلی استوار است. صنایع محلی چرم سازی، بافت گلیم و قالی، جانماز، پشه‌بند و کلاه و جوراب زمستانی است.

شهرستان مهاباد در سال ۱۳۶۵ دارای دو بخش (بوکان و بخش مرکزی)، ۲ شهر، ۷ دهستان و ۴۷۷ آبادی (۴۲۹ آبادی دارای سکنه و ۴۸ آبادی خالی از سکنه) بوده و شهر مهاباد در سال ۱۳۸۰ از ۱۲۳۵۵۷ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۳۷۱۷۳ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۱)

بخش مرکزی با وسعت ۳۹۰۹ کیلومتر مربع در مرکز و غرب شهرستان مهاباد قرار داشته و دارای پنج دهستان: شهر ویران، منگور شرقی، گوک مگری، ایل تیمور و آفتاچی غربی است.

خوی

شهرستان خوی، به سبب پاکسی و بی‌آلایشی مردمان و طبیعت بکر و زیبایش به "دارالصفاء" و به سبب پابندی عمیق مردمش به زهد و پارسائی به "دارالمؤمنین" مشهور گشته و در عین حال به: نمک، توت، گل سرخ، گندم طلائی و آفتاب گردان خود شهره‌عام و خاص بوده و به کسب عناوینی چون: "شهر گل سرخ" و "عروس شهرهای جهان" نایل آمده است.

"لطفعلی بیگ آذر بیگدلی" حق مطلب را به شایستگی تمام چنین ادا کرده است:

چه خوی! به نزهت مصر و نه مصر فرعونى	چه خوی! به حضرت شام و نه شام ظلمانى
چه خوی! به یمن عدالت مداین اول	چه خوی! به میمنت و امن کعبه ثانى
چه خوی! که دید در آن لاله ریخت چو زاله	گل بهشت، خوی از خجلتش ز پیشانى

از شانزده قرن پیش از این تا به امروز نام این شهر "خوی" بوده است
برخی می‌گویند: کلمه "خوی" یک کلمه ارمنی و به معنی قوچ می‌باشد. این اشتباه محض است چرا که ارمانه در منابع خود، "خوی" را "میر" نامیده‌اند.
پاره‌ای هم کلمه خوی را پهلوی و به معنای نمک عنوان نموده‌اند. این نظر هم به سبب بافت فرهنگی - اجتماعی و سیاسی منطقه از ازمئه قدیم تا به حال غیر ممکن می‌نماید.

گروهی نیز خوی را به معنی "عرق" دانسته‌اند و سبب آن اشعار برخی از شعرا می‌باشد. بطور مثال، "ظاهرالدین فاریابی" چنین سروده است:

آنان که به جهل با تو می‌ستیزند	افتند چنان که روز محشر خیزند
خصمانت مراغه می‌زنند اندر خوی	هر چند که در مردن و در تبریزند

به نوشته "ادوین رایت" به نقل از "هرتسفیلد"، خوی در سالنامه‌های آشوری قرن هشت پیش از میلاد بصورت "حویه‌وه" آمده است.

"کلمنت مارکام" انگلیسی هم نوشته است که: "می‌گویند شهر خوی در محل شهر قدیم "آرتاکسانا" پایتخت ارمنستان بنا شده است" اما چنین ادعا هم اشتباه محض است: چه اطلاعات موجود حاکی از این است که شهر "آرتاکسانا" را "آرتاکسی" پادشاه ارمن به دستور "آنیبال" سردار کارتاژ در هشتاد سال پیش از میلاد، در ساحل شمالی رود "آراز" بنا نموده است و رومیها به فرمان "کوربولو" سردار رومی در سال ۵۸ میلادی آنرا خراب کردند و خرابه آن حدود اوایل قرن ۱۴ ه.ق، و اواخر قرن ۱۹ میلادی موجود بوده و در نقشه‌های جدید، محل آن مابین روستاهای "تون" و "دده‌لو" مشهود بود و در ۲۷ کیلومتری شهر ایروان قرار دارد.

بنظر می‌رسد نام "خوی" با جزء آخر نام شهر قلعه "اولخو" که ۲۷۰۰ سال پیش



قلا قاپیسی

در همین جا بوده و یا با جزء آخر نام "ساردوری خورد" شهر قلعه‌ای که یکی از شاهان اورارتو بنام "ساردوزی" در کنار شهر قلعه "اولخو" ساخته بود، بی‌ارتباط نباشد. با احتمال دیگر، خوی یک کلمه اصیل ترکی، از کلمه "کویون = قویون" به معنی گوسفند می‌باشد که به مرور بصورت "کوی" (koy) آمده و سبب عدم وجود حرف



مقبره‌ی شمس تبریزی

"ک" در ترکی آذربایجانی گذشته، تبدیل به "خوی" گشته است. "خوی" قدمتی بیش از سه هزار سال دارد. حتی یادگارهایی از دوران "اورارتو" بی در دل خود مدفون دارد و همراه شهرهای سلماس، ماکو در سده‌های ۸ و ۹ پیش از

میلاد جزو استان اورارتوئی "سانگی بوتو" بوده است و آشوریان ناحیه آبادی‌های کنونی: خوی، قوتور، مرند، ماکو، سلماس و گونئی را "سانگی بوتو" نامیده‌اند و در عهد باستان کلاً پوشیده از جنگل انبوه بوده است.

"میرزا بالا" نویسنده ماده خوی "انسیکلو پدی اسلامی" بر وجود "خوی" در پیش از اسلام مهر تأیید زده است.

با توجه به ذکر نام "خوی" در قدیم‌ترین متون جغرافیای اسلامی از جمله: "المسالک و الممالک" ابن خردادبه (تألیف شده به سال ۳۳۰ ه.ق)، قبول وجود شهر خوی را در دوره ساسانیان در محل کنونی آسان می‌نماید.

کهن‌ترین آثار به جا مانده از ساکنان قدیمی شهرستان خوی "خوی چو خورو" (جلگه خوی)، "کول تپه‌لر" (تپه‌های خاکستری) هستند و برخلاف نظریه خیلی از محققین و مورخین، هیچ ارتباطی با آتشکده‌ها نداشته بلکه صرفاً یادگاری از سنت سوزاندن اجساد مردگان در آذربایجان باستان بوده است. از دلایل این ادعا: یکی اینکه، وجود این تپه‌ها صرفاً در محدوده آذربایجان قدیم بوده است. دیگر اینکه، در همه این کول تپه‌لر بدون استثنا استخوان‌های سوخته انسان پیدا شده است.

"حمداله مستوفی" در "نزه‌القلوب" از خوی تعریفی این چنین ارائه داده است: "خوی شهر وسط است ... باغستان بسیار دارد، انگور و امرود پیغمبری شیرین و بزرگ و آبدار آن در جای دیگر نباشد. مردمش سفید چهره، ختائی‌نژاد، خوب صورتند، بدین سبب خوی را ترکستان ایران خوانند ... و حقوق دیوانیش ۵۳ هزار دینار است ... و دورش ۶۵۰۰ گام است"

خوی در قرن هشتم هجری، "یک تومان" بوده است. تومان منطقه‌ای بزرگتر از شهرستان و کوچکتر از استان در تقسیمات کشوری آنروز بوده است و شامل شهرهای: خوی، سلماس، ارومیه، اشنویه می‌شده است و حمداله مستوفی در اثر خود این موضوع را تصدیق نموده است.

بازار خوی از فعالترین بازارهای استان آذربایجان غربی و یاد آورد روزگار پر رونقی است که در مسیر "ایپهک یولو" (جاده ابریشم) بر سر راه تجارتي چین و ترکستان و اروپا قرار داشته است.

"خاقانسی شیروانی" در قصیده‌ای معروف در مدح "رکن‌الدین خویی" و "رکن‌الدین رازی" چنین سروده است:

نام خوی زین چوزر ری تازه کاروی زان چو نقد خوی به عیار

این شعر به خویی می‌رساند که در قرن ششم در شهر خوی سکه ضرب می‌شده و مسکوکات طلای خوبی از نظر درجه خلوص معروف بوده است. سکه‌های ضرب شده در خوی با تاریخ‌های ۷۱۶ - ۷۲۳ - ۸۴۱ - ۱۱۸۹ - ۱۱۹۰ - ۱۱۹۲ - ۱۲۲۵ - ۱۲۷۱ ه.ق، زینت بخش موزه‌های معتبر ایران و جهان می‌باشد که خود مهر تأییدی است بر این ادعا. در تقسیمات کشوری مصوب ۱۳۱۶ ه. ش، شهرستان خوی شامل بخش‌های: ماکو، چالديران، پلدشت، سلماس و چایپارا بوده است.

خوی به داشتن منسوجات و دیبایی که "جولخ" خوانده می‌شد، معروف بوده است. "ابن فارض" شاعر و عارف مصری، دیبا و پارچه‌های ابریشمی گلدار خوی را چنین توصیف می‌کند:

کعروس جلپت فی‌خبر صنع صنعا و دیباج خوی

در سال ۱۳۱۱ ه. ش، شهر خوی پا به پای تبریز و جلفا و آستارا، از جمله گمرک‌های ورودی آذربایجان محسوب می‌شد و کالاها از گمرک خوی به دیگر نقاط آذربایجان مبادله می‌شد.

ظاهر خونجی از شاعران قرن ۶ و ۷ هجری، در یک رباعی، اصل گل سرخ را از شهر خوی دانسته است:

هر جا که بود زینت آنجا زوی است
گفتا نشنیده‌ای که اصلم ن خوی است

گل را که مبارک رخ و فرخنده پی است
گفتم: ن کدام شهری، ای من خاکت

شهرستان خوی نزدیک به چهارصد هزار نفر جمعیت و با وسعتی حدود ۵۴۶۱ کیلومتر مربع وسعت، از سه ناحیه شهری: خوی، قره ضیاءالدین، فیرورق و ۲ بخش و ۱۰ مرکز دهستان تشکیل شده است و ارتفاعش از سطح دریا ۱۱۸۰ متر می باشد و دارای ۲۹۵ آبادی است (۲۸۴ آبادی دارای سکنه بقیه خالی از سکنه).

بخش های شهرستان خوی عبارتند از: بخش چاپارا و بخش مرکزی.

بخش مرکزی با مساحتی حدود ۴۳۲۶ کیلومتر مربع در غرب شهرستان خوی قرار دارد، از شمال به شهرستان ماکو، از جنوب به شهرستان سلماس، از شرق به بخش چاپارا و از غرب به مرز ایران و ترکیه محدود است.

بخش مرکزی دارای هفت دهستان بشرح زیر است:

دهستان اثاوغلو با وسعت ۵۸۶/۵ کیلومتر مربع، ولدیان با ۷۶۳/۵ کیلومتر مربع، رهاال با ۲۳۶ کیلومتر مربع، فیروق با ۶۱۶ کیلومتر مربع.

رودهای شهرستان خوی عبارتند از: قوتورچای، آغ چای، قره چای، پسک چای، الندیچای، قازان چای.

از کوه های این شهرستان می توان به: اورین و سولطان سورا و قوچ داغی و گیر بوران و چیلله خانا، آردیج، ترجان و ... اشاره نمود.

در طول جنگل های ایران و روس، سردار معروف روس (ژنرال پاسکویچ) علیرغم تصرف شهرهای تبریز و اردبیل و پیشروی تا "قاپلان داغ" بدنبال محاصره طولانی شهر خوی و مقاومت دلیرانه خویها از تصرف خوی مأیوس گشته و راه خود را پیش گرفت.

در پایان جنگ جهانی اول نیز رشادتها و مقاومت سرسختانهی خویها، نقشه های شوم استعمار و افکار مالیخولیائی عمال استعمار یعنی ارامنه را در مورد شهر خوی نقش بر آب نمود و آندروئیک پس از شکستی سخت از خویها فرار را بر قرار ترجیح داد.

در میان حاکمان خوی، دو نفر در رعیت پروری و رفرمیست بودن شهره عام و خاص بودند:

یکی احمدخان دنبلی و دیگری پسرش حسینقلی خان دنبلی. خوی بازاری، داغ باغی، خان کروانساراسی - خان حمامی، خان مه‌چید و مدرسه‌سی از آثار حکومت سی ساله‌ی احمدخان می‌باشد.



فرش چیلر بازاری

در دوره مشروطیت (سال ۱۲۸۸ ه.ش) شهر خوی توسط مجاهد نستوه و آزادخواه بزرگ زنده باد "میرزاتورالله خان یکانی زارع" (عموی نگارنده) و دیگر مجاهدان یکانی از دست عامل استبداد (مکرم الدوله) آزاد گردید.

از آثار تاریخی خوی، آثاری چون: داش دروازا، خوی بازاری، شمس تبریز مینارهای (اینجانب در مقاله‌ای با ادله زیاد ثابت کرده‌ام که تربت عارف بزرگ ایران و آذربایجان شمس تبریزی در پای همین مناره قرار دارد)، خاتین کورپوسی، مطلب خان و سید الشهدا و موللا حسین و خان مه‌چیدلری، سید بهلول امامزاداسی، سید یعقوب مغوره‌سی، ئیددی قارداشلار توربه‌سی، آخوند موللا زین‌العابدین نوایی و سید تاج الدین و آخوند موللا علی توربه‌لری، نخجوانلی پیر عمر و ذهبیه توربه‌لری، داغ باغی، خوی قالاسی، طاباغاباغ، بلدیہ بیناسی، شاه تهماسبین امریه کتبه‌سی، کول تپه‌لر و ... اشاره نمود.

رواج صنعت قالیافی در شهرستان خوی، به این شهرستان در کل آذربایجان و حتی ایران موقعیت بس ممتازی را فراهم نموده است. در زنبورداری نیز شهرستان خوی در سطح ایران از مقام ممتازی برخوردار است و خوی را می‌توان مرکز کشت دانه‌های روغنی ایران بحساب آورد.

شهرستان خوی در عهد مشروطیت صاحب هشت روزنامه بود که یا در خوی و یا بدست خوئیها در خارج از خوی منتشر می‌شد: آزادی (در استانبول)، هفته نامه اصلاح (در خوی) برید شمال (در خوی)، تبریز (به مدیریت اسماعیل یکانی در تبریز)، کارگر (در خوی)، مکافات (به صاحب امتیازی روانشاد میرزاتورالله خان یکانی در خوی)، شفق (در خوی)، ندای حق (در خوی).

شهر خوی مرکز این شهرستان با مساحتی حدود ۱۷/۷ کیلومترمربع بین ۳۸ درجه و ۳۲ دقیقه عرض شمالی و ۴۴ درجه و ۵۸ دقیقه طول شرقی قرار دارد.

آب و هوای شهرستان خوی به سبب وجود کوه‌های حصار مانند که مانع نفوذ بادهای سرد زمستانی است، در زمستان نسبت به شهرهای ارومیه و تبریز گرمتر است، و در تابستان بادهای گرم، سبب گرمی هوای این شهر می‌شوند. حد متوسط بارندگی سالانه در خوی ۴۰۰-۳۰۰ میلیمتر است.



خاتین کورپوسو

محل اولیه خوی بقولی چورس فعلی یا دروازه آن بوده ولی برخی بر این عقیده‌اند که محل اولیه آن ربط بوده که در حال حاضر در حومه خوی واقع می‌باشد.

خوی هنگامی اهمیت یافت که جنگ معروف چالدیران بین شاه اسماعیل صفوی و سولطان سلیم خلیفه عثمانی درگرفت، بعدها نیز اهمیت آن بیشتر شد، بطوریکه فتحعلی شاه با راهنمایی ژنرال گاردان حصار محکمی گرد آن بنا کرد.

در آخر جنگ جهانی اول که روسها خاک ایران را تخلیه کردند، ارامنه در اثر تحریکات بیگانگان و کمک‌های مالی آنان، برای تشکیل ارمنستان بزرگ شورش نموده و چند شهر مهم مانند ارومیه و سلماس را غارت کردند و سپس از سه طرف با پنجاه هزار تفنگچی و اسلحه و ساز و برگ کامل به خوی یورش آوردند، ولی در نتیجه‌ی رشادت و شجاعت خویسها موفق به تسخیر شهر نشده و با برجای نهادن تعدادی کشته عقب نشینی کردند.

شهر خوی در سال ۱۳۸۰ از ۱۵۹۱۱۳ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۶۶۹۷۴ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۱)

منبع: برگرفته از:

- ۱- تاریخ و جغرافیای آذربایجان از پیش از تاریخ تا دوره معاصر، ج ۲، پرویز یکانی زارع، خوی، ۱۳۷۴، صفحات ۱۵۰۰ - ۱۴۰۷
- ۲- مشاهیر و نام آوران شهرستان خوی، پرویز یکانی زارع، ج ۱، صفحات ۱۱ الی ۱۵۸
- ۳- سیمای خوی، علی صدراپی خونی، ۱۳۷۳، صص ۱۳۹-۱۰۹. بطور پراکنده.



مرند

شهرستان مرند (روستای نورآباد زادگاه اینجانب جزو دهستان یکانات این شهرستان می‌باشد) با مساحتی حدود ۶۶۰ کیلومتر مربع، از شمال به "آراز چایی" از مشرق به شهرستان اهر، از جنوب به شهرستان تبریز، از غرب به شهرستانهای خوی و ماکو و پلدشت محدود است.

شهر مرند مرکز این شهرستان دارای مختصات جغرافیائی شرح زیر است:

۳۷ درجه و ۲۳ دقیقه عرض شمالی، ۴۶ درجه و ۱۴ دقیقه طول شرقی، ارتفاع از سطح دریا ۱۴۵۰ متر، و در ۷۲ کیلومتر شمالغرب تبریز قرار گرفته است.

کوههای: قراچه داغ در شمال و نشان داغ در شرق مرند قرار دارند. آب آشامیدنی و زراعتی این شهرستان از رودخانه‌های محل و قناتها تأمین می‌شود که مهمترین این رودها "زونوزچای" است. زردآلوی مرند سیب زونوز مرند از معروفیت خاصی برخوردار است.

در دایرةالمعارف اسلامی آمده است که: مرند در دوران قدرت کلد و آشور، از مراکز مهمی بوده است. واژه مرند در زبان ارمنی به معنای دفن یا دفينه است و گویند محل دفن "نوح" پیامبر است و شاردن بر این موضوع صحه می‌گذارد ولی بنظر نگارنده این سطور، این در اصل یک کلمه ترکی است و از کلمات ترکی: "مهره‌ک" و "مهره‌یی" به معنی توده، پشته، چاله، انبارک، کاهدان و جایی برای نگهداری علوفه است و از کلمه ترکی "مرندی" که نوعی ابزار کشاورزی و برای درو کردن غلات است گرفته شده و هیچ ارتباطی با زبان ارمنی ندارد. و با توجه به موقعیت خیلی مطلوب این شهرستان از نظر کشاورزی و دامداری کاملاً معقول می‌نماید. ولی متأسفانه این بیماری تنگ نظرانه در بین اکثریت قریب باتفاق وجود دارد که برای انکار ترک و ترکی بودن اسامی، از هر زبانی کمک می‌گیرند و بدامن هر ملت و قومی چنگ می‌اندازند، جز حقیقت.

تاریخ‌نویسان قدیم نوشته‌اند، مرند، پایتخت شهرستان و اسپورگان در دوره ساسانی بود "بقایای آتشکده‌ای در "کول تپه‌سی" است (البته خیلی از محققین کول تپه‌ها را بقایای آتشکده‌ها می‌دانند ولی بنظر نگارنده این سطور این ادعا درست نمی‌باشد. زیرا اگر

"کول تپه" ها را نشانه وجود آتشکده بگیریم در این صورت باید وجود "کول تپه لر" (تپه‌های خاکستری) را در سراسر ایران شاهد دوران باستان باشیم، حال اینکه این کول تپه‌ها فقط در محدوده آذربایجان باستان (ماد بزرگ) وجود دارند، به اضافه اینکه در این کول تپه‌ها در محدوده آذربایجان استخوانهای سوخته مربوط به انسانها و حتی تابوت سفالی محتوی استخوانهای سوخته انسان یافت شده و یافت می‌شوند، بنابراین با جرأت و اطمینان تمام می‌توان این کولتپه‌ها را بقایای رسم سوزاندن اجساد مردگان در آذربایجان باستان عنوان نمود نه آتشکده).

روایتی هم وجود دارد که مرند از نام دختر ترسایی بنام ماریا یا ماریانا گرفته شده است.

مرند در گذشته بصورت مروند نیز خوانده شده است.

در گذشته‌های دور در محلی که از لحاظ جغرافیائی منطبق با سرزمین مرند بوده، بنام‌های موروندا (این همان موروو داغی می‌باشد - یکانی) و ماندآگارانا معروف بوده است. بطلمیوس، جغرافی‌دان یونانی از این ناحیه بنام ماندآگارانا یاد کرده که منطبق بر مرند امروزی است.

مرند دارای بقایایی از دژهای دوره حاکمیت آتورپاتیان است و حدس زده‌اند که این شهر همان "مانداگارانا" باشد که از آن در تعلیم نامه بطلمیوس نامی رفته است. جکسن بر آنست که قدمت مرند که روزگاری در عهد ساسانیان پایتخت ایالت واسپورگان بوده در حدی خیلی زیاد است.

مینورسکی، قلمه خاکی فرو ریخته واقع در جنوبشرقی مرند را از سلسله قلاع خاکی اورارتوها می‌داند که نظایر آن در حمله‌ی سارگن دوم پادشاه آشور در نقاط مختلف آذربایجان فرو کوفته شد.

به موجب این افسانه، مرند در اصل میراند (متشکل از دو جزء میرا + اند) بوده که به معنی ماسد آنجاست، می‌باشد. و منظور از مادر، زن نوح است که به موجب افسانه‌ای در آن شهر مدفون بوده است. جالب اینکه امروزه مسجدی در مرند وجود دارد که به "نوحون

آناسی مه‌جیدی "شهرت دارد و بنایش از دوره صفوی است. شاید پیش از مسجد نیز با کیفیتی دیگر معبد بوده است.

تاورنیه هم که در اواسط قرن ۱۷م، از مرند گذشته، می‌نویسد که: مرند بواسطه قبر زن نوح که در آنجا واقع است، مشهور می‌باشد.

بطلمیوس نیز از قومی بنام موروندایی سخن گفته است که به گمان بعضی‌ها این ناحیه را در اشغال خویش داشته‌اند و نام خود را به این شهر داده‌اند.

مطابق نوشته تورات، مادر نوح، در این مکان مدفون است و روایاتی نیز بر مدفون بودن خود نوح در مرند اشارت دارند.

سال ۱۶۰ ه.ق، نخستین سالی است که مورخین اسلامی از مرند نامی می‌برند و از حکمرانی حلبس یمنی و تیره روادیان بر مرند خبر داده‌اند.

مرند در زمان قیام بابک، جزو قلمرو بابک خرم‌دین بوده و محمد رودی حکمران مرند در اطاعت بابک بود.

وقایع عمومی منطقه نشان می‌دهد که این ناحیه تا حدود: نخجوان، ایروان، تفلیس، شیروان، شاماخی و خوی همواره محل نبرد حکومت‌های آذربایجان و گرجستان با هم از یکسو و فرستادگان خلفا از سوی دیگر بوده است.

در کتاب حدودالعالم، در اواخر قرن چهارم هجری از مرند چنین یاد شده است:
"مرند شهرکی است خرد و آبادان و با نعمت و مردم بسیار و از وی جامه‌های گوناگون خیزد پشمین."

در صورۃ‌المارض ابن‌حوقل بغدادی و نیز یاقوت حموی از مرند چنین یاد می‌کنند:
مرند شهری آباد و پر آب بوده و گرجیان آن را سخت مورد غارت قرار دادند.

حمداله مستوفی در نزهةالقلوب می‌نویسد: "مرند شهر بزرگی بوده است، دور بارویش هشت هزار گام است اکنون کمابیش نیمه او بر جاست. ولایتش شصت پاره دیه است و حقوق دیوانیش ۲۴ هزار دینار است.

در زمان شاه عباس، حکومت مرند به امیری بنام سولطان جمشید دونبولی داده شد و مرکزیت حکومتی پیدا کرد. در سال ۱۰۱۶ هجری شاه عباس برای نبرد با عثمانیان در مرند مستقر شد.

در دوره قاجاریه، به دلیل رونق فعالیت‌های صنعتی و بازرگانی و معدنی در ماورای آراز چایی و داد و ستد بین تبریز و خوی، با باکی و تیفلیس و به دلیل مهاجرت و مسافرت مردم آذربایجان به روسیه و لزوم مبادلات پستی و راه کاروانی، بر شهرت و آبادانی مرند افزوده شد. در دروه انقلاب مشروطیت، راه مرند که راه بازرگانی ایران به اروپا و روسیه بود و برای تبریز از لحاظ تأمین آذوقه و مایحتاج زندگی اهمیت اساسی داشت، بارها توسط شجاع نظام مرندی از طرفداران استبداد، مسدود گردید، اما سرانجام توسط بمب پستی که از طرف آزادیخواهان تبریز فرستاده بودند، به هلاکت رسید. آزادیخواهان و مجاهدان مرند همواره یار و یاور ستارخان در انقلاب مشروطیت بودند که از برجسته‌ترین آنان می‌توان از زنده یاد میرزانورالله‌خان یکانی زارع یاد کرد.

مقدسی گوید: مرند شهرست استوار، گرداگرد آن باغستانها است، حومه‌یی آبادان و مسجدی در بازار دارد. شهر در جانب شرقی خوی در کنار رودی که از شعب جانب راست است قرار دارد.

قدیمی‌ترین اثر تاریخی مرند، محراب مسجد جامع آن است که در سال ۷۳۱ ه.ق، به امر سولطان ابوسعید بهادرخان ائلخان مغول بوسیله یک استاد گچ‌بری و صنعتگر تبریزی ساخته شده است. جامع مرند از بناهای اوایل قرن هشتم هجری است. اینکه نوشته شده مسجد جامع مرند قبلاً کلیسا بوده است چندان بعید به نظر نمی‌رسد چه ترسایان و نسطوریان که در قرن پنجم میلادی از ترس امپراتور روم شرقی و کشیشان متعصب مسیحی به غرب آذربایجان گریخته بودند، در این منطقه جمع شده برای خود کلیسایی ساختند.

مسجد بازار مرند یکی دیگر از آثار تاریخی این شهر محسوب می‌شود. قلعه یا آتشکده‌ای هم در شرق مرند وجود دارد که از قرار معلوم در زمان تسلط زردشتیان یکی از

آتشکده‌های معروف آذربایجان بوده است. اما امروز اهالی از خاک آن بعنوان کود کشاورزی استفاده می‌کنند. در این مورد پیشتر مطالبی عنوان کردم.

در معجم‌البلان نیز آمده است: مرند از شهرهای بنام آذربایجان است و تا تبریز دو روزه راه است؛ بعد گوید از زمانی که کردها آنجا را غارت کردند و اهالی آنرا با خود بردند رو به ویرانی نهاده است و مردم آن اکنون پراکنده‌اند.

در روزگار مستوفی: شهری بزرگ و دور بارویش هشت هزار گام که نیمی از آن ویران بوده است. زمینی مرتفع، حاصل آن نیکو و میوه‌هایی در غایت خوبی داشته است. آبش از رودی است که آنرا "زونوز" (زولوچای - زکویر - زلویر ...) می‌نامند ... در صحرای مرند به جانب قبله، کرم قرمزی پیدا شده است و در یک هفته به موسم تابستان آنرا می‌توان گرفت و اگر نگیرند قرمز را سوراخ کند و پیرد، از این کرم برای بدست آوردن "قیزیل پویا" (رنگ قرمز) استفاده می‌شود ...

اقتصاد مردم شهرستان مرند بر دامداری و کشاورزی استوار است. باغداری بسیار رایج است و محصولات عمده آن زردآلو، سیب و انگور است که علاوه بر مصرف داخلی مقداری نیز بصورت خشکبار صادر می‌شود.

صنعت مردم شهرستان مرند منحصر به قالی‌بافی است که در منازل شهری و خانه‌های روستائی بافته می‌شود. صنایع دیگر مردم عبارتند از: قتیله‌بافی، گلیم‌بافی، جاجیم‌بافی، سبدبافی، تولید آجر و مصالح ساختمانی، کاشی‌سازی و سرامیک زونوز که جزء صنایع دستی محسوب می‌شود.

شهرستان مرند در سال ۱۳۶۵ ش، دارای دو بخش، دو شهر، شش دهستان و ۱۷۶ آبادی بود.

سابقاً در این شهرستان چادر شب‌هایی بافته می‌شد، هنر سبدبافی از ساقه‌های گندم این شهرستان از شهرت و زیبایی خاص برخوردار است و حاکی از ذوق هنرمندی و هنردوستی مردم این شهرستان می‌کند.

رشته کوه‌های جنوبی مرند، عبارت است از "میشوداغی" و گردنه "یام" (به ترکی یعنی ایستگاه و مرکز چاپار) می‌باشد. راه آهن تبریز به روسیه و اروپا و راه ارتباطی

تبریز به مرنند و ترکیه و خوی و جلفا از دامنه این کوهستان می‌گذرد و قلل معروف آن عبارتند: علی علمدار با ۳۱۵۵ متر ارتفاع، فلک داغی با ۳۱۲۵ متر، گنچی قلاسی با ۲۰۵۰ متر و گوژنگی با ۲۹۵۰ متر.

در شمال شرقی مرنند و در بخش هرزند کوههای هرزند داغی با ۲۶۰۹ متر ارتفاع، بوغدا داغی با ۲۳۸۵ متر، کامتال با ۳۱۱۰ متر در حد نهائی مرنند و ارسباران واقع شده‌اند. در شرق مرنند کوهستان کیامکی با ۳۳۴۷ متر ارتفاع که منطقه پر رونق و پر فرهنگ و آباد زونوز و عملدار گرگر (هادی شهر) در دامنه آن قرار گرفته است. در جنوب شرق و شرق شهرستان مرنند، کوههای معروف دهستان رودقات: آیری داغ، مجید آباد و دویجان قرار دارند.

مهمترین رودهای شهرستان مرنند از این قرارند:

آراز چایی در شمال، سنللی سو (مرند چای) که فصلی بوده و از دامنه‌های شرقی و شمالی میشوداغ سرچشمه می‌گیرد، زلبلیر چای که از کوههای دویجان سرچشمه گرفته به قوتورچای میریزد، زونوز چای که از ارتفاعات سولطان سنجر و کیامکی سرچشمه می‌گیرد و در نزدیکی روستای چیرچیر به آغ‌چای می‌ریزد، سینخ‌چای (ایوند) و قره‌چای و گزنق چای از کوههای رودقات سرچشمه گرفته و به دریاچه ارومیه می‌ریزد، علمدار چایی از کوههای هرزند سرچشمه گرفته و پس از عبور از تنگه "دره دیز" به آراز چای می‌ریزد. حداکثر بارندگی در دهستان یام و میشوو ۷۳۶ میلیمتر در سال، در خود مرنند ۵۲۶ و در زونوز ۴۸۰ میلیمتر می‌باشد.

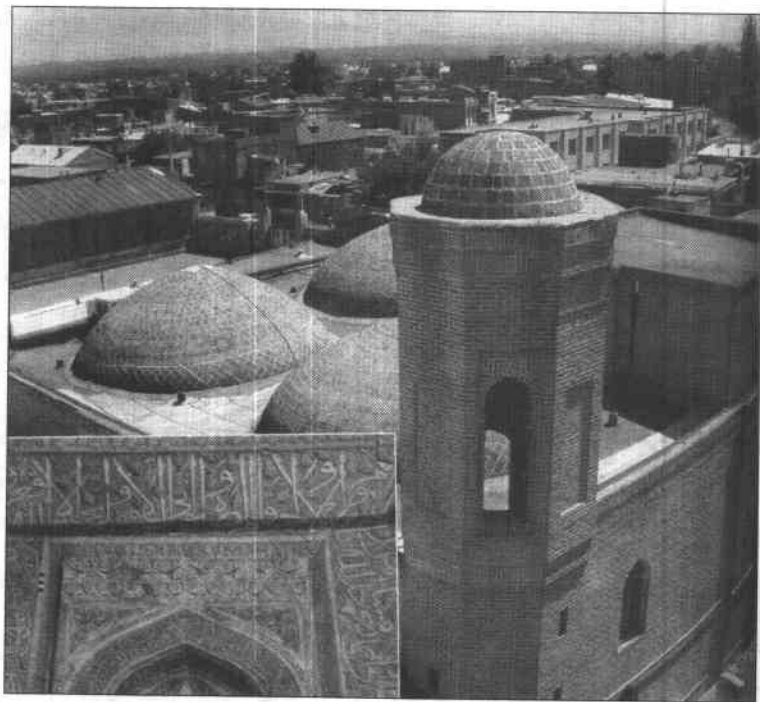
به سبب رونق دامداری در شهرستان مرنند، کشت علوفه نیز در این شهرستان مرسوم است میوه‌های هسته‌دار شهرستان مرنند، از لحاظ کیفیت در مقام اول بوده و بیش از ۴۰ درصد از کل تولیدات استان را دارا می‌باشد.

صنعت عمده شهرستان مرنند قالیبافی است که نوع تولیدی آن در ردیف قالی تبریز باف می‌باشد از ۱۷۴ روستای شهرستان مرنند، تعداد ۱۰۰ روستا (۵۷ درصد) دارای کارگاه قالیبافی است که در روی ۲۳۷۱ دستگاه، تعداد ۴۷۴۲ نفر به کار تولید اشتغال داشتند. وجود چند کارخانهٔ حلاجی پشم و پشم‌شویی و هزاران کارگر ریسندگی خانگی و

کارگران قالباف (تکباف)، نشانه‌ای از پیشرفت و رواج این رشته از صنعت مهم استان آذربایجان می‌باشد.

شهرستان مرند از شمال به جلفا، از غرب به خوی، از جنوب به شبستر و از شرق به ورزقان محدود است. و از دو بخش مرکزی و یامچی تشکیل گردیده.

شهر مرند در سال ۱۳۸۰ از ۱۰۷۷۹۳ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۱۷۳۳۲ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)



میانه (میانا)

میانه در جنوب شرقی آذربایجان قرار گرفته و حدود ۴۶۲۴ کیلومتر مربع وسعت دارد از شمال به شهرستان‌های سراب و اردبیل، از شرق به شهرستان خلخال، از جنوب به استان زنجان و از غرب به شهرستان‌های تبریز و هشترود محدود است.

شهرستان میانه بین دو رشته کوه بوزغوش در شمال و قاپلان داغ در جنوب قرار گرفته است. میانه در یک جلگه وسیع قرار دارد، آب و هوایش در نواحی کوهستانی زمستانهای سرد و پر برف و تابستانهای معتدل و در نواحی جلگه‌ای زمستانهای ملایم و تابستان گرم دارد.

رودهای مهم میانه عبارتند از: قیزیل اوزن (قازاوزن)، آی دوغوش در دهستان کله‌بوز، میانه چایی (شه‌هرچای)، قره نقوچای، قوری چای، قره‌چای، آق‌چای، ایشلن و کندوان چای و گرمورد.

شهر میانه مرکز شهرستان میانه در ۳۷ درجه و ۲۵ دقیقه عرض شمالی و ۴۷ درجه و ۴۳ دقیقه طول شرقی و در ارتفاع ۱۱۰۰ متری از سطح دریا و بر سر راه تبریز - تهران قرار دارد.

شهرستان میانه دارای سه بخش به اسامی: ترک، آق‌کند (کاغذکنان)، تورکمان چای و بخش حومه‌ی میانه و هفت دهستان به اسامی: اوچ تپه، بروانان، یترچای، گرم، آق‌کند و ... داشته و از ۴۰۶ روستا برخوردار است.

بخش آق‌کند در سال ۱۳۶۰ ه.ش، از شهرستان خلخال جدا و به میانه ملحق گردید. از کل صنایع کوچک استان آذربایجان شرقی (۲۰۶۶۱ واحد در سال ۱۳۵۵ ه.ش) تنها ۲۶۴ واحد آن در میانه دایر بود صنعت مهم و قابل توجه میانه، قالیبافی است. از ۳۶۴ روستا (حوزه روستا باف میانه) ۸۸ روستا به تولید قالی اشتغال دارند و تعداد ۲۱۶۴ دستگاه قالی‌بافی ۸۶۱۲ نفر کارگر و کارفرما را بخود جلب کرده است.

شهرستان میانه از مراکز مهم و عمده کشاورزی و دامداری آذربایجان است. تخم کتان، توتون، تنباکو نیز در ردیف تولیدات کشاورزی میانه محسوب می‌شود. از نظر تولید برنج چمپا (گیرده دویو) در سطح استان مقام اول را دارد.



قیز قالاسی

شهرستان میانه دارای
تشکیلات متنوع رسوبی و
آتشفشانی است. شواهد
زمین‌شناسی منطقه حکایت
از وجود معادن غنی دارد
که هنوز کشف نشده و
مورد بهره‌برداری قرار
نگرفته است. معادن مهم
شهرستان میانه عبارتند از:

معدن طلای قیزیل
دره در آق‌کند - معدن
سرب ابابین در آق‌کند -
معدن آهک افشار و آغچا
قیشلاق - معادن آهن در
جنوب شرقی میانه
بخصوص باکانه اصلی
ماینتیت - معادن مس و
سرب و روی در روستای

شاه‌علی بیگلو - معدن مرمر سبز داش قالاسی - معدن گچ افشار و گچ گردلین، بادلو،
وردوق، گزؤن دوغانو - معدن سنگ نمک آجی چای شکر بولاغی - معدن پرلیت و معدن
کائولن روستای قوسبمین در بخش آق‌کند.

براساس نوشته‌های جغرافی‌دانان اسلامی چون استخری، ابن حوقل و ... شهر میانه از سوابق تاریخی درخشان بر خوردار است. به نوشته حمداله مستوفی، شهر میانه در اثر حملات مغول به کلی ویران شد و مجدداً در ادوار بعدی رو به آبادی نهاد. در طول تاریخ این شهر با نامهای قیز شهری، میانه، میانج و گرمرو و میانه نامیده شده است.

میانه دارای آثار تاریخی بسیاری چون: قیژ کؤرپوسی، قیژ قالاسی، بقعه امامزاده اسماعیل، مسجد بزرگ سنگی ترک، ضحاک قالاسی، شاه‌عایباس کرواناسراسی، (روستای جمال‌آباد)، امامزاده محمد (روستای کندوان)، امیرکبیر حامامسی (تورکمن چای)، جامی‌مه‌چیدی، نجف قولوخان قالاسی می‌باشد.

میانه یکی از شهرهای کهن و تاریخی آذربایجان و ایران است. بنا به نوشته دیاکونوف در تاریخ ماد "در سال ۷۲۰ پیش از میلاد در آذربایجان سرزمین ماننا قرار داشت و مرکز آن در نزدیکی دریاچه ارومیه بوده است. در مرزهای این سرزمین نواحی نیمه مستقلی وجود داشت که تابع ماننا بوده‌اند، مانند "زیکرتو" در ناحیه میانه و اردبیل کنونی، "آندیا" بخش سفلی دره قیزیل اوزن، سرزمین "دیوک" یا "دباوکو" با احتمال قوی در بخش علیای دره قیزیل اوزن، با احتمال قوی، مادیا سرزمین پیشین دیوک در جنوب میانه و حوالی قیزیل اوزن بوده و چون دوره بعدی "کباتان" تخته‌گاه شاهان ماد گشت، محتمل است که سرزمین دیوک را باید در مسیر قیزیل اوزن و میان ناحیه شمال همدان و میانه جستجو کرد ..."

در "آنند دراج" آمده: نام قصبه ایست در میان زنجان و تبریز که وسط این دو شهر است و منسوب بدانجا را میانجی (میانانچی) گویند"

یاقوت حموی نیز در قرن هفتم هجری می‌نویسد:

"میانه شهر است در آذربایجان چون در بین مراغه و تبریز واقع شده و مانند زاویه مثلث در میان آنها جایگزین شده، چنین نام نهاده‌اند."

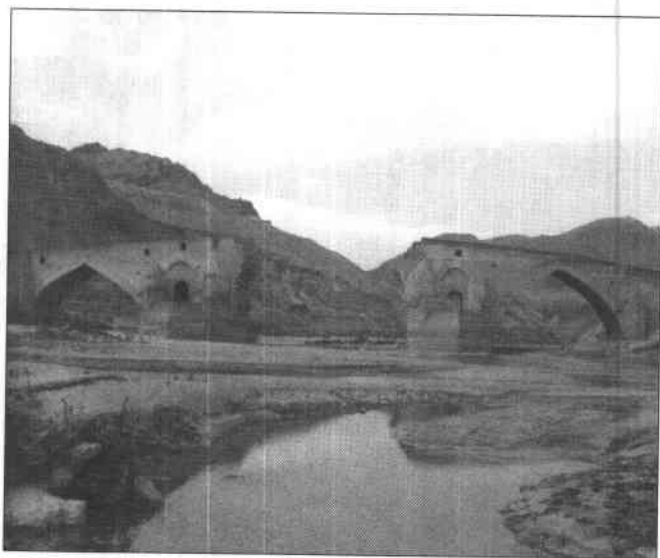
میانه، محل استقرار نیروهای سلاطین و محل کسب فرامین بود، اوچ تپه که امروز یکی از دهستانهای میانه می‌باشد در زمان نادرشاه افشار محل استقرار لشکریان او بود و نادر در لشکر کشیهای بر علیه عثمانی، بیشتر در این محل رحل اقامت می‌افکند.

در کتاب مآثر سولطانیه، نوشته عبدالزاق دونبولو، منشی عباس میرزا بارها به فرامینی که در میانه برای مقابله با یاغیان صادر شده اشاره کرده است.

در زمان احمدشاه قاجار و رضاخان، میانه پایگاه استعمار و بهره‌کشی خاندان فیروز میرزا فرمانروایان بود.

این شهرستان مانند دهلیزی بین دو رشته کوه بابوزغوش در شمال و قاپلان کوه در جنوب قرار گرفته است.

رشته جبال بوزغوش در شمال از روستای لیوانلو شروع شده، از دهستان گرم و ماللاحاجی گذشته تا دهستان بروانان امتداد می‌یابد. این کوه نسبتاً مسطح بوده و دارای مراتع باصفا و سرسبز و خرمی است که محل ییلاق طوایف کوچ‌نشین حسین اکلو یا حسینکلو (حسین اوغلو)، خودا وثر دیلو و قورتلاو است.



قیز کورپوسو

قاپلان داغی، کوهی است جوان از دوران سوم زمین‌شناسی در جنوب و جنوب‌شرقی میانه، میدان داغی در شرق میانه در دهستان گرم از کوههای دیگر منطقه است.

در سال ۱۳۶۳ ه.ش، از کل اراضی این شهرستان ۷۸۱۱۴ هکتار زیر کشت بوده است.

شهر میانه در سال ۱۳۸۰ از ۸۲۹۷۰ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۸۶۶۸۰ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)

موغان (پارسا آباد موغان)

دشت موغان یا "موغان چولی" در گوشه شمال شرقی آذربایجان قرار دارد. خاک دشت موغان هموار و از حاصلخیزترین نقاط کشور است.

تاجگذاری نادرشاه افشار در این مکان انجام شد.

دشت موغان قیشلاق عشایر آذربایجان شرقی است. وجود اراضی حاصلخیز و آبرفتی و سد آراز سبب گردیده که موغان از مهمترین مراکز کشاورزی و دامپروری آذربایجان محسوب شود.

بخش پارساآباد از شهرستان موغان در ۴۸ درجه و ۲۲ دقیقه طول شرقی و ۳۹ درجه و ۴۰ دقیقه عرض شمالی واقع است. وسعت پارساآباد موغان ۳۵۰ هزار هکتار و در آمارنامه سازمان برنامه ۱۶۴۰/۲ کیلومتر مربع می باشد. فاصله اش از گرمی مرکز موغان، ۷۸ کیلومتر و ارتفاعش از سطح دریا حدود ۲۰۰ متر می باشد.

در مورد نام پارساآباد چنین عنوان شده که به شخصی بنام مهندس پارسا، برای اولین بار در این قسمت از موغان به اقدامات کشاورزی و عمرانی پرداخت. از این رو بنام مهندس مزبور [که احتمالاً خویی بود] نام پارساآباد بخود گرفت.

پارساآباد با میانگین بارندگی سالیانه ۴۶۲ میلی متر دارای آب و هوای منطقه گرمسیری و میزان حرارت در تابستان تا ۴۰ و در زمستان تا صفر در نوسان است.

رود آراز و قره سو از آبهای دائمی پارساآباد هستند که آب آنها بوسیله کانالهای تعبیه از دو سد (میل - موغان) به مصرف آبیاری رسیده و سبب رونق کشاورزی شده است. با آب آراز دریاچه مصنوعی و حوضچه هایی به وسعت ۱۰۰ هکتار ایجاد کرده اند که علاوه بر آبیاری مزارع، برای تکثیر و پرورش ماهی نیز مورد استفاده قرار می گیرند.

پارساآباد یکی از بخش های مهاجرپذیر آذربایجان است و از نظر جذب جمعیت فعال در سطح استان اردبیل مقام اول را دارد.

پارسا باد مهمترین قطب کشاورزی آذربایجان و ایران است. دارای شصت هزار هکتار اراضی آبی و ۱۳۰ هزار هکتار اراضی دیمی است که حدود ۹۰ هزار آن به کشت گندم اختصاص دارد. کارخانه‌های: قند، پنبه پاک‌کُتی، کمپوت و مرباسازی و کارگاههای تولید لبنیات در پارسا باد مشغول بکار هستند، گلیم و جاجیم و قالیچه و خورجین و مفرش، سبدبافی، ورنی و تهیه لباسهای پشمی از جمله صنایع دستی پارسا باد است.

دشت موغان توسط آراز چایی به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم و قسمت عمده بخش شمالی در جمهوری آذربایجان و در حدود فقط یکصد هزار هکتار آن در آذربایجان ایران واقع است. مساحت کل شهرستان موغان ۵۴۸۴ کیلومتر مربع می‌باشد.

در کتاب "بستان‌السیاحه" چنین آمده است: "... گویند بنای آنجا را مغان نام نموده و بعضی گویند جمعی از مغان و موبدان زردشتی آن ولایت را آباد کردند و عده‌ای برآنند که گنجه، قره‌باغ، برده (بردع) از بلاد مغان است مردمش عموماً شیعی مذهب و جبلّی مشربند و ترک‌زبان می‌باشند، باغر بامهربانند، از طایفه قزلباش، طایفه شاهسوهون در این دیار هستند و بسیار می‌باشند."

موغان که سابقاً موغا یا مخکان یا موقان و به یقین موغان نام داشته، سابقه تاریخی طولانی دارد و چنانکه در تواریخ آمده، شهرهای: اسفندار، بذین، باجروان، برزند، اولتان و.... متعلق به موغان بوده و یکی از مراکز تمدن بوده است.

به اعتقاد حمداله مستوفی، نورد از اولاد حضرت نوح و سام چهار پسر داشت به نامهای: آذربجان، ارمن، موغان. و چون سام (ع) پس از پانصد سال و بقولی ششصد سال به عالم آخرت شتافت، اولاد او در اطراف متفرق گشتند و هر یک سرزمین خویش را بنام خود نامیدند.

بطور مسلم تا نیمه قرن چهارم هجری که اسپهبد موغان با امیر و هسودان به جنگ پرداخت شهرهای موغان آباد و بلاد آن معمور بوده است.

شهرهای تاریخی موغان عبارت بودند از: باجروان از اقلیم چهارم، برزند از اقلیم چهارم که افشین سردار دودل بهنگامی که کمر به خدمت خلیفه عباسی بسته بود تعمیرش نمود و پایگاه خود ساخت تا روزی که بابک را با مکاری گرفتار کرد، بیله سوار از اقلیم

پنجم، محمودآباد از اقلیم پنجم و سابقاً برزند نام داشت و غازان مغول آن را ساخت، همشهره از اقلیم پنجم در اول ابر شهره می خوانده اند و جای نشست فرهاد بن گودرز بوده که او را بخت نصر شمارند.

در جنوب دشت موغان ارتفاعات: خوروزلو آن را از دو بخش انقوت و اوجارود جدا می سازد. کوه دیگر دشت موغان، صلوات داغی است که دنباله کوههای تالش یا باغری در شمال شرقی این دشت می باشد.

مهمترین رود دشت موغان: آرازچای، بالها چایی (بالهارود) در شرق موغان بطول هشتاد کیلومتر، قره سو که به غلط دره رود گفته می شود و سرانجام به آراز می ریزد، داش دیبی چایی (دهرین گؤی) بطول ۳۲ کیلومتر که به بالها چای می ریزد، تپه چای یا زینگیرچای بطول ۳۶ کیلومتر به بالها چای می ریزد، سؤز دره (زینگید) بطول ۲۰ کیلومتر به بالها چای می ریزد، گرمی چای (توتون چای) بطول ۳۰ کیلومتر به دره آراز می ریزد و نام اصلی آن "ساری قه میش چای" بطول ۵۰ کیلومتر.

شهرستان موغان دارای سه بخش: گرمی، بيله سوار، پارس آباد و ۵۷۷ روستا (۵۳۹ روستای مسکون ۳۸ روستای خالی از سکنه) می باشد.

تعداد بخش ها و دهستانهای شهرستان موغان عبارتند از:

گرمی (دهستان اوجارود با ۱۵۸ روستا، دهستان انقوت با ۱۲۴ روستا، دهستان برزند با ۴۷ روستا) و بيله سوار (دهستان موغان شرقی با ۱۳۲ روستا)، پارساباد (دهستان موغان غربی با ۱۱۶ روستا)

سازمان کشت و صنعت موغان در سال ۱۳۵۳ ه.ش، توسط وزارت کشاورزی با مشارکت وزارتخانه های امور اقتصادی، صنایع و معادن و سازمان برنامه و بودجه بصورت شرکت سهامی تشکیل گردید و سرمایه اولیه آن هفت میلیارد ریال بود و ۴۸۴۰۰ هکتار از اراضی دشت موغان را در بر می گرفت.

بر اساس طرح اولیه پیش بینی شده بود که از مجموع ۴۸۴۰۰ هکتار اراضی تحت اختیار کشت و صنعت، حدود ۲۹ هزار هکتار، با سیستم آبیاری سطحی و قطره ای مورد استفاده قرار گیرد و بقیه اراضی برای ایجاد واحدهای صنعتی، مسکونی، جاده، کانال ها و

زهکشی‌ها بکار گرفته شود. محصولات پیش‌بینی شده عبارت بودند از: گندم، جو، یونجه، ذرت (سیلوئی و دانه‌ای) چغندر قند و پنبه.

بر طبق طرح جامع، در حدود ۶۰۰۰ هکتار از زمین‌ها به باغهای میوه، سیستم آبیاری قطره‌ای اختصاص یابد و تا اسفند ماه ۱۳۵۹ ه.ش، حدود ۲۳۰۰ هکتار از این باغها آماده برای بهره‌برداری شده بود.

در مهر ماه ۱۳۵۶ ه.ش، قرارداد احداث کارخانه قند با ظرفیت ۵۰۰۰ تن در روز توسط سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران با یک شرکت لهستانی منعقد و قرار شد کارخانه تا ۲۶ ماه تکمیل گردد. در حال حاضر از این کارخانه بهره‌برداری می‌شود. با توجه به دور بودن دشت موغان از بازار مصرف و عدم امکان حمل و نقل به موقع محصولات و میوه‌های شش‌هزار هکتار باغ میوه پیش‌بینی شده، مجتمعی با تأسیسات زیر در نظر گرفته شده است:

تأسیسات طبقه‌بندی و بسته‌بندی میوه، سردخانه‌هایی با ظرفیت ۱۰-۲۰ هزار تنی، کارخانه بروسیس میوه (برای تهیه کمپوت، آب میوه، مربا، میوه خشک و...) مجتمع مرغداری، برای تولید ۸۰۰۰ تن گوشت مرغ و ۱۰۶۰۰ تن تخم مرغ، دامپروری مشتمل بر واحدهای گاو‌داری و گوسفندداری، قسمتی از این طرح اجرا شده است - کشت آزمایشی و طرح بهره‌برداری از مزارع توتون و تنباکو، کشت واریته‌های نمونه‌ای از هندوانهٔ پربار چارلتون و فرفاکس.

شهر پارس آباد موغان در سال ۱۳۸۰ از ۷۵۴۳۰ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۸۹۵۹۰ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۸)

ماکو (ماکی)

ماکو دارای آثاری از دوره اوراتویی است و زمانی جزو ولایت و اسپورگان بوده، ولایتی که معمولاً جزو اشکانیان و ساسانیان بوده است.

شهرستان ماکو حدود ۷۰۳۰/۷ کیلومتر مربع مساحت دارد و در شمال استان آذربایجان واقع شده است و مرکز آن شهر ماکو می باشد.

شهرستان ماکو دارای چهار شهر (پلدشت، چالديران، شوت، ماکو) و سه بخش که شامل هشت دهستان متشکل از ۴۷۳ آبادی دارای سکنه و ۱۵ آبادی خالی از سکنه بود.

بخش های شهرستان ماکو عبارت است از: بخش مرکزی، بخش چالديران، بخش پلدشت. دهستان های شهرستان ماکو عبارتند از: گونئی جای باسار، قره قویون، گجلرات، آواجیق، به به جیک، چالديران، قوزئی جای، باسار، قالا دره سی.

شهر ماکو چون در مرکز چندین کشور قرار گرفته است دارای موقعیت و اهمیت جغرافیائی و نظامی خاصی است. بهمین جهت در جنگ بین الملل اول، روس ها راه آهنی از شاه تختی به پایزید دایر نمودند که از شهر ماکو می گذشت و حدود ۱۵۰ کیلومتر آن در خاک ایران بوده است و اکنون به کلی مخروبه شده و قابل استفاده نمی باشد.

این شهرستان از شمال به آراز جایی، از غرب به کلامه گدیگی (سرحد ترکیه)، از شرق به پل خداآفرین، از جنوب به ترکیه و شهرستان خوی محدود است.

شهر ماکو دارای توسعه طولی است، زیرا جنوب و شمال این شهر را دو رشته کوه بنام: قهیه یا ساری داش و سبد اشغال کرده است که شهر را چون حصاری در بر گرفته اند. در وسط شهر رودخانه ای بنام "زنگمار" جریان دارد. قسمتی از کوه شهر را مانند چتر در پناه خود جای داده و شهر بطور نیمدایره در پناه این کوه قرار گرفته است.

رودخانه زنگمار خود از بهم پیوستن سه رودخانه بوجود آمده است. بر روی این رودخانه در محوطه شهر چهار پل قرار دارد: داش کۆرپو، تاختا کۆرپو، بلدیه کۆرپوسی، بشش گۆزکۆرپو که کتیبه ای بر روی آن وجود دارد که ترجمه نشده است و قره جیریخ کۆرپوسی.

جاده ترانزیت بازرگان - تهران از خیابان اصلی این شهر می‌گذرد.

درباره وجه تسمیه ماکو روایات مختلف زیر وجود دارد:

۱- اسم قدیم ماکو به روایتی "شاوارشان" بوده از ماده "کیارسان" و آن را امروز سیاوش گویند.

۲- اسم ماکو را آرتاز هم گفته‌اند.

۳- در نزهه‌القلوب از این شهر تحت عنوان "ماکویه" یاد شده است.

۴- نام دیگر ماکو "قaban قلاسی" است. در کتیبه‌ای در "قه‌یه‌داغی" چنین نوشته شده است:

این قلعه که قلعه قابان بود
ضرب‌المثل جهانیان بود.
(قابان به ترکی معانی خوک، تنومند؛ نادان، بد هیکل و ... را دارا می‌باشد)

۵- نام دیگر ماکو، "روسا" می‌باشد.

۶- مینورسکی می‌گوید: ماکو از ترکیب "مادکوه" بوده و ماد محل اولیه اهالی ماکو می‌باشد.

۷- برخی نیز ماکو را از کلمه "مه‌کی" یا "ماکی" به معنی مرتع و آغل می‌دانند و این منطقه مرتع خوبی داشته است.

بدنبال کاوش‌های باستانشناسی هیئت علمی آلمانی از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۱م، در ناحیه "بسطام" (جزو شهرستان خوی) و اطرافش، در این ناحیه چهار دژ اورارتویی یکی در بسطام و سه تای دیگر در حدود سی کیلومتری بسطام و یک کتیبه اورارتوئی بدست آمده است.

پروفسور هیتس که اطلاعات ارزنده‌ای در پیرامون تاریخچه و کشف قرائت متن کتیبه اورارتوئی بسطام بدست آورده، حدس می‌زند ماکوی قدیم که امروزه بسطام نامیده می‌شود، در اصل شهر "روسا" بوده است.

در کتاب جغرافیای سیاسی ایران به تصحیح مهد اکتاباتی درباره ماکو چنین آمده است:

ماکویه قلعه‌ایست بر شکاف سنگی، دیهی در پای آن قلعه، چنانکه آن کوه تا نیمروز سایبان آن دیه شده است ..."

ماکو در دامنه کوه "کیچیک نوح" واقع شده و موقعیت جغرافیایی و نظامی آن بطوریکه اشاره شد مهم می‌باشد زیرا در سرحد سه سرزمین: (قافقازیا، ترکیه و ایران) قرار گرفته است.

آثاری که در ماکو و اطراف آن دیده شده، خیلی قدیمی است و یکی از آنها اتاقی است که در کوه کنده شده و به بام فرهاد (دام فرهاد) معروف گشته و در جاده بازرگان به بایزید قرار دارد. و در اطراف آن برخی کتیبه‌ها دیده‌اند که آنها را منسوب به پادشاه "وان" می‌دانند.

تیمور به هنگام یورش به آذربایجان، از تسخیر این شهر ناتوان شد. در سنه ۸۰۹ ه. ق. قره‌قویونلوها این ناحیه را تصرف کردند.

در سنه ۸۰۹ ه. ق. به هنگامی که شاه عباس کبیر به نخجوان می‌رفت، چون برخی از رؤسای ایلات ماکو احترامات لازمه را مراعات نکردند، آنرا به سختی تنبیه نمود.

"ماکی چای" (زنگه مار) در شمالغربی "آشاغی قره‌سو" که به موازات "آراز" جریان دارد در سمت چپ آب‌های "دیمبات" (دهمبات) به "قره‌سو چایی" می‌ریزد، و سیلاب‌های "ایلان دره‌سی" و "ساری چای" و "زنگه‌مار" از سه ناحیه مختلف (آواجیق، چالديران، به‌به‌جیک) سرچشمه گرفته و در تنگه "ماکو" به یکدیگر رسیده و با اسم "زنگه مارچایی" ناحیه زنگه بازار را مشروب می‌نماید.

رودخانه "آق‌چای" که از طرف کوه‌های مرزی جریان دارد، دشت چاپپارا را مشروب و داخل قوتورچای می‌شود.

در نزدیکی ماکو، غار وسیعی وجود دارد که از داخلش آب جاری رد می‌شود. عده زیادی را می‌توان در این غار جای داد. گویا این غار سابقاً محبس بوده و وصول به آن کار سهلی نمی‌باشد.

بلوکات ماکو بشرح زیر بوده است:

چایپارا، گجلرات، چای باسار، قره‌قویون، باباجیک، چالديران، سکمن آباد، آواجیق، قلعه دره‌سی، زنگنه، اطراف ماکو.

شهر ماکو در سال ۱۳۸۰ از ۳۷۰۵۵ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۴۰۰۷۴ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۱)

هشترود (هشتتری، سراسکند)

هشترود با حدود ۶۲۴۱ کیلومترمربع مساحت در جنوب شرقی آذربایجان قرار دارد. ناحیه‌ایست کوهستانی و در دامنه شرقی سهند قرار دارد. قرائقوچای که نزدیک میانه به قیزیل اوزن می‌ریزد، از رودهای مهم هشترود است. آب و هوای این شهرستان در زمستان سرد و در تابستان معتدل می‌باشد.

سراسکند مرکز شهرستان هشترود در ۳۷ درجه و ۲۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۷ درجه و ۴ دقیقه طول شرقی و در ارتفاع ۱۱۵۰ متر از سطح دریا قرار گرفته است. نزدیکترین شهرستان به هشترود، میانه است که در فاصله ۱۰۱ کیلومتر آن قرار دارد. فاصله هشترود تا تبریز ۱۳۴ کیلومتر و تا تهران ۵۶۷ کیلومتر است. چون رود هشترود از کوه‌های سهند در این ناحیه سرچشمه می‌گیرد، بنام هشترود نامیده شده است. محصولات عمده کشاورزی هشترود گندم و جو است. بافتن فرش و جاجیم و شال کردن در بیشتر نواحی آن رواج دارد.

از آثار تاریخی هشترود، ضحاک قالاسی را می‌توان نام برد. ارتفاعات قابل ذکر این شهرستان که دنباله کوهستان سهند هستند، عبارتند از: آق‌داغ با ارتفاع ۲۹۵۰ متر، چیراغ مردان ۲۱۶۷ متر، کوبه‌زداغی ۲۰۳۵ متر. این شهرستان دارای هشت رودخانه محلی است و از این نظر به هشترود مشهور است. این رودها که از دامنه‌های شرقی سهند سرچشمه می‌گیرند، عبارتند از:

قرائقوچای و سرچشمه اصلی آن دره شاه یوردو و دامنه‌های شرقی سهند است، آیدوغموش، ذورلین‌چای (زیلییرچای)، شورچای، نینگجه‌چای، سراسکند چای. آب و هوای هشترود معتدل کوهستانی است.

از نظر اقتصادی صنعتی یکی از محروم‌ترین شهرهای آذربایجان بوده و رشته قابل توجه آن قالیبافی است که دارای ۱۸۵۶ دستگاه قالیبافی با ۳۷۱۲ نفر در ۱۵۱ روستا فعالیت دارند.

هشترود دارای معادن نمک، آهک، مرمر و آهن است. و نیز دارای سه چشمه معدنی در روستاهای ایستی سو، قینرجه است و قلعه ضحاک جالب ترین اثر تاریخی هشترود است. در کتاب جغرافیای سیاسی ایران، درباره هشترود چنین آمده است:

هشترود در مغرب گرامرود (میانه) و در دامنه های شرقی سهند واقع شده، دارای زمستان های سخت و تابستان های معتدل و قراء حاصلخیز متعددی می باشد که بواسطه شعبات قیزیل اوزن مانند: قرائقو، آج دو جمش و شهری (شه هدرچایی) مشروب می شوند و مراتع متعدد دارد که در آن ها گله های زیاد نگاه می دارند و مرکز آن سراسکند در کنار یکی از شعب قرائقو واقع شده و عده قراء اطراف آن ۱۸۴ است.

شهر هشترود در سال ۱۳۸۰ از ۱۷۷۱۴ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۷۵۹۸ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)

مشکین شهر (میشکین ، خیابو)

مشکین با مساحتی حدود ۳۴۹۰ کیلومتر مربع در شمال شرقی آذربایجان قرار دارد. از شرق و شمال شرق به آذربایجان شمالی، از شمال غرب به شهرستان موغان، از جنوب شرق به شهرستان اردبیل، از جنوب غرب به شهرستان سراب و از غرب به شهرستان‌های اهر و تبریز محدود است.

این شهرستان در دامنه شمالی کوهستان ساوالان واقع شده و بصورت دشتی با شیب تند به زمین‌های پست شمالی منتهی می‌شود. آب و هوای آن در زمستان سرد و در تابستان معتدل است. رودخانه‌های: خیابو چای، اونار چای و چشمه‌های متعدد اراضی این ناحیه را مشروب می‌کند.

مشکین که سابقاً خیابو نام داشت در ۳۸ درجه و ۲۴ دقیقه عرض شمالی و ۴۷ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی و در ارتفاع ۱۳۹۵ متری از سطح دریا قرار گرفته است. اکثر مردم شهرستان مشکین به کشاورزی و دامپروری اشتغال دارند، غلات از مهمترین محصولات زراعی این ناحیه است. بافتن فرش، گلیم، جاجیم در بین روستائیان رواج دارد.

بنظر گروهی از آغاز نام این شهر "اورا" بوده است، ولی چون پشگین گرجی حاکم آنجا شد. شهر بنام او معروف شد و بعدها پشگین به میشکین تغییر یافت. ولی به نظر نگارنده نام اصلی این شهر "خیابو" است که به معنی پرز و خواب فرش است. این مناطق در گذشته از مراکز عمده قالی آذربایجان بوده است و نام فعلی میشکین نیز نه تغییر یافته پشگین است بلکه از لغت ترکی "موشوک" گربه‌ای که آنرا به عربی هره و سنور نامند، گرفته شده است، چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی هیچ ارتباطی با پشگین گرجی ندارد. معنی دیگر خیابو، راه عریض است و خیابوان یا خیابان نیز از همین ریشه می‌باشد. در حوالی مشکین که میان کوه ساوالان و دشت حاصلخیز موغان قرار گرفته، احتمالاً شهری وجود داشته است. در حدود سال ۱۳۴۰ ه.ش، سنگ نوشته‌ای به خط پهلوی در نزدیک مشکین کشف گردید. این کتیبه در زمان سلطنت شاپور (احتمالاً شاپور

دوم) و به مناسبت بقای قلعه‌ای که ساختنش شش سال طول کشیده، بر صخره‌ای کنده شده است و این خود عظمت و بزرگی قلعه مورد نظر را می‌رساند.

از آثار تاریخی مشکین شهر می‌توان: قلعه آرشینق (آرشه) و شیخ حیدر و سنگ نبشته شاپور دوم ساسانی را نام برد.

شهرستان مشکین در سال ۱۳۶۵ ه.ش. دارای یک بخش، یک شهر، سه دهستان و ۳۲۶ آبادی بوده است.

شهر مشکین در سال ۱۳۸۰ از ۵۹۶۲۴ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۶۸۵۶۰ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۸)

خلخال (هئروباد ، خالخال)

شهرستان خلخال در جنوب شرقی آذربایجان قرار دارد. از شمال به شهرستان اردبیل، از شرق به ارتفاعات تالش، از جنوب به شهرستان زنجان و از غرب به شهرستان میانه محدود است.

خلخال در ۳۷ درجه و ۲۶ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۱۱ دقیقه طول شرقی و در فاصله ۳۳۹ کیلومتری تبریز و ۱۷۵۰ متری از سطح دریا واقع شده است. ارتفاعات "باجیلار" در بخش سنجد حد فاصل بین این شهرستان با میانه است. زمستان‌های خلخال سرد و تابستان‌های آن معتدل است. رطوبت دریای مازندران در خلخال سبب سردی هوا می‌شود.

رودهای این شهرستان از جمله امام رود از شاخه‌های قیزیل اوزن می‌باشند. آب معدنی "خلخال سویی" بین خلخال و بخش سنجد از آب‌های مهم استان بشمار می‌رود. گندم و جو از محصولات عمده کشاورزی این شهرستان است.

یاقوت حموی گوید: "خلخال شهریست در مشرق آذربایجان نزدیک گیلان و مزارع و آبادی آن بیشتر در وسط کوه‌های بلند قرار دارد ... و در این ولایت قلاعی است که مردمان در هنگام حمله مغول به آنجا عزیمت می‌کرده‌اند."

حمداله مستوفی نیز می‌نویسد: "... بعد از خرابی فیروز آباد (اردبیل) خلخال حاکم نشین شد ... " و این مطلب در معجم البلدان نیز نوشته شده است.

خلخال رویهم رفته منطقه‌ای کوهستانی است، رشته جبال تالش در شرق، بزغوش در غرب، قراول داغ در جنوب آن قرار دارند. کوهستان جنگلی و مرتفع تالش در شرق خلخال از شمال به جنوب کشیده شده و در حکم سدی ما بین دریای خزر و استان گیلان و آذربایجان است.

بواسطه وجود کوه‌های حصارى شکل، راه‌های ارتباطی خلخال بسیار صعب‌المبور می‌باشد. مهمترین گردنه خلخال به نام گردنه "ناو" مشهور است که در مسیر جاده

ارتباطی خلخال به هشتپر و اسالم واقع شده و از داخل جنگل‌های تالش به جاده رشت به آستارا متصل می‌سازد.

رودهای قیزیل اوزن، شاهرود، کیوی و سنگ‌آباد در خلخال جریان دارند. جنگلهای این منطقه حدود ۱۰۵۰۰۰ هکتار و گونه‌های مهم درختان آن: کاج، سرو (شام)، بلوط، مسمه‌رز است. اراضی زیر کشت شهرستان خلخال از نظر زراعی ۹۱۷۷۸ هکتار است.

خلخال بطور کلی از مناطق کشاورزی و باغداری آذربایجان است و شغل عمده مردم روستاها کشاورزی و دامداری و باغداری است.

بافت پارچه‌های شال از پشم اعلا و مرغوب که بنام "شالی" معروف است از زمان‌های گذشته جزئی از صنایع دستی خلخال است. در روستاهای خلخال علاوه بر گلیم و جاجیم بافی تعدادی از روستائیان به قالی‌بافی نیز اقدام می‌کنند.

در خلخال صنایع بزرگ وجود ندارد. از نظر توزیع جغرافیایی صنایع کوچک، شهرستان خلخال از کل استان در سطح بسیار پائینی وجود دارد.

در خلخال معادن قابل توجهی چون: زغال سنگ، گوگرد، سنگ مرمر و مس وجود دارد.

جمعیت خلخال در سال ۱۳۸۰ ه. ش، ۴۳۰۱ نفر و در سال ۱۳۸۴ نیز ۴۸۳۲۳ نفر بوده است. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۸)

نقده (سولدوز)

سولدوز یا نقده در ۲۲ دقیقه و ۴۵ درجه طول شرقی و ۵۷ دقیقه و ۳۶ درجه عرض شمالی در جنوب غربی آذربایجان غربی قرار گرفته است. وسعت این شهرستان حدود دو هزار کیلومتر مربع بوده، از شمال به شهرستان ارومیه، از شرق به دریاچه ارومیه و شهرستان‌های مهاباد و میاندوآب، از جنوب به شهرستان پیرانشهر و از غرب به مرز ایران و عراق محدود است.

شهر نقده مرکز این شهرستان با وسعتی در حدود ۴/۶ کیلومتر مربع در ۱۲۰ کیلومتری ارومیه واقع شده است. ارتفاعش از سطح دریا ۱۳۳۰ متر می‌باشد.

شهر از نظر ساختمانی و سیمای ظاهری، به دو بخش قدیمی و جدید تقسیم می‌شود: قسمت قدیمی شهر در دامنه تپه وسط شهر قرار گرفته است که به "تپه باشی" یا "کُزهنه قه‌له" مشهور است. منبع آب شهر که در سال ۱۳۴۲ احداث گردیده در این قسمت و بالای تپه و در داخل پارک شهر (قالاباشی) قرار دارد.

بخش جدید در اطراف تپه واقع شده و با گسترش روز افزون در جلگه نقده پیش می‌رود.

در تقسیم‌بندی اجتماعی نیز به سبب سکونت جمعی از اکراد، شهر به دو قسمت ترک‌نشین، و کرد نشین (فقط در ضلع جنوبی ساکن می‌باشند)، تقسیم می‌شود.

نقده در قدیم بعنوان ده یا قصبه‌ای مرزی بوده و شهرستان فعلی نقده تا سال ۱۳۳۷ ه.ش، تحت عنوان "بخش سولدوز" جزو بخش‌های تابعه شهرستان ارومیه محسوب می‌شد و بعد از تاریخ مذکور به شهرستان سولدوز تبدیل شد. (۱۳۴۶ ه.ش)

کوه‌های شهرستان سولدوز عبارتند از:

سولطان یاغیب، (درباره وجه تسمیه این کوه دو روایت وجود دارد: یکی اینکه از نام سلطان یعقوب از سلاطین آق‌قویونلو در آذربایجان گرفته شده و دیگر اینکه از نام سید سولطان یاغیب مدفون در بالای این کوه گرفته شده است)، فیرنگی داغ به ارتفاع ۸۰۰ متر

در جنوب و نیز مهدی‌خان داغی که نام خود را از نام یکی از رؤسای ایل قاراپاق و از پسران نقی‌خان ائلخان ائل بورچالی گرفته است.

رودهای شهرستان نقده عبارتند از: گادار یا گندارچایی در شمال که به مرداب می‌ریزد. حسنلی گزولو به ژرفای ۳ متر و مساحت تقریبی به نیم کیلومتر مربع، و دریاچه یادگارلو به عمق یک متر و مساحت شصدهزار مترمربع در این شهرستان واقع‌اند. آب و هوای این شهرستان به علت مجاورت با دریاچه ارومیه معتدل و مرطوب است.

"نقده" در فرهنگ لغت، به معنی مليله دوزی و زیباکاری بر روی پرده‌ها و پارچه‌هاست.

شهرستان نقده به لحاظ اینکه در نزدیکی مرز ایران و عراق و بین شهرهای اوشنو، پیرانشهر، ساوجبلاغ و ارومیه واقع شده است، بعنوان تقریباً یک شهر مرزی حساس و کلیدی شناخته می‌شود. حتی در جریان جنگ تحمیلی ایران و عراق، نقده تأمین‌کننده نیازهای تدارکاتی جبهه شمالغرب و حاج عمران بوده است.

می‌توان گفت سیمای عمومی نقده، پس از دوران سوم زمین‌شناسی شکل گرفته است و بنا به شواهد طبیعی و کشف فسیل‌های جانوری و گیاهی در دامنه کوه‌های "لاواشلی" (جنوب غربی نقده) این منطقه در ۵۰۰ میلیون سال قبل در زیر آب قرار داشته است.

از طرفی وجود تپه "حاجی فیروز" در هشت کیلومتری شمال شرقی نقده حاکی از زیست و اسکان انسانها و اقوام دوران ابتدائی و شروع عصر سنگی در منطقه می‌باشد و تپه مذکور یکی از قدیمی‌ترین تپه‌های باستانی نه تنها آذربایجان بلکه ایران و جهان محسوب می‌شود. با این حال مهمترین مشخصه تاریخ باستان منطقه نقده، تپه حسنلو و بیش از ۵۵ تپه باستان بزرگ و کوچک دیگر است که در پهنه جلگه نقده جای گرفته‌اند.

تپه حسنلو بدنبال حفاری‌های علمی صورت گرفته نشان می‌دهد که دارای ده دوره متمایز اسکان بوده است. دوره دهم آن ۹۰۰۰ سال قدمت دارد و بنا به عقیده رابرت دایسون (سرپرست هیئت حفاری) دوره اولیه به ادوار پس از اسلام و قدمت دوره‌های

بعدی تپه تا شش هزار سال می‌رسد و آثار بناهای ویرانه فعلی (دوره چهارم سکونت) تپه حسنلو که در اثر حفاری‌های سالهای ۱۳۳۶ الی ۱۳۵۴ یافت شده متعلق به قوم ماننا بوده و به ۱۳۰۰ تا ۶۵۰ سال پیش از میلاد بر می‌گردد.

با استفاده از اسناد و منابع موجود می‌توان بیان کرد: نقده بعد از انهدام تمدن ماننا، بتصرف قوای آشور در آمد و در ادوار مختلف تاریخی این سرزمین تحت نفوذ: طوایف بومی ایران از قبیل لولوبی، گیلزان، هوری، سکا، مادها، و سپس پارتها، ساسانیان و اعراب قرار گرفت و در ادوار بعد از اسلام، بازم اقوام دیگر ترک زبان چون غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و ...) در آن ساکن شدند و منطقه بعدها تحت تسلط مغول درآمد و در ازمنه‌های بعدی، ائلخانلار "آق‌قویونلو"، طوایف افشار اورمی و مقدم مراغه روستاهایی در نقده بوجود آوردند. در دو سده اخیر ایل قارا پاپاخ در آن سکنی گزیدند.

و از دوره هجوم مغول به آذربایجان و دوره قاجار طبق اسناد موجود از آن بنام سولدوز و در دوره متأخر نیز از آن بعنوان یکی از ولایات اربعه یاد می‌شود که این ولایات عبارت بودند از: ارومیه، خوی، سلماس و سولدوز.

در کتاب "تاریخ ایران از دوره باستان تا سده هجدهم" آمده است که: "غازان خان نواحی جنوبی دریاچه ارومیه را بصورت اقطاع به قبیله سولدوز یا "سلدوس" واگذار کرد." و احتمالاً کلمه سولدوز از نام همان قبیله گرفته شده باشد.

در لغت‌نامه دهخدا هم در شرح کلمه و لغت سولدوز عنوان شده که سولدوز از نام امیر چوپان سلدوز یکی از امرای بسیار مهم دوره غازان خان گرفته شده و پایه و حیثیت او به حدی بود که اولجایتو در بستر مرگ، پسر خود ابوسعید را به او سپرده بود.

سولدوز منطقه‌ای تقریباً کوهستانی است، با اینحال ارتفاع کوههای آن چندان زیاد نیست و غیر از کوه‌های سلطان یاغیب و فیرنگی داغ و مهدی‌خان داغی که قبلاً از آنها یاد کردیم، کوه‌های: باباحسن داغی با ارتفاع ۲۰۰۰ متر، "ساری داش" در شرق منطقه، "مه‌ی‌بندداغلاری" در شرق منطقه که حاوی ذخایر سنگ آهن و مرمر است، کوه‌های "لاواشلی" با معادن سنگ‌های رسوبی در شمالغرب و "خان توووز" در شمال سولدوز در نزدیکی دریاچه ارومیه، از کوه‌های دیگر سولدوز است.

"گادار چایی" تنها رود دائمی سولدوز است. این رود نقش مهمی در آبیاری زمین‌های اطراف خود دارد. "گادار" در زبان ترکی به معنی پرخیز و برکت است و برخی هم معتقدند: این کلمه در اصل "گئدر" به معنی جاری و روان بوده است. این رود که از کوه‌های اوشنو سرچشمه می‌گیرد، منطقه آبیگری آن ۱۹۰ کیلومتر است و طول آن تقریباً به ۱۰۰ کیلومتر می‌رسد.



حسنلی جامی

گلوان چایی (بالیخچی چای)، گرگول چای، مہمہ‌دشاه‌چایی که از کوه‌های جنوب شرقی سرچشمه می‌گیرند و به گادار چایی می‌ریزند و فصلی می‌باشند از رودهای دیگر منطقه سولدوز به حساب می‌آیند.

از چشمه‌های سولدوز: چشمه روستای "شیخ معروف" در ضلع جنوبی که چشمه‌ایست معدنی و مؤثر برای درمان برخی بیماریهای پوستی، "یئددی گؤز" در

نزدیکی روستای گوز ایران در ۲ کیلومتری جنوب شرقی نقده و در دامنه کوه‌های سولطان یاغیب قرار گرفته و از تفریحگاه‌های منطقه بشمار می‌آید، قابل ذکر می‌باشند.

اسامی محلی بعضی از پرندگان "حسنلی گؤل" یا تالاب حسنلو چنین است: یاشیل باش، آنقوت، سونابورا، باغری قارا، قیجی قویروق، جوماربالا، جوره‌اؤرک، گوله‌بن، قاشقاتویوخ، ارسین بوغاز، آلاتینچه، دورنا، قارانا، ساری کؤینک، جوماغان، پالخان و ... به سبب تپه واقع شده در ضلع شرقی دهکده حسنلو، این تپه باستانی به تپه حسنلو معروف شده است.

آثار مشکوفه از تپه حسنلو را می‌توان به شرح زیر بر شمرد:

شیر خوابیده از برنز (موزه لور پاریس)، شیر خوابیده از برنز (موزه تهران)، گوشواره به شکل انگور و گردنبندی از طلا (موزه تهران)، تندیس‌هایی از حیوانات خیالی، اسب بالدار، سه پایه‌های آهنی و سفالی با نقوش حیوانات، النگوهای مفرغی، گردنبندها، پیشانی‌بند و دهنه اسب و ...

آثار باستانی زیادی در تپه و روستای حسنلو کشف شده است. قبرهای سنگی، سفال‌های زیادی مانند قوری و جام‌ها و ظروف دیگر با نقش‌های زیبا یافت شده است و این آثار مربوط به ۷۰۰ سال پیش از میلاد است.

ایل قره‌پاپاق در زمان فتح‌المیشاه قاجار از قفقاز باین ناحیه مراجعت کرده و به کشت گندم و برنج و پرورش درختان میوه پرداختند.

هر هفته بازار محلی بنام "جومابازاری" در روز جمعه در ضلع جنوب غربی نقده و در کنار روستای "چیانا" بر پا می‌شود که با توجه به اقتصاد کشاورزی و دامی منطقه، اغلب روستائیان، کشاورزان و دامداران انواع تولیدات خود را در آنجا عرضه نموده، نیازهای روزمره خود را از این بازار هفتگی تهیه می‌کنند. مشابه این بازار به نام "ممد یار بازاری" یا جوما آخشامی بازاری" در روزهای پنجشنبه هر هفته در ضلع غربی شهر محمدیار تشکیل می‌شود. این بازارهای هفتگی از رونق خاصی برخوردارند.

ایل سولدوز بدین سبب به "قاراپاپاق" (کلاه سیاه) مشهور شده‌اند که کلاه‌های بلند سیاه‌رنگی از پوست بره بر سر خود می‌گذاشتند و این نامگذاری در خاک عثمانی توسط

ترکان عثمانی صورت گرفته است و گرنه نام این ایل قبلاً بورچالی "یا" "بوزچولو" بوده است، چنانکه در تاریخ جنگ‌های ایران و روس از ایل قاراپاق به عنوان ایل بوزچلو یاد شده است. جان احمدلی، ناغی خانی (نقی خانی)، سارال، شمس‌الدینلی، عربلی، تهرکه‌ون (ترکاون)، چاخیرلی، اولاشدی (به معنی رسیدن و واصل شدن) از طوایف این ایل ترک نژاد می‌باشند.

شهر نقده در سال ۱۳۸۰ از ۶۷۷۷۴ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۶۹۹۲۳ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۱)

سلماس (سالماس)

شهر سلماس از شمال شرقی به دریاچه ارومیه، از جنوب غربی به شهرستان خوی، از غرب به ترکیه و از جنوب به ارومیه محدود است.

در اردیبهشت ماه ۱۳۰۹، زلزله شدیدی در سلماس و اطراف آن رویداد که اغلب آبادی‌های آن را ویران و با خاک یکسان کرده و عده‌ای در این زلزله از بین رفتند و تلفات زیادی به بار آمد.

پس از آن زلزله محل سلماس را در جای دیگری بنام دیلمقان بنا کردند و از آن تاریخ تا انقلاب اسلامی بنام شاهپور خوانده شد.

ابن فقیه در سده سوم هجری از سلماس نام برده و بازار و مسجد سنگی آنرا ستوده است. اهالی سلماس روشنفکر و زحمتکش هستند.

مختصات جغرافیائی سلماس بشرح زیر است:

۴۴ درجه و ۴۶ دقیقه و ۴۰ ثانیه طول شرقی، ۳۸ درجه و ۱۱ دقیقه عرض شمالی و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۴۳۰ متر می‌باشد.

در سلماس بقایائی از آثار اورارتویی وجود دارد، از آن جمله بناهای خالدی (اورارتویی) بر تپه زنجیر قلعه که بوسیله کرپورتر کشف گردیده است.

ادوین رایت، سلماس را محل شهر "اولهو" یکی از شهرهای بزرگ استان اورارتویی سانگی بوتو دانسته است که در سده هشتم پیش از میلاد این شهر آباد در جریان لشکرکشی سارگن دوم پادشاه آشور ویران گردید. باز به نظر او، ناحیه‌ای که رومیان به جهت آبادانش "چیلیاکوموس" (هزار ده) خوانده‌اند، همین ناحیه و دره سلماس بوده است.

در نزدیکی سلماس نقش‌هایی بر صخره‌های کوهی بنام صورت داغلی در اوایل دوران سلطنت ساسانیان کنده شده و اکنون باقیست.

لازم به تذکر است که سلماس در دوره اشکانیان و ساسانیان جزو ایالت پسرمینا بوده است که به آتورپاتکان تعلق داشته است.

سلماس در گذشته یکی از روستاهای مستعد بود و مرکز ارتباطی برتری داشته است و با گسترش مبادلات بازرگانی و بازارهای هفتگی و جذب خدمات بصورت شهر درآمده بارها در این شهر زلزله روی داده و ساکنان دیلمقان در محل فعلی شهر که یکی از شاخه‌های رودخانه‌ی زولا بنام آرزین از کنار آن می‌گذشت اسکان داده شدند. نقشه شهر جدید سلماس شطرنجی و بسیار جالب است.

از حفاریهای بدست آمده از تپه تیان قدمست سلماس (دیلمقان) به زمان مادها می‌رسد. در زمان هخامنشیان آنرا زاروند می‌گفتند. در زمان اشکانیان یکی از ایالت‌های حایل بین امپراتوری اشکانی و امپراتوری روم بود. در پیرچاووش داغی، بر سر راه ارومیه - سلماس (نزدیک روستای خان تختی) یادگاری از سلسله ساسانیان باقی است. این اثر دو نفر سوار را نشان می‌دهد که یکی خود اردشیر و دیگر پسرش شاهپور است و در جلو هر یک پیاده‌ای ایستاده است.

سلماس در سده ۴ ه.ق، دارای بازار خوب و مسجدی از سنگ بوده است: یاقوت حموی می‌گوید: در سده هفت هجری قسمت عمده شهر خراب شد ولی یک سده بعد علی شاه وزیر غازان آنرا بنا کرد.

اقتصاد شهرستان سلماس مبتنی بر کشاورزی و دامپروری است.

شهرستان سلماس در سال ۱۳۶۵ ه.ش، دارای یک بخش، دو شهر، هشت دهستان با یکصد و شصت و پنج آبادی بود.

در نزهه‌القلوب، سلماس از اقلیم چهارم و دور بارویش هشت هزار گام و حقوق دیوانیش سی و نه هزار و دویست دینار قید شده است.

سلماس مساحتی در حدود ۲۸۹۲ کیلومترمربع دارد.

از ناهمواریهای مهم سلماس می‌توان به کوه‌های: هراویل (اره‌ویل)، ساری چیچک، یونجالیق در مرز ایران ترکیه (علائم مرزی دو کشور در خط‌الرأس آنهاست)، و کوه نیای به بلندی ۳۱۰۰ متر در ۲۴ کیلومتری سلماس اشاره نمود. پیروبان، هوده، قارنی پاریق، پالان توکن، قاباق تپه، کئچل داغ، آوقان داغ، چیمن‌لر، عیان، انب از کوه‌های دیگر سلماس است



زولاچای

از رودخانه‌های سلماس هم: رود زولا، که از کوه‌های مرزی سرچشمه می‌گیرد و پس از الحاق به آب چشمه سارها از جنوب سلماس گذشته به دهستان لکستان سرازیر می‌شود. و رود زرین دره، که از کوه‌های مرکزی شیتال جدا شده، پس از سیراب کردن مزارع تازه شهر به رود زولا می‌ریزد.

آثار بدست آمده از تپه تپان (تبان)، قدمت سلماس (دپلمقان) را به زمان مادها می‌رساند.

سلماس به سبب وضعیت تکتونیکی ویژه‌اش جوان بوده و فعالیت‌های نئوتکتونیکی آن هنوز هم دوام دارد و آب‌های معدنی سلماس: ایستی سو، دثریک، صدقیان، میناس، ناشی از این مسأله می‌باشد.

در تمام فصول سال بویژه فصل تابستان، نوعی باد خنک از سمت شمال می‌وزد که در سلماس به "خوی یثلی" (باد خوی) مشهور است و در ارومیه هم به "سلماس یثلی" (باد سلماس) مشهور است.

در رابطه با وجه تسمیه‌های سلماس نظریات زیر وجود دارد:

گروهی می‌گویند در روزگاران قدیم فردی بنام "سلیم" حاکم سلماس بوده و دین مسیح داشت و مدت‌ها در برابر قشون عثمانی مقاومت می‌کند سرانجام دستگیر می‌شود و فرمانده قشون به ترکی فرمان به آویزان کردن سلیم می‌دهد: "سلیمی آس"، از آن زمان به بعد نام این شهر "سلیم آس" یا همان "سالماس" می‌شود. اما این نظر اشتباهی است محض، چون در سالهای ۱۹ تا ۲۰ هجری نام سلماس بعنوان شهری که مالیات آن به بیت‌المال موصل ریخته می‌شده ثبت است و در آن نه دولت عثمانی وجود داشت و نه تاریخ سلماس، پس ساخته ذهن عوام است.

گروهی هم چون اعتماد السلطنه نام شهر سلماس را مشتق از نام پادشاه آشور "سلماسار" (سلمنصر) سوم پس از تصرف آتروپاتان، قلعه‌ای در سرحد آتروپاتان و ارمن بنام خویش نهاد و در آنجا ساخلوی دائمی دایر کرد و اسم قلعه از کثرت استعمال از سالماسار به سالماس تبدیل شد. این وجه تسمیه هم باین دلیل که هیچ ملتی نام دشمن را بر روی شهر خود نمی‌گذارد و در تاریخ سلماس از استقرار آشوری‌های سلطه‌گر در زمان اورارتوها در آذربایجان نشانی نیست، دور از واقعیت تشخیص داده می‌شود.

عده‌ای هم نام سلماس را مشتق از فعل ترکی سالماق می‌دانند.

پاره‌ای هم نام سلماس را مشتق از نام سلم پسر فریدون اساطیری می‌دانند. در حالیکه بر طبق همان اساطیر بخش روم از آن سلم بوده و در هیچ دوره‌ای از تاریخ باستان سلماس در اختیار روم قرار نگرفته است.

بعضی هم سلماس را مشتق از کلمه ترکی "سولماز" می‌دانند زیرا که سلماس در

طی قرون و اعصار علیرغم حوادث دردناک به حیات خود دوام بخشیده است.

و سرانجام معقولتر و علمی‌تر اینکه سلماس را اشتقاقی از کلمه "آس" یا "آز"

بدانیم و ما این کلمه (اس یا آز = آذ) را در اسامی خاصی چون: آستارا، آس پاروخان،

سیواس، خزر (آذر = هازر = خازر = خزر)، میناس نیز مشاهده می‌کنیم. آس یا آز هم نام

یکی از اقوام باستانی و مشهور ترک می‌باشد. و در کتیبه‌های باستانی ترکان مانند

کتیبه‌های: اورخون، گول تیگین به کرات به نام آس‌ها اشاره شده است. بانظری به

مندرجات سنگ مزار کول تیگین و نوشته قربان مراغه‌لی کلمه آزر (آذر = آسر) به معنی خوش نیت، شاد، خوش طالع (الهه شادمانی و الهه محبت) می‌باشد و اگر جزء اول کلمه سلماس یعنی سالم و سلم را نیز از مصدر ترکی "سالماق" به معنی انداختن بپذیریم، سلماس را باید به معنی "الهه شادی بخش" یا "الهه محبت ده" تعبیر و تفسیر نمود.

شهر سلماس در سال ۱۳۸۰ از ۷۳۶۷۶ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۸۰۶۵۷ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۱)

منبع:

۱ - برگرفته از: تاریخ و جغرافیای آذربایجان، پرویز یکانی زارع، ج ۲، صص ۱۵۴۲ - ۱۵۳۸

۲ - سلماس در مسیر تاریخ، توحید ملک زاده، ۱۳۷۸، بطور پراکنده.

سراب (سروو)

شهرستان سراب (یا سروو) با مساحتی حدود ۲۸۶۶ کیلومترمربع در مرکز آذربایجان شرقی واقع شده است. از شرق به شهرستان اردبیل و گردنه "صائین" (صاین)، از شمال به شهرستان مشکین و ارتفاعات ساوالان، از جنوب به شهرستان میانه و کوههای بوزغوش (بوزغوش)، و از غرب به شهرستان تبریز محدود است.

سراب در ۳۷ درجه و ده دقیقه و ۱۰ ثانیه عرض شمالی و ۴۷ درجه و ۳۲ دقیقه و ۱۵ ثانیه طول شرقی واقع شده و ارتفاعش از سطح دریا ۱۶۸۰ متر و فاصله‌اش تا تهران ۶۳۸ و تا تبریز ۱۲۴ کیلومتر است.

مهمترین رودهای سراب عبارتند از: پشوو چای، نسویون چای که از دامنه‌های جنوبی ساوالان سرچشمه می‌گیرد، وانقا چای که از دامنه‌های شمالغربی بوزغوش سرچشمه می‌گیرد.

سراب از نواحی معروف آذربایجان در زمینه‌های اقتصاد کشاورزی و دامداری است. این ناحیه به سبب واقع شدن در جلگه‌ی هموار و با خاک غنی و آب فراوان از مراکز پرورش دام است و گاو نژاد سرابی معروفیت خاصی دارد.

مورخان، سراب را بنام "سراه" و "سراو" ذکر کرده‌اند.

از وقایع مهم تاریخی سراب می‌توان ملاقات بابک خرم‌دین با شبلی‌بن مشن، جنگ امیر و هسودان با ترکان غز در سده پنجم هجری و ویرانی سراب توسط مغول‌ها در ۶۱۷ ه.ق را یاد کرد.

از بناهای تاریخی شهر سراب، مسجد جامع است که تاریخ بنای آن به دوره خلافت عمر بن خطاب می‌رسد.

محصولات عمده سراب، غلات، بزرک و حبوبات است. غلات و روغن بزرک از اقلام مهم صادراتی سراب است.

سراب از دو بخش مرکزی و مهربان تشکیل گردیده است.

سراب از جمله مناطقی است که از دیرباز مسکون بوده است. وجود کتیبه‌های اورارتویی در رازلیق و نشینان واقع در حومه سراب شاهی است بر این ادعا. گذشتن یکی از شاهراههای پروتق تجارتی خاصه خاور نزدیک و میانه یعنی جاده ابریشم از این ناحیه را می‌توان یکی از عوامل ایجاد زمینه مساعد برای پدید آمدن شهر در این ناحیه دانست، بخصوص که این راه از طریق فیروزآباد (اردبیل) و خلخال به این ناحیه می‌رسیده و در همینجا دو شاخه می‌شده است. یکی از طریق اردبیل به بردعه و از آنجا به قفقاز و ماورای قفقاز و نیز ارمنستان و کناره‌های دریای سیاه (قره‌ده‌نیز) و ... می‌رفت، دیگری به سوی تبریز ادامه می‌یافت. گذرگاههای نیر و شاهین واقع در بین اردبیل و سراب از نظر اقتصادی و استراتژیکی دارای اهمیت ویژه‌ای بوده است و باید ادعا نمود که این گذرگاهها دارای اهمیت مشابه با گذرگاههای دربند و داریال در قفقاز را دارا می‌باشند.

در آثار پیش از اسلام به نام این شهر برخورد نشده است، اما در بعد از اسلام نام این شهر بصورت: سرات (سراه)، سراه، سراو و سراب ثبت گردیده است. یاقوت حموی، این شهر را "سه روو" (سرو) ذکر کرده است که همان لفظ ترکی است.

کتیبه سنگی نشست اوغلو و دیزج رازلیق، از اهمیتی که اورارتوها برای این منطقه قایل بوده‌اند خبر می‌دهند. اما معلوم نیست که شهرهای منقور در کتیبه‌ها در کجا واقع شده‌اند، مسلماً این شهرها از مراکز مهم سوق‌الجیشی و ثروتمند آن روزگار بوده‌اند. تاریخ سراب با تاریخ اهر در زمانهای بسیار قدیم (زمان اورارتوها) بهم آمیخته است. در سال ۶۸۳ "قورولتای مغولان" (شورای مغولان) به امر ارغون خان در حوالی گردنه صابین تشکیل شد.

شاه اسماعیل صفوی اول (۹۰۷ - ۹۳۰ ه.ق) در روز دوشنبه ۱۹ رجب در سراب به یک مرض ناگهانی و لاعلاج درگذشت. برخی را عقیده بر این است که شاه اسماعیل به سبب ناکامی در جنگ چالدران دق مرگ شد.

چهره عمومی این بخش توسط دو رشته کوه ساوالان و نرمیق در شمال، و بوزغوش در جنوب و پیوستن بوزغوش توسط ارتفاعات ایلانجوق به ساوالان در شرق شکل گرفته است.

مهمترین رودهای این شهرستان عبارتند از: بستو، پسلر، نسویون، آجی چای، سراو چای، رازلیق، جلدۀ باخان، شریبان، کیچیک چای، کاظم چای.

بطوریکه گفتیم سراب یکی از مهمترین مراکز پرورش گاو بومی از نژاد سرابی است و لبنیات و فرآورده‌های دامی، بخصوص روغن حیوانی آن مشهور است.

گاو بومی سراب از نظر سازش با محیط، سهل بودن شرایط نگهداری، مقاومت در برابر امراض و قناعت در تغذیه و طول عمر اقتصادی، یکی از دامهای نمونه نه تنها آذربایجان بلکه ایران است. در حال حاضر ایستگاه دامپروری سراب واقع در ده کیلومتری شهر، در زمینه سلکسیون (انتخاب نژاد اصلح و برتر) و اصلاح نژاد گاو بومی فعالیت چشمگیری دارد.

از صنایع دستی سراب می‌توان به قالیچه و کناره‌های بسیار بادوام و خوش نقش و نگار و خوش رنگ آن اشاره نمود که معروف می‌باشد.

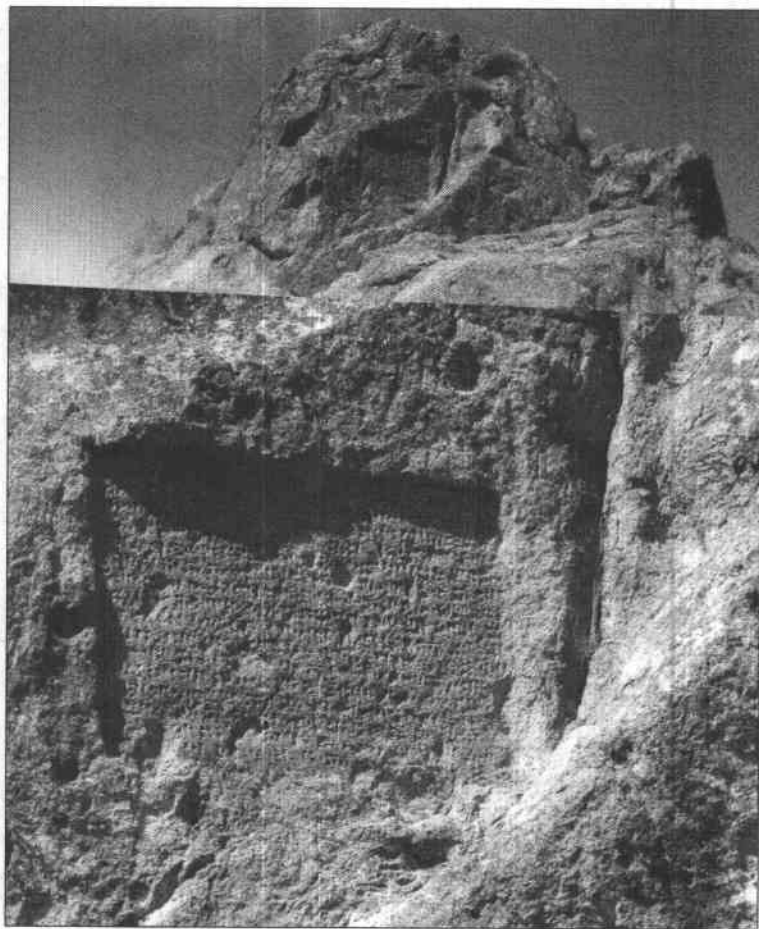
در روستاهای الله‌حق، آبرسی، سردها، شالقون، اسب فروشان (آت ساتان) و جلدۀ باخان چندین چشمه‌ی معدنی وجود دارد که از نظر اقتصادی قابل توجه است و مورد استفاده مردم منطقه می‌باشند.

آثار تاریخی سراب عبارتند از: چهارطاق آتشکده متعلق به دوره ساسانیان در روستای آغمیون، سنگ نبشته اورارتویی در رازلیق، مسجد جامع سراب متعلق به قرن نهم هجری، سنگ نبشته اورارتویی در نشست اوغلو، سنگ نبشته در قترخ قیزلار نشست اوغلو، تپه باستانی قلعه‌جوق، اشیای مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد، تپه باستانی ابرخان، تپه باستانی امامچال و قبور اطراف آن که اشیایی مربوط به دوره پارتها از آنها بدست آمده است.

کاروانسرای سنگی شاه عباس در گردنه صابین، مقبره مغولی اسب فروشان (آت ساتان) در شش کیلومتری شرق سراب از آثار دیگر این شهرستان است.

محلله‌های: حیدری‌ها و نعمتی‌ها از محلله‌های قدیمی و تاریخی سراب است که ریشه تاریخی و مذهبی آن مربوط به دوره صفویه می‌باشد.

شهر سراب در سال ۱۳۸۰ از ۳۷۹۸۹ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۳۸۸۵۷ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)



گرمی (گئرمی)

گرمی مرکز شهرستان موغان در ۴۸ درجه و ۳ دقیقه طول شرقی و ۳۹ درجه و یک دقیقه عرض شمالی واقع شده و ارتفاعش از سطح دریا ۱۱۰۰ متر می‌باشد.

گرمی از شمال محدود است به دشت موغان و بیله سوار، از جنوب به اردبیل و مشکین، از مشرق به جمهوری آذربایجان و از مغرب به بخش هوراند.

فاصله گرمی تا اردبیل ۹۷ کیلومتر بوده و مساحتی برابر ۲۱۲۲/۵ کیلومتر مربع را دارا می‌باشد. این شهر در سال ۱۳۵۵ ه.ش، از شهرستان مشکین جدا و به مرکزیت شهر موغان در آمد.

ارتفاعات خوروزلو مربوط به دوره میوسن که از غرب به شرق کشیده شده در شمالغرب گرمی و ارتفاعات موران در شرق آن قرار گرفته است.

آب و هوای گرمی در تابستانها گرم نامساعد و در زمستانها ملایم و مطبوع است و متوسط بارندگی سالانه‌اش ۳۰۰ میلیمتر است.

رودهای گرمی عبارتند از:

- گرمی چایی که از کوههای امیرکندی و برزند سرچشمه گرفته و از شهر گرمی می‌گذرند.

- بالها رود، برزند چای، سرحد چای که به دریای خزر می‌ریزند.

- حمزه خانلو به بالها رود می‌ریزد.

شهر گرمی در سال ۱۳۶۵ از سه دهستان (اوجا رود، برزند، انقوت) و تعداد ۳۲۹ آبادی تشکیل می‌شد که ۲۴ روستای آن خالی از جمعیت بود.

گرمی به سبب کمبود خدمات رفاهی، رواج کشاورزی سستی، محدود بودن زمین‌های زراعی، کمبود درآمد، فقدان امکانات معیشتی و نبودن صنایع متوسط و بزرگ، از جمله شهرهای مهاجر فرست محسوب می‌شود.

از نظر صنایع دستی، تولیدات این منطقه حائز اهمیت است. شال‌بافی در اوجارود و روستاهای تابعه آن رواج دارد و کالاهای بسیار مرغوبی به بازار مصرف عرضه می‌دارند.

ورنی یا گلیم ریز فرش‌نما در روستاهای اینجه‌لو تولید می‌شود که یکی از اصیلترین تولیدات صنعتی منطقه گرمی محسوب می‌شود.

قشیز قالاسی، حاجا تپه‌سی، آغاعلی تپه‌سی، مطلب تپه‌سی، اسلام تپه‌سی، ثیل سویی قالاسی که اکثراً مربوط به عصر اشکانی است، از جمله آثار تاریخی گرمی به حساب می‌آیند.

شهر گرمی در سال ۱۳۸۰ از ۳۱۲۸۵ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۳۳۸۷۱ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۸)

شبستر (ارونق و انزاب = گونئی)

محال ارونق و انزاب را که مجموعاً شبستر را تشکیل می‌دهند در "آذربایجان"، "گونئی" نامند که در شمالغربی تبریز واقع شده است. از طرف شمال بوسیله رشته کوه "میشوو" جدا شده و در غرب آن نواحی روستایی شهرستانهای خوی و سلماس قرار دارند و جنوب آنرا دریاچه ارومیه احاطه کرده است.

تنها رودی که از کوههای میشوو بنام "چای" جریان دارد، مزارع و باغات اغلب آبادیه‌ها را آبیاری می‌کند. از این رو حفر قنات در این محال از قدیم‌الایام معمول گشته است و عمق مادر چاهها در برخی نقاط آن حتی به ۱۲۰ متر نیز میرسد. کوههای میشوو داغی برای اهالی گونئی از نظر گله‌داری و پرورش زنبور عسل اهمیت حیاتی دارد. وجود بقایای آتشکده‌ها در قراء واقع در سمت جنوب گونئی، نشان از آبادانی این محال در ایام باستان را دارد.

"گونئی" بواسطه واقع شدن در سر راه تجارتنی تبریز - دارابوزان (طرابوزان) اهمیت و موقعیت بیشتری داشته و برخی از آبادیهای واقع در مسیر این راه آبادتر از امروز بوده است.

مرکز گونئی شبستر است که در ۶۰ کیلومتری تبریز واقع شده است. گونئی از پنج دهستان: تسوج - شرفخانه - خامنه - سیس - صوفیان و هفتاد روستا تشکیل شده است. گونئی، آثار تاریخی زیر را مالک است:

۱- مقبره عارف مشهور "شیخ محمود شبستری" (متوفی ۷۲۰ ه.ق) و استادش "بهاءالدین یعقوب شبستری".

۲- مسجد جامع شبستر که تاریخ بنایش معلوم نیست ولی تاریخ بازسازی آن ۹۹۸ ه.ق، می‌باشد. و مطابق نوشته کتیبه مرمری سردر مسجد، تعمیر آن در ایام سلطنت شاه تهماسب بنوسط حاج بایرام آقا ابن بابا الشبستری صورت گرفته است.

۳- مسجد جامع تسوج که در سال ۹۸۹ ه.ق تعمیر شده و تاریخ بنایش در دست نیست.

۴- مسجد یادگار شاه نسوج که تاریخ بنای آن در دست نیست.

شرفخانه بوسیله یک رشته راه آهن فرعی (شرفخانه - صوفیان) و خط کشتیرانی (شرفخانا - گولمانخانا)، تبریز و ارومیه را بهم مربوط می‌سازد. از این بندر هفته‌ای چند کشتی بین بنادر "گولمانخانا" و "دانالی" (پیش بندر مراغه) و حیدرآباد (پیش بندر میاندوآب) و هفته‌ای دو مرتبه قطار مسافربری از تبریز به شرفخانه و بالعکس رفت و آمد می‌کنند.

"حمداله مستوفی" در کتاب "نزه‌القلوب" خود (ص ۹۰، چاپ تهران، ۱۳۳۶ ه.ش) ضمن بیان اینکه تبریز هفت ناحیت دارد، راجع به ارونق چنین آورده است:

"چهارم ناحیت، ارونق در غرب شهر ... حاصل نیکو دارد از غله و انگور و میوه ... سی پاره دیه است و اکثر معظم که هر یک قصبه ایست چون سیسی و شبستر و وایقان و کوزه‌کنان و صوفیان و غیره."

مردم گوئی به سبب مسافرت بیشتر به خارج بویژه استانبول و جمهوری آذربایجان اغلب باسواد و روشنفکر و فرهنگ‌دوست می‌باشند. پیش از اینکه در این بخش مدارس اسلوب جدید دایر و نهضت فرهنگی آغاز گردد، در اکثر آبادیهای آن مکاتبی برای تعلیم اطفال وجود داشته است.

این بخش اشخاص بزرگ و شخصیت‌های ادبی و تاریخی چون شیخ محمود شبستری عارف و شاعر مشهور اوایل قرن هشتم، معجز شبستری شاعر انتقادی معاصر (مستوفی ۱۳۱۳ ه.ش)، شیخ محمد خیابانی و... را در دامان خود پرورده است، شاید کمتر بخشی در کشور پیدا شود که پیشرفت فرهنگی آن تا این حد قابل ملاحظه باشد.

در عصری که فرهنگ، مسیر ترقی را می‌پیمود و اکثریت مردم کشور به مدارس جدید و مربیان با شیوه‌های نوین آن بی‌توجه بوده و روی خوش‌نشان نمی‌دادند، گروهی از رادمردان روشنفکر گوئی با ذوق و علاقه سرشار، در تأسیس مدارس نوین و بکارگیری مربیان آشنا به علوم جدید، با فداکاری و از خودگذشتگی‌های شایان تقدیر، با تحمل مشقات و محرومیت‌های بی حد و حصر تعلیم و تربیت فرزندان گوئی را در ید پرکفایت خویش گرفتند و در یک کلام فرهنگ امروزی این سامان را پی افکندند. در سال ۱۳۲۴

ه.ق. به تبریز رفته و آقایان زنده یاد میرزا صالح تکمه‌داشی و میرزاتقی رضائی را به سمت آموزگاری استخدام و به شبستر می‌آورند. این مدرسه چنانکه از اعلان مندرج در شماره ۱۳۸ مورخه ۱۴ شعبان ۱۳۲۵ ه.ق. روزنامه انجمن تبریز برمیاید بنام "افتخار" نامیده شده است. ولی برابر نوشته جلد اول تاریخ فرهنگ آذربایجان (ص ۷۶) گویا در آن زمان تمام مدارس جدیدالتأسیس بنام "رشدیه" خوانده می‌شد، از این رو بنظر می‌رسد این مدرسه دو نام داشته که بعداً نام "افتخار" متروک و مدرسه بنام رشدیه نامیده شده است.

در شعبان ۱۳۲۶ ه.ق. زمانی که سواران عزوخان (عزت‌الله خان سالار ماکوئی) جهت سرکوبی مشروطه‌خواهان تبریز و یاری‌رساندن به سرداران محمدعلیشاه بطرف تبریز حرکت و از شبستر می‌گذرند، ضمن دستگیری چند تن از آزادیخواهان گوئی، سه نفر نامبرده را نیز به جرم وابستگی مدرسه به تشکیلات آزادیخواهان مورد تعقیب قرار دادند. در سال ۱۳۰۷ ه.ش، اهالی گوئی با تشویق زنده یاد میرزا علی معجز شبستری شاعر محل، به فکر تأسیس مدرسه دخترانه‌ای می‌افتند و روانشاد معجز شبستری شاعر ترکی گوی آذربایجان اشعار نغز و پرمعنی زیر را سرود:

تا مادر اطفال نخوانند و ندانند اطفال چنان مادر خر خر بچکانند

و به مقامات مربوطه فرستاد. در سال ۱۳۰۷ ه.ش اهالی شبستر یک نفر خانم باسواد باسم حاجیه وثوقی را استخدام به شبستر می‌آورند و مدرسه دخترانه را بطور غیررسمی دایر می‌کنند. در نتیجه فعالیت مداوم، در سال ۱۳۱۱ نیز موفق به کسب مجوز تأسیس یک باب مدرسه دخترانه از اداره معارف می‌شوند.

شهر شبستر در سال ۱۳۸۰ از ۱۰۵۹۷ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۱۱۵۰ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)

بوکان

بوکان در مشرق مهاباد و بر سر راه میاندوآب به سفر واقع شده است. درباره وجه تسمیه این شهر چنین گفته‌اند که گویا این محل در مسیر چند راه قرار داشته و اغلب روستائیان هنگام عروسی که عروسی را از یک ناحیه به ناحیه دیگری برده‌اند، از این روستا عبور می‌دادند و در پیرامون استخر آب آن به رقص و پایکوبی می‌پرداختند و از این جهت به بوکان (عروسان) شهرت پیدا کرده است ولی این اشتباه محض می‌باشد چه بوکان و چه بوکن نام خاقان گوی تورک‌ها بوده و دومین فرزند بومین خاقان بوده است.

بخش بوکان دو دهستان دارد:

دهستان بهی با وسعت ۱۱۳۶ کیلومترمربع، و دهستان آختاچی شرقی با وسعت ۵۵۵ کیلومترمربع.

بوکان دارای ۱۴۰ آبادی است و رودخانه تاتوئی (سیمینه رود) از بوکان می‌گذرد.

در مرکز شهر تپه‌های باستانی وجود دارد:

بخش بوکان با مساحتی حدود ۱۶۹۱ کیلومترمربع مساحت در شرق سویوق بولاغ و بر سر راه میاندوآب به سقیز واقع است و در ۳۵ کیلومتر سقز قرار گرفته است. شهر بوکان مرکز این بخش با وسعتی حدود ۴/۵ کیلومترمربع در ۲۱۳/۱ کیلومتری ارومیه بین ۳۶ درجه و ۳۲ دقیقه عرض شمالی و ۴۶ درجه و ۱۳ دقیقه طول شرقی قرار دارد.

شهر بوکان در سال ۱۳۸۰ از ۱۴۷۴۳۲ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۷۳۰۰۵ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۱)

چاراویماق یا قره‌آغاج

بخش چاراویماق تابع شهرستان هشترو و مرکز آن قره‌آغاج، در ۴۶ درجه و ۳۶ دقیقه طول شرقی و ۳۷ درجه و ۸ دقیقه عرض شمالی واقع شده، از شمال به سراسکند مرکز هشترو، از جنوب به بخش نکاب و از مشرق به بخش مرکز میانه و از مغرب به دهستان گادودول ملکان و بخش مرکزی مراغه محدود است و ارتفاعش از سطح دریا ۹۱۵ متر می‌باشد.

رود "قره‌نقو" حد فاصل هشترو و چاراویماق و خط آهن تبریز - تهران، مرز مشترک بین چاراویماق و هشترو را تشکیل می‌دهند. آخرین نقطه دهستان چاراویماق روستای آق‌طاق می‌باشد که در ۸۰ کیلومتری سراسکند قرار دارد.

چاراویماق به معنی چهار طایفه یا چهار قبیله که در زمانهای گذشته در این منطقه از هشترو ساکن بودند. از لغت ترکی اویماق به معنی تیره و قبیله و یورت و محال چنین پیداست که این قبایل چهارگانه ترک زبان در بخشی از آذربایجان از قدیم‌الایام دارای قدرت و نفوذ حاکمیت برخوردار بوده.

کوههای چاراویماق در جهت جنوب غربی به شمال شرقی کشیده شده و مهمترین آنها عبارتند از:

قوزوچی داغ با ارتفاع ۲۱۶۲ متر، آق‌داغ ۲۰۰۳ متر، اوچ‌ماز و ۲۴۸۸ متر، اؤکوز داغ ۲۴۱۳ متر، اربت داغ ۲۸۳۴ متر، گول‌دامان ۲۶۳۰ متر، خالا اوشاغی ۲۷۳۰ متر، کونبه‌زداغی ۲۰۳۵ متر، چیراغ مردان داغی ۲۱۶۷ متر.

از مهمترین رودهایش نیز می‌توان رودهایی چون: آیدوغموش با میزان آبدهی سالانه ۱۴ میلیون مترمکعب، قره‌آغاج چای، شور چای، سوغانچی چای، قوری چای، قوش قووان چای، یوخاری چای، حازیران چای، ظولم آواچای را ذکر نمود.

چار اویماق دارای سه دهستان بنامهای: یوخاری چار اویماق، آشاغی چار اویماق، و قوری چای است.

مرغوبیت غلات چاراویماق معروف است. در سالهای اخیر کشت دانه‌های روغنی و چغندر قند نیز مرسوم شده است و قسمتی از اراضی به احداث باغهای میوه اختصاص دارد. جاجیم، گلیم، قالیچه و قالی از صنایع دستی این بخش است.

شهر چاراویماق در سال ۱۳۸۰ از ۴۹۵۰ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۵۲۹۷ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)

بناب (بیناب، بیناو، بین ائو = مین ائو)

شهر بناب از دیرباز یکی از مراکز پیشرفته و با سابقه فرهنگی آذربایجان بوده است، و مؤسسات فرهنگی و مراکز آموزشی آن قابل توجه است. تأسیس ایستگاه رادیو و گشایش دانشگاه آزاد اسلامی در پیشرفت سطح فرهنگ بناب بی تأثیر نبوده است.

بخش بناب (میناب) بین شهر مراغه و بخش‌های ملکان، عجب‌شیر و ساحل شرقی دریاچه ارومیه و در مسیر جاده اصلی تبریز - مراغه و کردستان و آذربایجان غربی واقع شده، و خط آهن تبریز - تهران از شرق آن می‌گذرد. فاصله بناب - تبریز ۱۱۴ کیلومتر و تا مراغه ۱۹ کیلومتر است. ارتفاعش از سطح دریا ۱۳۰۰ متر و مساحتش ۸۱۳ کیلومتر مربع می‌باشد.

بناب پیش از حمله مغول بسیار آباد بوده است، در گورستانهای منطقه قره قوشون، در ارتفاعات جنوبی آن آثاری مربوط به قرون هشت و نه هجری بدست آمده است. بناب، از نقطه نظر سیاسی و تاریخی و اقتصادی همواره تحت تأثیر مراغه بوده است. "راولینسون" سیاح انگلیسی درباره بناب چنین می‌نویسد:

"بناب در ۱۲۵۲ ه.ق، حدود ۱۵۰۰ خانه داشت و در اطراف شهر تا مسافت بیش از یک فرسنگ، در همه سو باغات میوه و تاکستانهای فراوان دیده می‌شود به همین سبب در بناب، انگور فراوان بدست می‌آید و به تبریز صادر می‌شود. کوچه‌ها تمیز و جویهای آب روان و درختکاری‌ها منظم و خوش منظر، این شهر را تا اندازه‌ای شبیه شهر "خوی" می‌ساخت که بمقیده من، پاکیزه‌ترین و منظم‌ترین شهرهای ایران بود. در بناب بازار و چندین کاروانسرای بزرگ وجود داشت. این شهر از توابع مراغه محسوب می‌شود. همه ساله چهارهزار تومان به صندوق دولت مالیات می‌پرداخت و ۴۰۰ نفر سپاهی به ارتش آذربایجان می‌فرستاد. از ویژگیهای بناب، مثل دیگر شهرهای کنار دریاچه ارومیه، فراوانی آب بود. چندین پا در زیرزمین آب فراوان جریان داشت ...".

بناب در جلگه آبرفتی دامنه‌های کوهستانی سهند و صوفوچای و رسوبات ساحل دریاچه ارومیه بنا شده است، از این نظر دارای آب و هوای معتدل با تابستانهای نسبتاً گرم

و زمستان معتدل و مطبوع است.

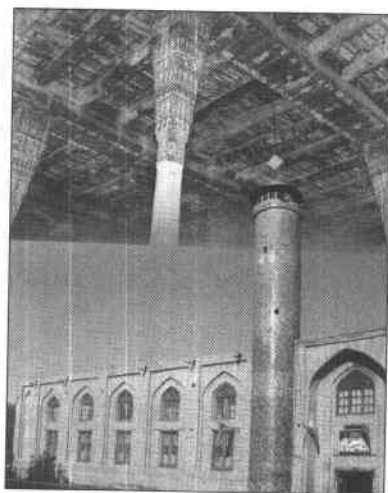
رودخانه مهم بناب، "صوفو" (صوفی) چای و شعبه آن مهرآباد است که از کوههای سهند بطرف دریاچه ارومیه جریان دارد.

بخش بناب معروفترین و آبادترین منطقه کشاورزی و دامپروری و باغداری شهرستان مراغه است. از نظر مسایل اقتصادی، تولید انگور مرغوب و صیفی جات و حبوبات، اقسام خشکبار بخصوص کشمش، سبزه، مغز بادام، گردو، برگه زردآلو قابل توجه است که جنبه صادراتی دارد. وجود کاروانسراها، راسته بازارها و میدین بزرگ نشانگر سابقه بسیار درخشان و شکوفایی اقتصاد این شهر در گذشته است. کارخانجات چندی نظیر: ریسندگی، بافندگی، قالیافی، پتوباقی، موازئیک سازی، برگه و سبزه خشک کنی نیز در بناب فعال هستند.

شهر بناب در سال ۱۳۸۰ از ۶۹۳۳۲ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۷۴۲۸۲ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)

معروفترین اثر تاریخی بناب مسجد مهرآباد مربوط به زمان شاه تهماسب اول صفوی

است.



شاهین دژ (صائین قلعه افشار، صایین قالا)

در کتاب "جغرافیای سیاسی ایران" به تصحیح آقای مهدی اکباتانی درباره شاهین دژ چنین آمده است:

شاهین دژ، در جنوب مراغه واقع شده و ناحیه‌ای کوهستانی و دارای قرای متعدد است و از شعب جسیغاتو مانند ساروق مشروب می‌شود. در این بلوک خرابه‌های شهر قدیم شیز (ناحیه‌ایست در آذربایجان که "زراوشت" پیغمبر محبوس از آنجاست - معجم البلدان) واقع شده که آنرا تخت سلیمان نامند، و در جنوب غربی این بلوک کوه "کرفتو" غارهای متعدد و معادن زرنیخ و سرب و گوگرد فراوان است. اهالی صایین قالا بیشتر به گله‌داری مشغولند و طوایف کرد نیز در آن سکنی دارند.

این بخش وسعتی برابر ۲۷۹۰ کیلومترمربع دارد. شهر صایین دژ مرکز این بخش هم ۳/۲ کیلومترمربع وسعت دارد. و مختصات جغرافیائی آن عبارت است از: ۳۶ درجه و ۳۷ دقیقه عرض شمالی و ۴۶ درجه و ۳۱ دقیقه طول شرقی و ارتفاع از سطح دریا ۱۳۷۰ متر.

این شهر به سبب قرارگرفتن در مسیر راه آذربایجان به کردستان، دارای اهمیت نظامی سوق‌الجیش است.

در سال ۱۳۶۵ بخش شاهین دژ دارای چهار دهستان: (صایین قله بوسعت ۱۰۳۲، چاردولی به وسعت ۵۷۵، آجرلو بوسعت ۱۸۳، و گوی آغاج به وسعت ۵۷ کیلومترمربع و ۲۱۹ آبادی. تیکان تپه و نبی کندی هم از بلوکهای صایین قالا محسوب می‌شوند.

شهر شاهین دژ در سال ۱۳۸۰ از ۳۵۴۲۲ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۴۱۳۵۵ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۱)

هریس

بخش هریس بین اهر و مشکین و سراب و بستان آباد و ورزقان واقع شده است. هریس دارای مختصات جغرافیایی بشرح زیر است:

۴۷ درجه و ۳۵ دقیقه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۱۶ دقیقه و ۱۵ ثانیه عرض شمالی، و ۱۹۰۰ متر ارتفاع از سطح آبهای آزاد.

هریس در جلگه‌ای هموار و رسوب از شعبات رودخانه آجی چای قرار گرفته است. در شمال هریس، ارتفاعات: قوشاداغ، بوزغوش و ساوالان قرار دارند و شرق و غرب و جنوبش را جلگه‌ای حاصلخیز پوشانده است. از کوههای معروف بخش هریس، گژیجه بئل است که دارای پوشش گیاهی نیمه جنگلی و مراتع سبز و خرم است و ییلاق عده‌ای از عشایر موغان می‌باشد. دامنه‌های جنوبی ساوالان نیز محل ایلات شاهسون است.

شعبات آجی چای، کج رود، قورو چای در این بخش جریان دارند. در خاک حاصلخیز هریس، غلات و حبوبات مرغوبی تولید می‌شود، دامپروری نیز رواج دارد. کار عمده مردم این ناحیه کشاورزی، قالیبافی و داد و ستد است.

قالی هریس در روستاهای تابعه آن شهرت جهانی دارد. در حال حاضر حدود دوازده هزار دستگاه قالیبافی (هریس باف و روستاباف) در این ناحیه بکار مشغولند.

در روستاهای: گورادان، غرور، اندیس، مینق، شهرک، خشکتاب و اربطان قالیبافی رکن اساسی اقتصاد روستایی را تشکیل می‌دهد.

بخش هریس علیرغم موقعیت ممتاز اقتصادی و کشاورزی و صنایع دستی، نسبت به سایر بخش‌های تبریز پیشرفت و آبادانی چندانی نداشته است.

هریس از دو بخش مرکزی و خوجا تشکیل شده. بخش هریس سه دهستان و ۸۹ روستای تابعه دارد.

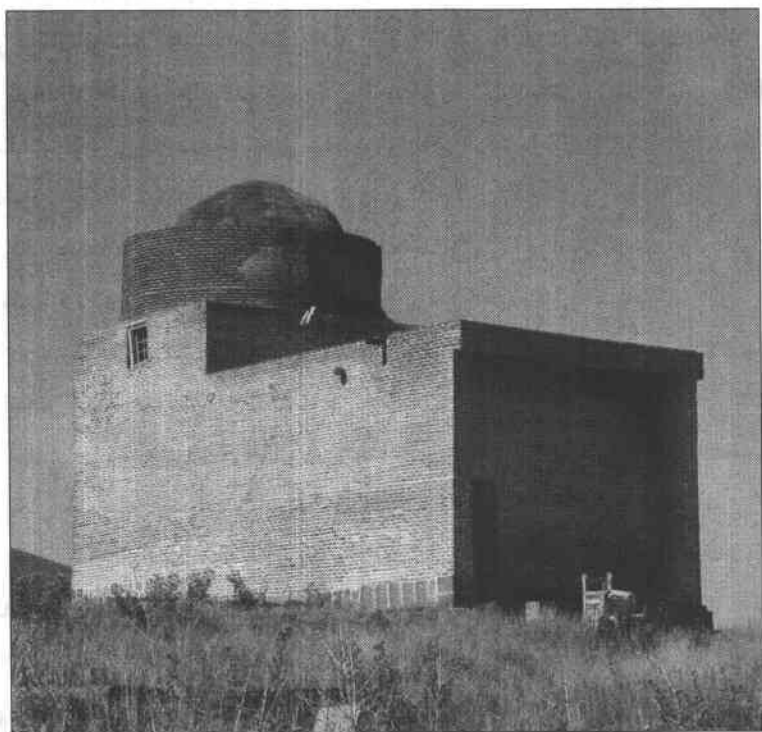
دهستانهای تابعه هریس عبارتند از:

خانیم چای، آلان براغوش، بدوستان

وقفنامه ربع رشیدی نشان می‌دهد که هریس در قرن هفتم و هشتم قصبه‌ای آباد و بزرگ بوده و چند بنای تاریخی مهم از دوران فرمانروائی ایلخانان و جانشینان آنان در این بخش به جای مانده که عبارتند از:

بقعه‌ی شیخ اسحاق در روستای خانقاه، خانیم چای، گورستان هتیک، گورستان مینق، گورستان گووور، مسجد سنگی بلال آباد و مسجد اسنق مربوط به قرن هشتم هجری.

شهر هریس در سال ۱۳۸۰ از ۹۹۹۸ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۰۰۹۴ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۲)



تورکمان (تورکمان چای)

تورکمان در غرب میانه قرار گرفته، از شمال به سراب، از شمالغرب به بستان آباد، از مغرب و جنوب به هشتروند، از جنوب و مشرق به بخش مرکزی میانه محدود است.

پس از شکست ایران از روسیه در جنگ دوم ایران و روس در سال ۱۸۲۸م (۱۲۴۳ هـ) در محل ترکمن چای، عهدنامه تنگین ترکمنچای بین ایران و روسیه در دو اتاق محقر مشهدی محمد نامی، در قریه ترکمن چای که برای پذیرائی از ولیعهد عباس میرزا و ژنرال پاسکویچ روسی آماده شده بود، بامضاء رسید، که در نتیجه آن، ایران حاکمیت خود را بر ماورای قفقاز و آن سوی آراز از دست داد و مواد شومی نظیر: کاپیتولاسیون (قضاوت کنسولی) و ایجاد تسهیلات بازرگانی و اقتصادی بر ایران تحمیل شد. این قرارداد با وساطت سفیر انگلیس بنام سرجان ماکد و نالد بسته شد.

موقعیت جغرافیائی ترکمان عبارت است از: ۴۷ درجه و ۲۷ دقیقه طول شرقی و ۳۷ درجه و ۲۴ دقیقه عرض جغرافیائی و ارتفاع از سطح دریا ۱۶۰۰ متر، ترکمان در دامنه "بوزغوش داغی" قرار گرفته، دارای زمستانهای بسیار سرد و تابستانهای ملایم می باشد.

ترکمان دارای جویبارهای متعدد و نسبتاً پرآبی است. بعلاوه دارای مخازن زیرزمینی فراوانی است که بصورت چشمه های متعددی ظاهر می شود. به همین دلیل آبادیهای بسیاری در فواصل کم و در امتداد همین رودها و چشمه ها بوجود آمده اند.

رودهای مهم ترکمان عبارتند از: ایشلیق چای، ورزقان چای، سلیمان چای، ترکمانچای، بورلیف چای، و چشمه های پرآبش هم عبارتند از: قویجان، شورجاگول، خانخانی، مهدیلو و قره چای.

از دهستانهای تورکمان می توان به: دهستان یترچای با ۲۲ روستا، دهستان بروانان با ۲۸ روستا، و دهستان اوچ تپه با ۵۶ روستا اشاره نمود. و کلاً دارای ۸۳ روستای مسکون و ۲۳ روستای غیرمسکون بوده.

ترکمان چای از بخش های مهم کشاورزی و دامداری و از بخش های میانه است. شغل عمده مردم کشاورزی، دامداری، باغداری و داد و ستد است. زندگی کوچ نشینی در

بخش ترکمان و در روستاهای کوهستانی آن مرسوم است. ایلات کوچ‌نشین این بخش را: قوتلار، سوسنگلو و گۆندوغدو تشکیل می‌دهد.

بازار هفتگی "غریب دوست" بسیار قابل توجه و جالب است. در اغلب مراکز روستایی آذربایجان، از جمله در بخش تورکمان، هفته بازارهای روستایی بیش از بازارهای ثابت و دائمی از اهمیت و اعتبار اقتصادی و سوداگری برخوردار هستند.

شهر تورکمان چای در سال ۱۳۸۰ از ۵۱۸۴ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۴۵۶۸ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)

پیرانشهر (خانا)

پیرانشهر در مرز آذربایجان غربی با عراق واقع شده است از شمال محدود است به نقده (سولدوز)، از جنوب به سردشت، از شرق به مهاباد و از غرب به عراق. قروه داغ در شمال غرب و شیخان کوه در جنوب غرب آن قرار دارد. سرچشمه رود زاب کوچک از این کوهها می باشد.

دشت مشرق پیرانشهر (خانا) با شیب ملایم به "چهم لایین" میرسد. مهاباد جای، از ارتفاعات پیرانشهر و سردشت رد شده و پس از عبور از شمال غرب مهاباد در غرب سیمینه رود و شرق گادار جایی وارد دریاچه ارومیه می شود. رودخانه های لایین و بادین آباد هم در پیرانشهر جریان دارند.

رود کلوی (زاب) نیز از گردنه میدان سرچشمه گرفته و جریان شرق به غرب دارد و سپس وارد جنوب شده و در دره ای پهن و مستقیم از ناحیه پیرانشهر بسوی سردشت جریان می یابد. این رود از ابتدای جلگه زاب کوچک از ایران خارج شده به غرب جریان یافته و سرانجام به دجله می ریزد.

پیرانشهر بعلمت واقع شدن در جلگه و ارتفاع زیاد، آب و هوای سردسیری دارد. این شهر در گذشته "خانا" نام داشت ولی بعد نام خود را از نام ایل پیران گرفت و به پیرانشهر تغییر نام یافت.

شرایط مرزی و عوامل متعدد دیگر بشرح زیر در رشد و توسعه پیرانشهر مؤثر بوده است:

- ۱- موقعیت نظامی، که خود موجب بوجود آمدن پادگانهای نظامی چون پادگان پیرانشهر و پادگان جلدیان و... شده است.

- ۲- موقعیت ارتباطی، در مسیر راههای ارتباطی اوشنو به سردشت و نقده به سردشت و "ته مهرچین" به عراق قرار گرفته است.

- ۳- موقعیت اقتصادی، علاوه بر دامپروری و کشاورزی، دارای کارخانه قند نیز می باشد. اقتصاد شهرستان پیرانشهر بیشتر متکی به کشاورزی و دامپروری است.

شهرستان پیرانشهر در سال ۱۳۶۵ ه. ش، از یک بخش و سه دهستان (پیران - لاهیجان -

منگه‌ور) و ۱۷۸ آبادی تشکیل می‌شده است.

شهر پیرانشهر مرکز این شهرستان با وسعتی برابر $3/2$ کیلومتر مربع یعنی 36 درجه و 42 دقیقه عرض شمال و 45 درجه و 8 دقیقه طول شرقی است. کل شهرستان پیرانشهر 2402 کیلومتر مربع مساحت دارد.

از کوه‌های پیرانشهر می‌توان قره‌داغ در شمال غرب و کوه شیخان در جنوب غرب آنرا نام برد و باید گفت سرچشمه‌ی رود زاب کوچک از این کوه‌ها می‌باشد. شهرستان پیرانشهر در جلگه واقع بوده و دارای آب و هوای سردسیری است. متوسط بارندگی سالیانه‌اش حدود 475 میلی‌متر می‌باشند.

شهر پیرانشهر در سال 1380 از 44334 نفر و در سال 1384 از 54821 نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال 1380 ، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۱)

پلدشت

پلدشت با وسعتی حدود ۲۸۷۰/۷ کیلومترمربع در شرق شهرستان ماکو و در مرز آذربایجان ایران با جمهوری آذربایجان قرار گرفته که ۵۵ کیلومتر از ماکو فاصله دارد. این بخش ناحیه‌ای جلگه‌ای و شتزار می‌باشد و قسمتی از آن کوهستانی است. هوای آن نسبت به دیگر بخش‌ها گرمتر است.

مختصات جغرافیائی شهر پلدشت عبارت است از: ۴۵ درجه و ۴ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ و ۳۹ درجه و ۲۱ دقیقه عرض شمالی از خط استوا.

پلدشت شامل سه دهستان: چایپاسار جنوبی (۱۳۷۹ کیلومترمربع وسعت)، قره قویون (۶۲۱/۷ کیلومترمربع وسعت ۹، گچلرات (۸۷۰ کیلومترمربع وسعت) و در سال ۱۳۶۵ مجموعاً شامل ۱۶۵ آبادی بوده است.

دشت وسیعی در ناحیه پلدشت واقع است که رودخانه زنگمار از آن عبور کرده به آراز چایی می‌ریزد. اکثر زمین‌های این ناحیه هموار بوده و محصولات مختلف کشاورزی در آن بعمل می‌آید.

شهر پلدشت مرکز این بخش با وسعتی برابر ۱/۲ کیلومترمربع در ۲۷۲ کیلومتری ارومیه قرار دارد.

دهستان‌های چایپاسار جنوبی، قره قویون، گچلرات از دهستانهای پلدشت محسوب می‌شوند.

شهر پلدشت در سال ۱۳۸۰ از ۹۹۵۳ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۲۱۸۳ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۲)

کلیبر

بخش کلیبر از بخش‌های مهم و تابعه شهرستان اهر است. عرض جغرافیائی آن ۳۰ درجه و ۴۷ دقیقه شمالی و طول جغرافیائی ۴۶ درجه و ۵ دقیقه شرقی می‌باشد. این بخش در ۱۶۵ کیلومتری شمال تبریز و ۶۵ کیلومتری جنوب مرز شوروی و ۵۰ کیلومتری شمال اهر قرار گرفته است. از نظر اداری سه منطقه: هوراند، ورزه‌قان، خمارلو تابع بخش کلیبر هستند.

مساحت کلیبر حدود ۵۹۷۹ کیلومترمربع بوده و در انتهای جاده اهر به مرز جمهوری آذربایجان واقع شده است.

از نظر تاریخی، کلیبر بخاطر وجود قلعه بابک که روزگاری مرکز قدرت بابک خرم‌دین بوده، دارای اهمیت فوق‌العاده است.

کلیبر در کنار شعبه‌ای از رود قره‌سو به اسامی: بویوک چای، کیچیک چای و پیغان بنا شده است و این رودها در شمال این بخش به رود مرزی آراز می‌ریزند.

در جنوب شرقی کلیبر کوهستان مرتفع "هشته سر" (هشتاد سر) و هوراند و در بخش جنوبی آن کوهستان خرماپورت قرار دارد. سراسر غرب کلیبر را کوهستان جنگلی "بوز" (بند = جومهور) که یکی از استحکامات نظامی و دفاعی آزاد مرد آذربایجانی بابک خرم‌دین بود، قرار دارد و بر فراز این کوهستان قلعه بابک (بابک قالاسی) بنا شده است.

شهر کلیبر را از چهار طرف کوههای مرتفعی چون: دنولر، سنگرداشی و قلعه بابک در بر گرفته است.

آب و هوای کلیبر معتدل کوهستانی است، زمستان آن سرد و پربرف و تابستانش معتدل و پرباران می‌باشد. سراسر منطقه کلیبر را کوهستانها و جنگلهای تنگ و انبوه پوشانده است.

اراضی کلیبر را پوشش گیاهی مرتع فرا گرفته که در تابستانها محل بیلاق و سکونت ایلات ارسباران و دشت موغان می‌باشد.

کلیبر دارای چهار دهستان به اسامی: کلیبر، مئشه پارا، حسین آباد و گیرما دوز است و ۲۷۰ آبادی دارد.

شغل عمده مردم کلیبر، کشاورزی، باغداری، دامداری و داد و ستد با ایلات و کوچ‌نشینان و روستائیان است.

در صد کیلومتری شرق کلیبر، تپه نادری متعلق به دوره نادر شاه افشار وجود دارد و در نزدیکی روستای پیرار، مقبره‌ی شاه قاسم بنا شده است. قلعه بابک و قلعه پیغان هم از آثار تاریخی بخش کلیبر محسوب می‌شوند.

این شهر یادآور روزهایی است که بابک این فرزند راستین آذربایجان و دلاور مرد آزاده‌ی این مرز و بوم را بین دیوارهای محکم با زنجیرهای سنگین افشین خائن به وطن و دشمن آزادگی و حریت و جوانمردی و سمبل تزویر نگهداشته تا آفتاب و بهار بیاید و او را در لباس دلقک‌ها به قتلگاه بفرستد. بابک و یاران دلاور او وطن‌پرستان پیا خاسته‌ای بودند که کاتبان و کاسه‌لیسان خلیفه و کسان پستی چون افشین نامرد تهمت زده‌شان کردند و ناجوانمردانه آنانرا به خاک و خون کشیدند. هر کسی که بداند آنان در چه روزگاری برای قیام و دفاع از سرزمین و ارزشهای ملی خود پیاخاستند، حق می‌دهد که آنان در قلب ساوالان پناه بگیرند و از لانه عقاب با دشمن پنجه در پنجه کنند. بعد از این ماجراست که قبرستانهای دوره اسلامی در این گوشه و آن گوشه پراکنده شدند.

شهر کلیبر در سال ۱۳۸۰ از ۹۰۸۱ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۰۰۶۵ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۲)

نیر

نیر از بخش‌های شهرستان اردبیل و در ۳۵ کیلومتری غرب آن، و در مسیر اردبیل به سراب قرار دارد. از شمال محدود به دهستان ایردی موسی، از جنوب به دهستان مولا یعقوب، از شرق به دهستان کوراییم و از غرب به دهستان آغمیون سراب محدود می‌باشد. در شمالغرب بخش نیر، ساوالان داغی و در غرب آن گردنه معروف صابین قرار دارد. ارتفاع نیر از سطح دریا ۱۵۵۰ متر است. مساحت این بخش ۱۴۶۷/۵ کیلومتر مربع می‌باشد. به نوشتهٔ بلاذری "نیر، دیهی بود و کوشک کهنه و در هم شکسته‌ای داشت مرین عمر موصلی طایی در آنجا فرود آمد و بنیاد نهاد و پسرانش را در آن سکنی داد" که به ظن قوی، اینان کوشکهایی در آن قریه بنا کردند و بصورت شهر در آورند که احتمالاً باید همان قریهٔ نیر باشد و بازار جابروان را بنیاد نهاده بزرگش ساختند.

بلندترین کوه نیر، چال داغی و سوغانلی داغ با ارتفاع ۲۳۲۵ متر و ایلان جوق با ارتفاع ۲۱۱۰ متر است که دارای پوشش گیاهی اسپتی و در ارتفاعات دارای مرتع و چمنزار است.

رودهای مهم نیر: بالیقلی چای، نیر چای و دربند است که همراه با ۳۶ چشمه و چاههای عمیق متعدد، آبهای مورد نیاز کشاورزان و روستائیان را تأمین می‌سازند. نیر چای از کوههای ساوالان جنوبی سرچشمه می‌گیرد.

پل تاریخی منسوب به دورهٔ صفویه بر روی رودخانهٔ نیر چای بنا شده است. در پنج کیلومتری جنوب غربی نیر در دره عمیق گردنهٔ صابین، چشمهٔ آب گرم معدنی بورجلو (بوشلو) قرار دارد که مورد استفاده اهالی و مسافران قرار می‌گیرد.

روستاهای تابعه بخش نیر عبارتند از:

سفزچی، بالا یامچی، نیسلا، نجیق، وئرسه، بنچه میر، قره تپه، ایرینجی، ساری قیه. شغل عمده مردم بخش نیر کشاورزی و دامداری است. در این بخش مرغوبترین عسل و لبنیات تولید می‌شود. صنایع دستی نظیر: گلیم، جاجیم، کناره و قالیچه رونق دارد.

شهر نیر در سال ۱۳۸۰ از ۵۳۰۰ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۵۴۴۹ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۸)

نمین

نمین از شهرستانهای استان اردبیل است که از شمال به جمهوری آذربایجان، از شرق به گردنه‌ی حیران و جنگل‌های تالش و گیلان، از غرب به پیش‌کوههای ساوالان و از جنوب به قره‌سوچای محدود می‌شود. طول جغرافیائی آن ۴۸ درجه و ۲۹ دقیقه شرقی، عرض شمالی آن ۳۸ درجه و ۲۵ دقیقه است و از سطح دریا ۱۴۵۰ متر ارتفاع دارد. وسعت کل آن ۱۰۳۷ کیلومترمربع و فاصله‌اش از اردبیل ۲۵ کیلومتر راه آسفالت می‌باشد.

آب و هوای نمین، در تابستان معتدل و در زمستان سرد و یخبندان است. رودخانه نمین چای که از کوههای شمالی و ارتفاعات تالش سرچشمه می‌گیرد، پس از مشروب کردن اراضی به قره‌سوچای می‌ریزد. در جنوب غربی نمین جنگل‌های وسیعی از درختان فندق و ازگیل (موش مولا) وجود دارد.

به احتمال زیاد نام این شهر از نام "نایمان" یکی از طوایف ترک است. در نمین کار زنان گلیم‌بافی و قالیبافی است و صنایع دستی نمین بسیار معروف است. در سال ۱۳۶۵ ه.ش، بخش نمین دارای یک دهستان بنام ویلکچی و ۸۴ روستا بوده و امروز شهرستان نمین از دو بخش مرکزی و آبی‌بگلی تشکیل گردیده است.

آثار تاریخی نمین عبارتند از: تپه کنازق در روستایی بهمین نام مربوط به هزاره اول پیش از میلاد، تپه سلوط در روستایی به همین نام مربوط به دوره اشکانی تا اوایل اسلام، تپه سربند در روستایی به همین نام مربوط به دوره اشکانی تا اوایل اسلام، آریا تپه‌سی در روستایی به همین نام مربوط به هزاره اول پیش از میلاد، قره‌تپه در ۱۸ کیلومتری شمال شرق اردبیل، حاجی نصیر تپه‌سی در پنج کیلومتری نمین مربوط به هزاره اول پیش از میلاد، بولان تپه، یتددی دثوقیزی، قوشاتپه، اوزه‌رلیک و گووور قالاسی مربوط به هزاره اول پیش از میلاد.

شهر نمین در سال ۱۳۸۰ از ۹۶۳۴ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۱۲۹۵ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۸)

منبع: برگرفته از: تاریخ و جغرافیای آذربایجان، پرویز یکانی زارع، ج ۲، ص ۱۳۴۹

اسکو (اوسکو)

اسکو از شمال به تبریز و آذرشهر، از جنوب به آذرشهر و مراغه و از غرب به ممقان و ایلخچی و ساحل شرقی دریاچه ارومیه و از مشرق به روستاهای حومه تبریز محدود است. اسکو از قدیم‌ترین و مهمترین بخش‌های تبریز و آذربایجان است. و از دو بخش مرکزی و ایلخچی تشکیل گردیده. قدیم‌ترین منبعی که بنام "اسکو" (اسکویه) اشاره داشته، کتیبه سارگن دوم پادشاه آشور است.

سارگن دوم در سال ۷۱۴ پیش از میلاد، همراه سپاهیان خود و قشون ماننا، پس از تصرف ولایت "اوئیشدیش" (نام قدیم ولایت مراغه) و آبادیهای واقع در میان کوه "اوانش" (نام قدیم کوه سهند) و دریاچه ارومیه، به ناحیه "اوج قهه = اوج قایا" (اوشکایا) که همان نام قدیم اسکو می‌باشد، دست یافته و در این منطقه ۱۱۵ آبادی و روستا را با خاک یکسان کرد و قلعه مرزی اورارتوها که ضخامت دیوارهایش به چهار متر می‌رسید و راه وصول به ایالت سوبی و زرنند بود، نابود شد.

از دوران فرمانروایی مادی تا پایان حکومت ساسانی خبری از این آبادی در دست نیست تا اینکه حمداله مستوفی در قرن هشتم هجری، این ناحیه (باویل رود و اسکو یا اسکویه) را یکی از روستاهای بزرگ این بخش شمرده و چنین نوشته است: "سیم ناحیت باویل رود مشهور است و در زاویه غرب و جنوب است بر چهار فرسنگی شهر (تبریز) افتاده و ولایتی سخت نزه است و به حقیقت یک باغ و ناسخ نسخه شغد سمرقند و غوطه دمشق و رشک شعب بوان و ماوشانرود همدان است، ۲۵ دیه است و باویل و خسروشاه و میلان و اسکو و فسقندیس از معظمات آن ناحیت است (نزه‌القلوب، ص ۹۰).

اسکو در دامنه رشته کوه‌های سهند غربی و سلطان داغی و ارشد داغی قرار گرفته است. آثار فرسایش یخچال اوایل دوران چهارم زمین‌شناسی در سلطان داغی در جبهه شمال آن نمایان است.

اسکو از نظر فرهنگی یکی از بخشهای پیشرفته و فعال آذربایجان است. مردمش دانش‌دوست و ترقی‌خواه هستند. نخستین مدرسه اسکو در سال ۱۳۲۸ ه.ق، در زمانی که

هنوز در خیلی از شهرهای ایران با مدارس جدید دشمنی و ضدیت میشد، دایر شد و مؤسس آن مدرسه (رضویه) زنده یاد آقا سیدرضا اسکویی و اولین مدیر آن مدرسه زنده یاد میرزا عبدالحمید (حجه الاسلام) بود. این مدرسه به سبب قحطی و گرانسالی در سال ۱۳۳۶ ه.ق، منحل شد.

پارچه‌های ابریشمی، بویژه پارچه‌های کلافه‌ای حریرش در آذربایجان و ایران کم‌نظیر و در ردیف عالیترین صنایع دستی ایران محسوب می‌شود و در میان زنان شاهسون دشت مغان و ترکمن صحرا و کردستان مشتریان زیاد دارد.

اسکو دارای آثار تاریخی فراوان است. در گورستانهای روستاهای آن تعداد زیادی از مشاهیر و عرفا و اهل تصوف آرمیده‌اند. در قلعه "سولطان داغی" آثار تاریخی و گورستانهای بسیار قدیمی وجود دارد که بنام آرامگاه سلطان حسام‌الدین فرقد (از سپهسالاران معروف اسلام) بوده و زیارتگاه روستائیان و عشایر است و به همین سبب به سولطان داغی مشهور است. جالب‌ترین روستای اسکو که شاید نظیر آن در سراسر آذربایجان و ایران نباشد، روستای "کندوان" است.

رودخانه اسکو که از جبهه شمالی سولطان داغی و از رشته کوههای غربی سهند سرچشمه گرفته و رودخانه کندوان نیز که از غرب سهند و از "ارشد داغی" جریان می‌یابد، بهم وصل شده "اسکو چای" را بوجود می‌آورند.

شهر اسکو در سال ۱۳۸۰ از ۱۴۵۴۲ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۴۶۰۳ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۲)

عجب‌شیر

عجب‌شیر از بخش‌های مهم شهرستان مراغه بوده و در ۹۵ کیلومتری جنوب غربی تبریز و در ۳۵ کیلومتری شمال غربی مراغه واقع شده است.

عجب‌شیر از طریق بندر رحمانلو در ساحل شرقی ارومیه با دیگر بنادر این دریاچه ارتباط دارد. از شمال محدود است به توفارقان (آذرشهر)، از جنوب به مراغه و بناب، از غرب به دریاچه ارومیه، و ارتفاعش از سطح دریا ۱۳۲۰ متر است و مختصات جغرافیائی آن عبارت است از: ۴۵ درجه و ۵۳ دقیقه و ۴۵ ثانیه طول شرقی و ۳۷ درجه و ۲۸ دقیقه و ۳۰ ثانیه.

عجب‌شیر در یک جلگه هموار و حاصلخیز قرار دارد. کوبنه‌ز داغی، کیلیسه داغی، ضحاک قالاسی (از پیش کوههای سهند) در آن واقع است کوههای شرق عجب‌شیر و دامنه‌های سهند مورد استفاده دامداران و ایلات می‌باشد.

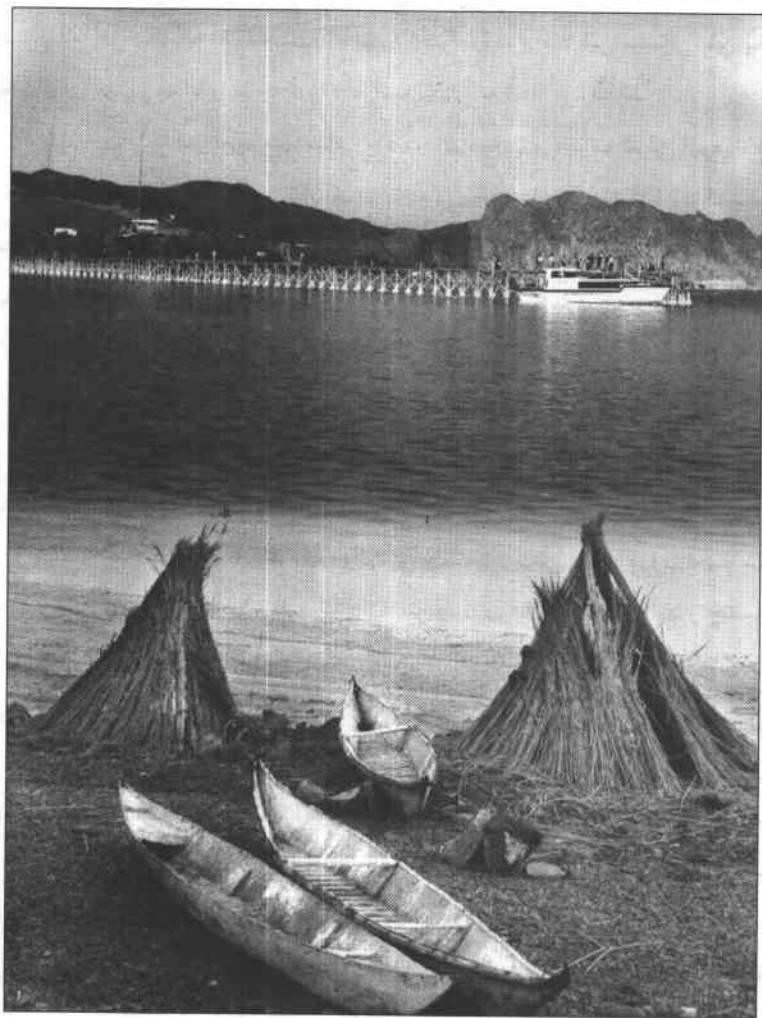
آب و هوای این بخش معتدل، با تابستان گرم و در مناطق کوهستانی معتدل کوهستانی است. بارندگی سالیانه آن حدود ۴۰۰ میلی‌متر می‌باشد.

رودخانه قالاچایی از کوههای سهند غربی و دامنه کوههای هرگلان سرچشمه می‌گیرد. آب این رودخانه به همراه ۵۰۰ حلقه چاه عمیق و نیمه عمیق و آبهای زیرزمینی غنی در رونق کشاورزی و باغداری این منطقه اثر کلی دارد.

از محصولات عمده عجب‌شیر، می‌توان غلات، سیب‌زمینی، پیاز، انواع میوه و سردرختی بویژه انگور را عنوان نمود که بصورت خشکبار صادر می‌شود. عبور راه ترانزیتی تبریز - کردستان و راه آهن تبریز - تهران از این شهر و احداث پادگان نظامی و مراکز آموزش در اینجا، و وجود مردم فعال و کاردان، وجود خاک حاصلخیز رسوبی، دسترسی به آبهای زیرزمینی فراوان و وجود طبیعت مساعد با آب و هوای معتدل هم از علل و انگیزه‌های توسعه شهر عجب‌شیر هستند.

عجب‌شیر دارای یک دهستان بنام دیزجدیز و ۴۶ روستا است. مساحت دهستان دیزجدیز ۱۸۴۶ کیلومتر مربع می‌باشد.

شهر عجب‌شیر در سال ۱۳۸۰ از ۲۵۶۳۴ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۲۷۷۰۹ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)



تکاب (تیکاب، تیکان تپه)

شهرستان تکاب از دو بخش مرکزی و تازاکند تشکیل گردیده و مساحت آن ۲۱۸۶ کیلومتر مربع است.

"مسعر" سیاح معروف عرب (متوفی ۷۹۰ هـ) می‌نویسد: ... این شهر آتشکده معروفی داشته بنام آذرخش یا آذرگشنسب که مورد احترام بوده و سلاطین ساسانی پای پیاده از پایتخت برای تقدیم هدایا و به جا آوردن مراسم نیایش به آنجا می‌رفته‌اند.

تکاب یا شیز، در قدیم شهرستانی بود در آذربایجان و جنوب شرقی ارومیه، دورها دور این شهر دیواری بود که در میان آن دریاچه‌ای وجود داشت. آتشکده آذرگشنسب در آنجا قرار داشت. نام‌های دیگر تکاب: گنجک، جزنق (مغرب)، جزن (مغرب)، گزکا (یونانی)، گندزک (ارمنی و سریانی) بود. این شهر اقامتگاه خسرو پرویز بود، گروهی این شهر را زادگاه زردشت پنداشته‌اند.

تخت سلیمان که در فاصله ۵۵ کیلومتری شمال شرق بخش تکاب بر روی صفحه‌ای طبیعی که از رسوبات آب دریاچه تشکیل شده و از سطح زمین‌های زراعی ۲۰ متر ارتفاع دارد، ساخته شده است.

حصار این قلعه دارای ۳۸ برج تزئینی و بشکل بیضی است. درون تخت سلیمان دریاچه زیبای سحرآمیزی وجود دارد که ۱۲۰ متر طول و ۸۰ متر عرض دارد و چشمه آب آن از عمق ۶۵ متر می‌جوشد، و در هر ثانیه ۱۰۰ لیتر آبدهی دارد. این قلعه تاریخی که بیش از ۱۲۴۰۰۰ مترمربع وسعت دارد، مرکز آتشکده بزرگ شهر یاران ساسانی بنام آذرگشنسب است. توسط هیئت باستانشناسی ایرانی و آلمانی، اسکلت متلاشی دوره این آتشکده معروف که در اثر حمله هراکلیوس در سال ۶۲۴م، ویران گشته، کشف شده است. بر طبق تحقیقات ثابت شده که تخت سلیمان همان شیز قدیم است که در زمان ساسانیان بنام "کنژک" (گنژک)، رومیان "گزکا، و اعراب "شیز" نامیده‌اند. و نیز معلوم شده که بنیاد این مکان از زمان ساسانیان گذاشته شده و در قرن هفتم هجری در زمان آباقاخان مغول یکبار دیگر تخت سلیمان مورد توجه قرار گرفته و رونقی یافته و تجدید بنا شده

است. حصار قلعه دارای دو دروازه‌ی شمالی و شرقی است که دروازه‌ی شمالی درست روبروی مدخل شمالی آتشکده قرار گرفته است. ایوان معروف به خسرو که با مختصر اختلافی از ایوان مداین کوچکتر است در جبهه‌ی شمالغربی دریاچه و جنوب غربی آتشکده و به سبک بازیلیکی رومی احداث شده است، کاخ اختصاصی آباقاخان که بر روی کاخ خسرو ساخته شده از جمله بناهای جالب و قابل مطالعه است که تاکنون ضمن عملیات حفاری ظاهر شده است. کوه مخروطی شکل معروف به زندان سلیمان که از رسوبات آب معدنی بوجود آمده است، بفاصله سه کیلومتری غرب تخت سلیمان واقع شده است. بر اثر کاوش در بدنه این کوه آثاری از هزاره اول قبل از میلاد بدست آمده است.

شهر گنزک، یکی از مراکز آذربایجان در دوران پیش از اسلام بوده و بنظر آمیانوس مارسلینوس در سرشهرهای این سامان قرار داشته است. سابقه‌ی مرکزیت یافتن گنزک به دوران سلطنت سلسله‌ی خود مختار آتوربایقان میرسد و پس از برافتادن آنها نیز این شهر تا اواخر دولت ساسانی همچنان تخته‌گاه آذربایجان بوده و گذشته از مرکزیت سیاسی دارای اهمیت خاص مذهبی نیز بوده است.

در رساله‌ی جغرافیائی شهرستان‌های ایران و نیز در اثر استرابون، برای آذربایجان از دو مرکز زمستانی و تابستانی نام رفته است که از آن دو یکی گنزک بوده است و دیگری به احتمالی اردبیل و به احتمال دیگر مراغه.

رساله‌ی قید شده مشتمل بر ۶۳ فقره و ۴ بخش است. در فقره ۵۶ چنین آمده است: "شهرستان آذربایکان، ایران گشنسب، سپهد آذربایگان ساخت" و در فقره ۵۸ نیز چنین آمده: در جانب آذربایگان شهرستان گنجه را افراسیاب تورانی ساخت" و در زیرنویسی توضیح داده شده که "ذکر بنای گنجه توسط افراسیاب در پشت آمده است."

آتشکده‌ی آذرگشنسب به جهت تعلق داشتن به دربار و ارتش از شکوه و اهمیت خاصی برخوردار بود و نشانه‌ی یگانگی دین و دولت بوده است و سلاطین ساسانی معمولاً به هنگام تاج‌گذاری و گرفتاریهای بزرگ و پیش از اقدام به کارهای مهم، روی نیاز به آتشکده می‌آورده‌اند و پای پیاده به آنجا می‌رفته‌اند. چنانکه خسرو پرویز پیش از شتافتن به میدان نبرد هیاطله در مرز خراسان، به آذربایجان آمد و در آذرگشنسب به راز و نیاز

پرداخت و پس از کسب پیروزی نیز، برای شکرگزاری، باز روی به سوی این پرستشگاه آورد و جواهرات سلطنتی خاقان و نیز ملکه را که او را نیز به همراه آورده بود، وقف آتشکده نمود، وقتی هم که هراکلیوس (هرقل) امپراتور روم به سوی آذربایجان پیشروی می‌کرد، خسرو پرویز آتش جاودان این آتشکده را که بقول بعضی از مورخان مسلمان از هفت سده باز روشن بود همراه بخش اعظم گنجینه آنجا به جای دیگری منتقل کرد تا از دستبرد دشمن در امان ماند.

آتشکده آذرگشنسب از این نظر هم که محل نگهداری نسخه‌ای از کتاب اوستا بوده اهمیت داشت و این نسخه که به روایتی در زمان هخامنشیان تنظیم گردیده بود بنظر بهرام فره‌وشی در جریان حمله‌ی اسکندر با همه اشیای دیگر گنجینه به یغما برده شد و به یونان و اسکندریه فرستاده شد.

به نظر بهرام فره‌وشی، پیش از آنکه آتشکده بزرگ آذرگشنسب در کنار برکه تخت سلیمان برپا شود، آنجا نزد بومیان آن سرزمین پرستشگاه اسب سفید بود و هنگامی که در دوره اشکانیان معبد آذرگشنسب در آنجا پدید آمد، این شهر، یک شهر مذهبی گشت. و بزرگترین آتشکده جهان زردشتی، یعنی آتشکده شاهی در آنجا قرار داشت.

اسب سفید به گفته بهرام فره‌وشی، مرکب الهه ناهید شمرده می‌شد و پرستشگاه موجود در شیز در حقیقت معبد ناهید بوده و بعد از تبدیل و تسمیه‌ی آنجا به آذرگشنسب باز هم به مناسبت گرامی داشت الهه ناهید "زنان بزرگان را برای پرستاری و به پارسایی زیستن بدانجا می‌فرستادند" چنانکه خاتون زن خاقان ترک بدانجا فرستاده شد و شاخه مؤنث خاندان اشکانی بر آنجا حکمرانی داشتند.

یکی دیگر از علل اهمیت‌یابی گنجک (شیز)، وجود یک مدرسه مخصوص تربیت مغان در این شهر بوده است. "پیگولوسکایا" در این باره چنین می‌نویسد: "در این سرزمین (آذربایجان)، بویژه ناحیه گنزک و کناره آتشکده مشهور آتور گشنسب (آذر گشنسب) مدرسه‌ای برای تعلیم و تربیت مخ‌ها وجود داشت.

اینجا پرورشگاه همه مغان بود و سروش مغان نام داشت. این جا جایی بود که از سراسر کشور مغان در آن گرد می‌آمدند تا دعای فرزند اسپدته‌ها (سپتامان یا اسپتامان)

را بیاموزند"

باید گفت واژه آذرگشنسب بیش از هفتاد بار در شاهنامه آمده است. در سال ۳۶ ق.م، "آنتونیوس" رومی تا پشت دیوارهای شهر پیش رفت و در آنجا از نیروهای متفق آتورپانگانی و اشکانی شکست فزاینده بار خورده و عقب نشست. اما هراکلیوس در سال ۶۲۳-۶۲۴م، پس از تصرف نخجوان با یک لشکر ۱۲۰ هزار نفری متشکل از رومی و ترک و خزر، بر این شهر مقدس زردشتی دست یافت و آنجا را به انتقام اشغال اورشلیم به دست نیروهای ساسانی، به آتش کشید.



تخت سلیمان

توضیح آنکه ۱۰ سال پیش از آن، اورشلیم به همدستی یهودیان بدست شهروراز، سردار خسرو پرویز غارت گردید و در حدود ۳۵ هزار نفر از ساکنان آن شهر به بردگی گرفته شده و مزار عیسی سوخته و صلیبی که مسیح بر بالای آن جان داده بود، به تیسفون انتقال یافته بود و این اقدام غوغائی در جان مسیحیت برانگیخته و مایه کینه‌توزی‌ها شده بود و گنجک را با خاک یکسان نمود.

"مارکوارت" نوشته است: گنجک یا شیز اقامتگاه تابستانی خسرو پرویز، اما اقامتگاه زمستانی شهریان سابق آتروپات بود. اقامتگاه تابستانی این شهریان اخیر موسوم بوده به "فرازه اسپ (فرا اسپا)"، یعنی اسب‌خیز که در کوهی واقع بوده و امروزه این محل تخت سلیمان نامیده می‌شود؛ حال اینکه گنجک یا شیز بنا به آنچه در سیاحتنامه‌ها مندرج است، باید در نواحی دریاچه ارومیه، در سر راه مراغه و تبریز، در نزدیکی لیلان باشد: (لیلان در دهستان گاودول مراغه و در ۱۴ کیلومتری جنوب شرقی دریاچه ارومیه قرار دارد و مینورسکی هم به پیروی از مارکوارت جایگاه شیز را با ویرانه‌های لیلان قابل تطبیق میداند) در حالیکه هم بور داود و هم مارکوارت قبلاً تخت سلیمان و گنجک را یکی میدانستند.

بدنبال حفريات هیت مشترک علمی ایرانی و آلمانی در سالهای ۴۵-۱۳۳۸ ه.ش، در تخت سلیمان و "کشف اسکلت آتشکده آذرگشسب" پس از گذشت قرن‌ها اختلاف بین شیز و تخت سلیمان را برطرف کرد و روشن ساخت که شیز همان تخت سلیمان امروزی است که مرکز بزرگترین آتشکده زمان ساسانی بوده است.

و اینکه چرا برخی از آثار باستانی به حضرت سلیمان نسبت داده شده است چون: نامیده شدن گورکوروش به مشهد مادر سلیمان، کعبه زردشت به مسجد سلیمان، گنزک به تخت سلیمان ...، شاید برای این بوده که آنها از تخریب و نابودی نجات داده باشند. افسانه‌ایکه بر زبان مردم اطراف تخت سلیمان جاریست از این قرار است: "تخت سلیمان اقامتگاه سلیمان نبی بوده است و او به دیوها که در فرمانش بوده‌اند، امر کرد تا آن بارگاه را بنا کنند. قصر بلقیس ملکه، در فراز کوه بلقیس بوده و آن قصر را از پر پرندگان ساخته بودند. سلیمان بهنگام مرگ، دیوها را در زندان (نام تپه‌ای مخروطی و مخوف در نزدیکی تخت سلیمان) زندانی کرد و به اژدهائی که در خدمتش بود، فرمود تا سنگ شود و او سنگ شد".

شیز دوران پس از اسلام یکی از شهرهایی بوده است که شاهراه خراسان و تیسفون از طریق آن به ماورای آراز و قفقاز ارتباط می‌یافته است.

هر چند که گنجک بعد از یورش ویرانگرانه هراکلیوس دیگر باره هرگز موقعیت و شکوه پیشین را باز نیافت، اما یکسره هم از بین نرفت. چنانکه خود هراکلیوس که چهار سال بعد (۶۲۸ م) باز به آذربایجان برگشته بود، در نامه‌ای به سنای روم گزارش می‌دهد که "باز سه هزارخانه در گنجک برپاست".

بعد از آنهم این شهر چندان اعتباری داشته که بهنگام فتح آذربایجان بدست اعراب، یکی از مصاد آشتی میان حذیفه، سردار عرب و مرزبان آذربایجان بوده است که "حذیفه کسی را نکشد، یا به اسیری نگیرد و آتشکده ویران نسازد و... خاصه اهل شیز را از رقص و پایکوبی در روزهای عید و انجام مراسم باز ندارد".

نوشته مسعودی هم حاکی از این است که تا اواخر نیمه اول سده چهارم هجری شیز و آذرگشسب هنوز نشانه‌هایی از گذشته شکوهمند خود را حفظ کرده بود.

تکاب به معنی آب باریک و زمینی که آب کم و باریکی در آن جاری باشد. در فرهنگ ترکی، "تیکه" کمترین و کوچکترین قسمت هر چیزی را نیز گویند و ترکیباتی چون "فیلان پترین" بیر تیکه ده سویویوخی، "فیلانی بیر تیکه ده سووئرمه‌دی ایچه‌ک" و... در زبان ترکی زیاد مصطلح است.

این بخش را به سبب خارهایش "تیکان تپه" هم گفته‌اند و اینکه بعضی‌ها آن را "پیکانه تپه" عنوان کرده‌اند زائیده افکاری است که می‌خواهند برای هر اسم ترکی ترکیب شبیه فارسی بجویند و یا کلاً فارسی نمایند.

تکاب دارای آثار باستانی پیش از اسلام مانند تخت سلیمان می‌باشد که مشروحاً اشاره شد. بخش تکاب دارای دو دهستان: تکاب به وسعت ۶۳۵ کیلومترمربع، و آشاغی احمدآوا به وسعت ۸۷۳ کیلومترمربع می‌باشد.

تکاب در شرق شهرستان قوشاچای (میان‌دوآب) واقع است و خود شهر تکاب با وسعتی حدود ۳ کیلومترمربع در ۳۱۳ کیلومتری ارومیه قرار دارد و مختصات جغرافیائی آن بدین قرار است: ۴۷ درجه و ۷ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار مبداء، ۳۶ درجه و ۲۴ دقیقه عرض شمالی از مدار مبداء.

تکاب ممکن است به دلایل متعددی ایجاد شده باشد. یکی از دلایل آن این است که اینجا

پیش از اسلام از بزرگراههای مهم میان همدان و ارمنستان و آسیای صغیر بوده و دیگر اینکه محل وجود چشمه‌ها، قنات‌ها و شاخه‌های ساریق چای یا ساروق چای می‌باشد. بطوریکه آمد، شهر شیز در اینجا بوده و احتمالاً به علت فعالیت‌های آتشفشانی زبندان داغی در فاصله ۱/۵ کیلومتری تخت سلیمان فعلی، ویران شده است و آثاری از آن برجای مانده است.

غار باستانی کرفتو (که‌ره فتو) در جنوب غربی تکاب و دژ ساروقورخان، زیویه و چندین اثر دیگر از آثار این منطقه می‌باشد.

شهرستان تکاب شامل دو بخش مرکزی و تخت سلیمان است.

بیشتر مردم تکاب به دامپروری و قالیبافی می‌پردازند. از تولیدات تکاب فرش معروف افشار، جاجیم‌بافی، گلیم بافی، سجاده و قالیبافی است.

شهر تکاب در سال ۱۳۸۰ از ۶۵۳۷ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۴۹۷۴۶ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۱)

جلفا (جولفا)

جلفا شهر گمرکی و مرزی آذربایجان، در ساحل جنوبی آراز و در ۱۳۵ کیلومتری شمالغرب تبریز و ۶۵ کیلومتری شمال مرند واقع شده است و در بین شهرهای ماکو، اهر، مرند و بخش‌های ورزقان و هرزندات قرار دارد.

جلفا با ۱۶۷۲ کیلومتر مربع وسعت از مختصات جغرافیائی بشرح زیر برخوردار است: ارتفاع از سطح دریا ۷۲۰ متر، ۴۵ درجه و ۳۸ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ، ۳۸ درجه و ۵۶ دقیقه و ۳۰ ثانیه عرض شمالی از مدار خط استوا. جلفا مهمترین بخش تابعه شهرستان مرند است.

جلفا، پس از عهدنامه ترکمن چای به دو بخش تقسیم شد و بخش بزرگش در خاک روسیه قرار گرفت.

جلفا در قدیم یکی از مراکز مهم تربیت کرم ابریشم بود و مردم آن در تولید ابریشم و پارچه‌های حریر تخصص داشتند. بدستور شاه عباس حدود سه هزار نفر از ارامنه جلفای آراز به جلفای اصفهان کوچ داده شدند تا در امر تولید و صدور ابریشم از راه خلیج فارس فعالیت نمایند و صنایع دیگر را که بلد بودند، نیز به ساکنان جلفای اصفهان یاد بدهند و بخاطر آسایش آنان شهری به شکل جلفای آراز در کنار زاینده‌رود بنا کرد و آنرا هم جلفا (جلفای اصفهان) نام نهادند.

معروفترین کوههای بخش جلفا عبارتند از: قره گؤز با ۲۴۱۵ متر ارتفاع، پلوداغی یا کنچی قالاسی با ۲۱۰۰ متر ارتفاع، ایوان داغی با ۲۲۵۷ متر ارتفاع، شام دره‌سی با ۲۳۰۰ متر ارتفاع، کیامکی با ۳۳۴۷ متر ارتفاع.

جلفا پس از پارس آباد موغان در ردیف دوم مهاجرپذیری قرار دارد. شغل عمده مردم در شهر، فعالیتهای اداری، گمرکی، راه آهن و سایر خدمات دولتی و در روستاها کشاورزی و دامداری و باغداریست.

صادرات و واردات کشور، به شوروی [سابق] و اروپای شرقی و گاهی ژاپن و چین و اروپای غربی و خاور دور بویژه بهنگام بروز بحرانهای سیاسی و نظامی در خاورمیانه

مانند مسدود شدن کانال سوئز یا بحران خلیج فارس از شهر جلفا انجام می‌گیرد. بر روی رود ارس (آراز جای) در این شهر یک پل چوبی و یک پل آهنی بسته شده است. از آثار تاریخی جلفا می‌توان به کلیسای سن استپانوس و آثار آتشکده بزرگ بین علمدار و گرگر، و از آثار طبیعی زیبایش به آسیاب خرابه (اوچوق دگیرمان) اشاره کرد. شهر جلفا در سال ۱۳۸۰ از ۵۷۵۹ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۵۸۴۱ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۲)



کاغذکنان (آغ کند)

کاغذکنان از توابع شهرستان میانه و در شرق آن واقع شده، از شمال به خلخال و بخش کیوی، از جنوب به استان زنجان، از شرق به منطقه خورش رستم و هشتجین محدود است. در کتب تاریخی بنام "خونج" نیز معروف بوده است.

"حمداله مستوفی" گوید: چون در آنجا کاغذ خوب می‌کردند، به کاغذکنان مشهور است. در فترت مغول خراب شد و اکنون چون مغول‌نشین است و ایشان زراعت کنند آن را "مغولیه" خوانند. ولایت هرزقان و دزآباد علیا هم از توابع آنجاست. حقوق دیوانیش با این ولایت پنج هزار دینار باشد.

"لسترنج" در کتاب "سرزمین‌های خلافت شرقی" می‌نویسد:

راه در زمان مغول از سلطانیه (پایتخت جدید) شروع و از زنجان دو شعبه می‌گشت شعبه راست که شمالی بوده، از خونج (کاغذکنان) می‌گذشت به سفیدرود می‌رسید و از آنجا به خلخال و اردبیل و از آنجا به باجروان کرسی ولایت مغان می‌رفت. و این همان راه ابریشم است که از چین و شمال ایران به آذربایجان می‌رسید.

"کاغذکنان" در جلگه هموار بنا شده و آبهای جاری آن به رود "قیزیل اوزهن" میریزد. بلندترین کوههای آن "بوت" (۱۹۳۰ متر)، "گورحق" (۱۹۸۵ متر)، "سلیمان داغی" (۲۰۸۲ متر) در جنوب و کوه "قیزیل سحران" (۱۸۵۰ متر) در کنار قیزیل اوزن و در شرق آن واقع شده‌اند.

در سال ۱۳۵۹ ه.ش، کاغذکنان از شهرستان خلخال جدا و جزو شهرستان میانه قرار گرفت.

کاغذکنان، از مناطق کشاورزی و دامداری شهرستان میانه است. محصولات عمده آن: غلات، حبوبات، صیفی‌جات و برنج چمپا است، و شغل اساسی مردم آن کشاورزی، دامداری و تولید صنایع دستی روستائی است.

شهر کاغذکنان در سال ۱۳۸۰ از ۲۶۷۰ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۲۸۲۵ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۲)

آذرشهر (دهخوارقان، توفارقان یا توپارقان)

آذرشهر یکی از بخشهای پنجگانه تبریز بوده از شمال و مشرق با اسکو، از مغرب با دریاچه ارومیه از جنوب با دهستان سراجو هم مرز می‌باشد.

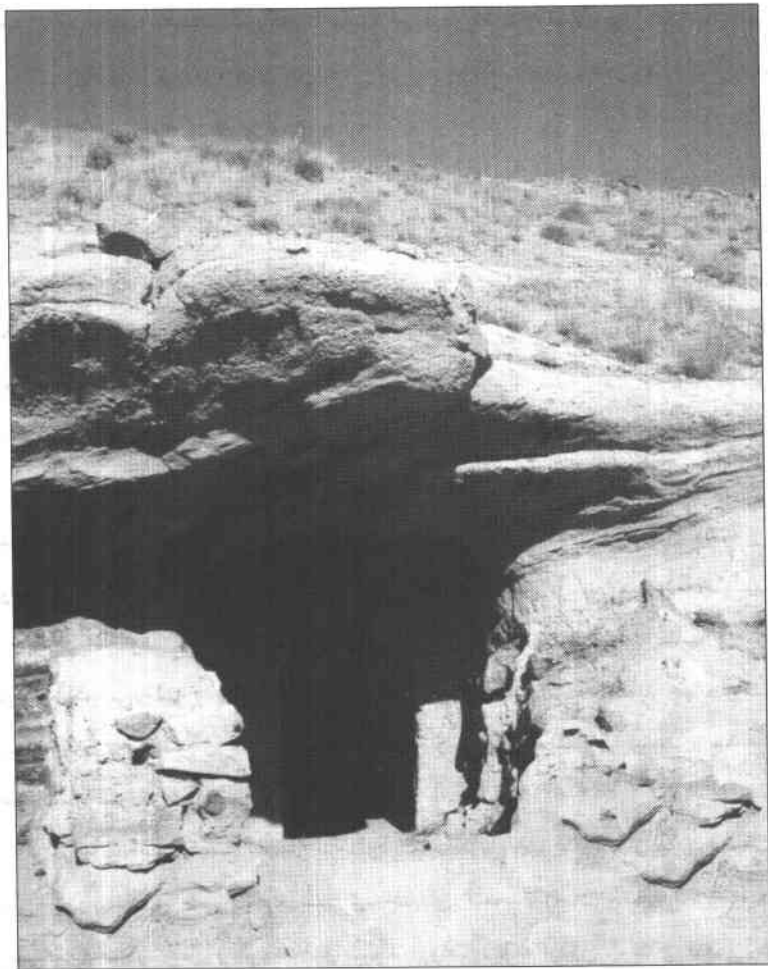
توفارقان جمعاً پنجاه آبادی و ۴ دهستان دارد: آذرشهر با ۲۰ آبادی، دهستان شیرامین با نه آبادی، دهستان گووگان با بیست آبادی و دهستان ممقان با یک آبادی. برای آبیاری مزارع و باغهای این بخش از آب رودخانه‌های: دهخوارقان، ایشکه چای و قنوات و چشمه سارها و چاههای عمیق استفاده می‌شود.

این بخش در سر راه تبریز - مراغه واقع شده و از سال ۱۳۴۵ ه.ش، به بعد تبدیل به شهر شده است. اغلب جمعیت آن به کشاورزی و باغداری یا خرید و فروش اشتغال دارند. آذرشهر از آبادیهایی قدیمی آذربایجان بشمار می‌رود و تا دهه چهارم قرن حاضر "دهخوارقان" خوانده می‌شد. اکثر جغرافی‌نویسان اسلامی در اعصار گذشته نیز از آن نام برده‌اند. همچنین توفارقان به معنی شهر حصار شده تشکیل شده است از: توفار = دیوار، قان = مکان.

صاحب حدودالعالم، ابن حوقل در صوره‌المارض آنرا بصورت "داخیرقان" و برخی دیگر بصورت "دخارقان"، یاقوت حموی "ده حرقان" و "ده نخیرجان" نوشته و آنرا منسوب به "نخیرجان" خزانه‌دار خسرو اول پادشاه ساسانی دانسته است (معجم‌البلدان). اما حمداله مستوفی آنرا بصورت "دهخوارقان" نوشته و از فراوانی باغستانها و بسیاری انگور و نیکوئی غله و پنبه و میوه آن سخن رانده و مردمانش را سفید چهره و شافعی مذهب خوانده و ولایتش را هشت پاره دیه دانسته و حقوق دیوانیش را بیست و سه هزار و شصت دینار ذکر کرده است.

توفارقان، آثار کهن بسیار نیز دارد که مهمترین آنها عبارتند از تپه بیرقطران، تپه مصلی، گورستان پیرحیران، چارسی مه‌چیدی، مسجد رومیان، مسجد محراب، غار و گورستان بادامیار، غار و گورستان و مسجد تورامین، بقعه اولیای روستای قاضی جهان، بقعه پیرجابر، مجسمه‌های سرچشمه ماماغان، گورستان کهن روستای ینگجه.

شهر آذرشهر در سال ۱۳۸۰ از ۳۳۸۶۴ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۳۵۵۸۲ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۲)



قره ضیاءالدین (چایپارا)

بخش چایپارا با مساحتی حدود ۹۲۴ کیلومترمربع در شمال شهرستان خوی و در نزدیکی جاده ترانزیتی آذربایجان به اروپا واقع شده و از دو کلمه: "چای" (رودخانه) و "پارا" (تکه) ترکیب شده است.

از توابع مشهور چایپارا می‌توان به روستای چورس در جنوب چایپارا اشاره نمود که پس از ویران شدن خوی در دوره صفویها مرکز حکومت خوی به چورس منتقل شده بود و نیز به روستای بسطام در مغرب چایپارا اشاره نمود که دژ معروفی داشته که متعلق اورارتوها بوده و تعدادی لوحه‌های گلی، کلیساهای سنگی، قلعه‌های خرابه، صلیب‌های سنگی زیاد از این بخش پیدا شده است. چایپارا بعدها مشهور به قره ضیاءالدین شد.

روستاهای این بخش از نظر کشاورزی اهمیت دارند.

بخش چایپارا از شمال به شهرستان ماکو، از شرق به شهرستان مرند از جنوب و غرب به بخش مرکزی شهرستان خوی محدود است.

دهستانهای: چورس، قره ضیاءالدین، حاجیلار این بخش را تشکیل می‌دهند مساحت دهستان چورسی ۲۱۸ کیلومترمربع، قره ضیاءالدین ۳۹۳ کیلومترمربع، حاجیلار ۳۱۳ کیلومترمربع می‌باشد.

در سال ۱۳۶۵ ه.ش، این بخش دارای ۶۷ آبادی مسکون و ۲ آبادی خالی از سکنه بوده.

در سال ۱۳۸۰ از ۹۶۳۴ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۱۲۹۵ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۲)

منبع: ۱- تاریخ و جغرافیای آذربایجان، پرویز یکانی زارع، ج ۲، ۱۳۷۴، ص ۱۳۱۷ به بعد

۲- چایپاره در گذر تاریخ، عادل باقری بسطامی، ۱۳۷۷ بطور پراکنده.

خدا آفرین (خود آفرین، خودافرین)

خداآفرین یکی از بخش‌های پنجگانه شهرستان اهر است که از لحاظ موقعیت و مسائل مرزی تابع شهرستان تبریز است و در قسمت شمالی اهر و کنار رود آراز قرار گرفته است. از شمال به آراز، از جنوب و شرق به بخش کلپیر، از غرب به بخش ورزقان محدود است.

خداآفرین از اوایل حکومت ساسانیان همواره مورد توجه امرا و حکام و فرمانروایان بود. اراضی خداآفرین قسمتی کوهستانی و بخشی جلگه‌ای و هموار است. آب و هوایش در تابستان بسیار گرم و نامساعد و در زمستان معتدل و مطبوع می‌باشد. قسمتی از کوههای خداآفرین نیمه جنگلی و بقیه ارتفاعات آن را پوشش گیاهی استپی پوشانده است. خداآفرین دارای دو دهستان به نامهای منجوان و کیوان است. منجوان در غرب و کیوان در شرق آن قرار دارند.

دهستان منجوان دارای پنجاه و هشت روستا می‌باشد و روستاهای "وینق" (وینه) و آنبالو از روستاهای تاریخی منجوان است.

دهستان کیوان از شمال به آراز چای محدود است. مرکز این دهستان "خومارلو" (خمارلو) با ۵۰ روستا می‌باشد.

آثار تاریخی این دهستان عبارت است از: قلعه قدیمی "آوار سین" منسوب به دوره ساسانی تا قرن سوم هجری می‌باشد. حمداله مستوفی، بنای این قلعه را به بکر بن عبدالله از اصحاب پیامبر نسبت می‌دهد که به امر عمر، خلیفه دوم در سال ۲۲ ه.ق به آذربایجان لشکر کشید، بقعه شاه حیدر در قریه شاه حیدر، پل خداآفرین در روی رودخانه آراز که به پل حسرت نیز شهرت یافته است. دو پل تاریخی به فاصله حدود صد متر از یکدیگر بنا شده‌اند که به خداآفرین مشهورند. اولی منسوب به قرن ششم هجری (عهد سلجوقیان) بطول ۱۶۰ متر و دارای ۱۵ طاق جناغی و هلالی با ابعاد نامساوی و غیرمشابه ساخته شده است و علت آن به سبب استقرار پایه طاق‌ها به صخره‌های طبیعی رودخانه آراز بوده است. پل دوم حدود ۱۲۰ متر طول دارد و دارای پنج طاق است و منسوب به دوره صفوی است.

درباره وجه تسمیه این پل دو روایت وجود دارد: یکی اینکه سنگهای درشتی در کف رودخانه در محل پایه‌ها وجود داشته و بدین جهت آنرا خدا آفرین می‌گویند. دیگر اینکه محل پایه پل بر سطحی محکم قرار نمی‌گرفت، از کوه مجاور سنگی بزرگ سرازیر شده و درست در محل پایه مورد نظر قرار گرفت و بدین سبب خدا آفرین نامیدند. برج گنبددار در قشلاق قارلوجا در کنار آراز جای و در مسیر خومارلو به اصلاندوز. این برج منسوب به دوره مغول در قرن هشتم هجری می‌باشد.



حسرت کۆرپوسو

خودافرین در سال ۱۳۸۰ از ۱۱۷۹ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۲۸۵ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)

چالديران (قره عینی)

آنانکه تاریخ پرافتخار صفویه را مطالعه نموده‌اند. قطعاً با کلمه چالديران آشنا هستند. محل اردوی شاه اسماعیل صفوی در سه کیلومتری شمال شرق قره عینی (چالديران کنونی) و محل اردوی سلطان سلیم در سه کیلومتری شمالغرب قره عینی بوده است. ساکنین منطقه، محل اردوی شاه اسماعیل را "شاه تختی" و محل اردوی سلطان سلیم اول را "تخت روان" گویند. این دو محل از یکدیگر سه کیلومتر فاصله دارند. در حقیقت چالديران فعلی و شاه تختی و تخت روان هر یک در رأس مثلثی به ضلع سه کیلومتر واقع شده‌اند.

شاه تختی در جلگه و تخت روان در دامنه کوه واقع شده و امتداد تخت روان جاده‌ایست بنام "موراد یولو" (جاده مراد) و این جاده پس از بالا رفتن از تخت روان، خط‌الرأس کوه را دنبال و تا نزدیکی‌های "آواجیق" امتداد یافته و از آن حوالی به سمت ترکیه می‌پیچد.

در یک کیلومتری غرب "شاه تختی" محلی است بنام "گهل آشاغی" (بیا پائین) و گویا سربازان شاه اسماعیل از آنجا به اردوی عثمانی پیغام دادند که برای جنگ پایین بیایند.

در شمال شرقی "گهل آشاغی" مابین "سودول" (سدیل) و "گهل آشاغی" قبرستانی وجود دارد که قبرها بر اثر جاری شدن سیل خراب شده و مختصر اثری از آنها باقی مانده است. وسط قبرستان، قبری با دیوارهای سنگ چین دیده می‌شود که به عقیده اهل محل قبر سیدی است و گاه به زیارت آن نیز می‌روند. بنظر می‌رسد که این قبر متعلق به سید صدرالدین علی باشد که مرگ او در این جنگ بوسیله حبیب السیر، روضه‌الصفاء، شاه جنگ ایرانیان تصریح شده است.

دشت چالديران در شمالغرب شهرستان خوی واقع شده و مختصات جغرافیائی آن از این قرار است: بین ۴۴ درجه و ۲۵ دقیقه - ۴۴ درجه و ۳۱ دقیقه طول شرقی و مابین ۳۹ درجه و ۲ دقیقه - ۳۹ درجه و ۱۵ دقیقه عرض شمالی.

مردم آذربایجان بویژه اهالی خوی و چالدران و ماکو، شاه اسماعیل را مردی جنگجو، دلیر، شجاع و مروج دین میدانند. و در این دیار داستانهای "شاه اسماعیل" معروف بوده و ورد زبان آشیق‌ها در مجالس و توده‌های مردم آذربایجان در شب‌نشینی‌هاست. در اینجا به ذکر نمونه‌ای از اشعار آشیق‌ها که ضمن بیان حکایات شاه اسماعیل همراه با نغمه ساز می‌خوانند ارائه می‌شود:

شاه اسمعیل بوگون گیریب‌دور سانا

کیش‌نیه قمرآت گیرنده میدانا

میسری قیلینچ بویانیب‌دور آل قانا

خوداوندایم‌داد ائیله بو شاها

و یا

قدم قویدوم بو میدانا

اسماییل‌ام گل‌دیم جانا

ملکلر دوروب‌دور سانا

غریبه مرد میداددی

بخش چالدران با مساحت ۲۴۲۸ کیلومترمربع سه دهستان دارد:
دهستان چالدران با وسعت ۱۵۰۷ کیلومترمربع، آواجیق با ۴۰۲ کیلومترمربع، به به جیک با ۵۱۹ کیلومترمربع.

نام شهر، از نام رودخانه "قره سو" که از وسط شهر می‌گذرد و یا از نام منطقه‌ای نیمه باتلاقی و چمنزار بنام "قره بولاق" و یا از چشمه‌های معدنی این بخش گرفته شده و "قره عینی" نامیده می‌شد و در دوره پهلوی روی اهداف شونیسمی، قره عینی به "سیه چشمه" ترجمه شد که از نظر معنا و مفهوم کاملاً مخالف معنی ترکی آن بوده و اشتباه محض بود.

از آثار تاریخی شهر چالديران می‌توان به قره کیلیسه (طاطاووس)، مقبره سید صدرالدین، وزیر شاه اسماعیل صفوی اشاره نمود. شهر در منطقه‌ی جلگه و در امتداد رودخانه قره سو ایجاد شده است. و سابقه شهر پانصد ساله و به زمان جنگ چالديران می‌رسد.

بیشتر مردم چالديران به زراعت و دامداری مشغول می‌باشند. نواحی شمالی دشت چالديران محل اتصال رودخانه‌های "قیزیل‌لار چایی" و "چالديران چای" که در دو جهت مخالف هم جریان دارند، می‌باشد. در محل ورودی دره زنگمار (زنگبار) و در کنار روستای بارون بر روی این رودخانه یک سد مخزنی خاکی بنام سد مخزنی بارون با ارتفاع ۷۸ متر و با حجم مخزن ۱۵۰ میلیون مترمکعب در سال ۱۳۷۵ ه.ش، مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

دشت چالديران با حدود ۱۰۰۲۵ هکتار مساحت در حد فاصل روستاهای: تات کندی، تولکو تپه‌سی، ایستی سو در جنوب، خیضیرلو، نبی کندی، گهل آشغی، سودول در غرب، عابباس کندی، قره آغیل در شرق، شاگان، زئیوه در شمال واقع شده است. سطح اراضی زراعی این دشت حدود ۹۲۴۵ هکتار و اراضی غیرزراعی دشت حدود ۷۸۰ هکتار است.

از کل ۹۲۴۵ هکتار اراضی زراعی خالص دشت، حدود ۴۱۳۰ هکتار آبی و ۵۱۱۵ هکتار دیم می‌باشد. می‌توان ادعا نمود که فعالیت‌های کشاورزی در منطقه نقش بسیار مهم و کلیدی دارد. و به بیان دیگر محور اساسی اقتصاد منطقه فعالیت‌های بخش کشاورزی می‌باشد.

چالديران در سال ۱۳۸۰ از ۱۶۱۸۶ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۹۱۸۶ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستان‌های کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۱)



صدرالدین مقبره سی

زونوز

زونوز یکی از بخش‌های سه گانه شهرستان مرند که مرکز آن قصبه زونوز است. زونوز در ۱۸ کیلومتری شمال مرند و ۲ کیلومتری خط آهن جلفا - مرند قرار گرفته است. ناحیه‌ایست جلگه‌ای، سردسیر و از محصولات آن غلات، حبوبات و سردرختی قابل ذکر است، بویژه سیب زونوز معروفیت خاصی دارد.

شغل اکثریت مردم زونوز کشاورزی و باغداری و زنبورداری و گلهداری است. زونوز از مناطق پررونق و پرفرہنگ کشور بود و در دامنه کوه کیامکی قرار دارد. عسل منطقه زونوز و دامنه‌های شمالی میشو داغ از حیث طعم و کیفیت بی‌نظیر است. زونوز از دو دهستان، حومه و هرزندات تشکیل یافته است.

بنیان‌گذار مدرسه در زونوز زنده یاد میرزا نورالله خان یکانی زارع (عموی نگارنده) دوست، همفکر و هم مرام میرزا غفار زونوزی مجاهد بزرگ بوده و همو بود که شادروان جبار باغچه‌وان را در زونوز به امر تعلیم و تربیت گماشت. زونوز شخصیت‌های برجسته‌ای را در زمینه‌های علمی و ادبی و دینی و اجتماعی و سیاسی در دامن خود پرورده و تحویل جامعه داده است و از این نقطه نظر جای بس مهمی را در آذربایجان و کشور دارا می‌باشد.



اوشنو (اشنویه)

این شهر یکی از بخش‌های قدیمی آذربایجان غربی بوده، آب و هوای مناسب و باغهای میوه فراوان دارد و بر سر راه ارومیه به پیرانشهر و نقده به ارومیه واقع شده و فاصله اندکی تا مرز عراق دارد.

نام این شهر در اصل (اوشنه یا شونو یا اوشنو) به معنای گیاه خوشبو (دواله) است که بر درخت صنوبر و گردو می‌پیچد. از نظر تاریخی سابقه این ناحیه به پیش از مادها می‌رسد. اقوامی چون: لولو بیان، هوریان، آشوریا، اورارتوها و مادها در این منطقه سکونت داشته‌اند.

در "که‌له شین = کیلی شین" (کله‌شین) در جنوب غربی اوشنویه، در جاده‌ایکه به طرف رواندوز عراق می‌رود یک سنگ بارتفاع ۱۷۰ سانتی‌متر دیده می‌شود که کتیبه‌ای به دو زبان اورارتویی و آشوری در آن وجود دارد و متعلق به قرن هشتم پیش از میلاد است. متن اورارتویی از ایشیونیا (۸۱۴ پ.م) پادشاه اورارتو است و سمت چپ همان متن به زبان آشوری است.

به سبب جنگ روسها و عثمانیها در این نواحی، آسیب فراوانی به جان و مال مردم وارد شد. پس از روسها نوبت جیلوها (شاخه‌ای از آشوریا) رسید. آنان به شهر هجوم آورده و حتی به زنان و کودکان نیز رحم نکردند. بدنبال جنگ جیلوها و روسها فحطی بزرگی پدید آمد و عده زیادی از مردم که راهی عراق بودند، از شدت گرسنگی در راه تلف شدند و فقط چند خانوار تا مقصد (موصل و کرکوک) جان سالم بدد بردند و از سیزده هزار نفر جمعیت این شهر چند صد نفر بیشتر باقی نماندند.

حمداله مستوفی و یاقوت حموی از باغهای این شهر زیاد تعریف کرده‌اند. کوههای "مه‌رگور و دشتیبل و کوههای دیگر دایره‌وار جلگه اوشنویه را دربر گرفته‌اند و در شمال غربی اوشنو دو قله بنامهای "راندوله" و "بابوله" وجود دارند که روبروی هم قرار گرفته و مشرف به شهر اوشنو می‌باشند.

اکثر اهالی اوشنو به امور کشاورزی یا دامداری می‌پردازند و بخشی نیز در قسمت خدمات و مسایل اداری و فرهنگی مشغولند و از صنعت در این شهر خبری نیست.

جاجیم بافی، گلیم بافی، نمدمالی، قالیبافی، جانمازهای پشمی، کلاههای عرق‌چینی از جمله صنایع دستی اوشنو بشمار می‌رود.

در سال ۱۳۲۰ ه.ق، زلزله بزرگی شهر اوشنویه را تکان داد و خسارات مالی و جانی زیادی به بار آورد، بطوریکه شهر تقریباً از بین رفت. توتون و سیگار اوشنو ویژه آن معروف است.

این بخش در سال ۱۳۶۵ شمسی، دارای دو دهستان بناب اوشنویه و دشت بیل بوده و در همان سال ۷۹ آبادی داشته است.

شهرستان اوشنو از دو بخش مرکزی و نالوس تشکیل شده.

اوشنویه در سال ۱۳۸۰ از ۲۳۰۱۰ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۲۲۴۶۹ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۲)

خسروشهر (خسروشاه)

از آبادترین و حاصلخیزترین شهرک‌های اسکو، خسروشهر یا خسروشاه سابق می‌باشد، که در مسیر جاده ترانزیتی تبریز به مراغه قرار گرفته است.

خسروشهر در جنوب غربی تبریز و مغرب اسکو واقع شده و سراسر زمین‌های آن هموار و جلگه و رسوبی و بسیار حاصلخیز است، ولی در شرق و جنوب شرقی آن تپه ماهورهای کم ارتفاعی وجود دارد.

آب و هوای خسروشهر تابستان معتدل و گرم و در زمستان سرد و برفی می‌باشد. ولی طول مدت زمستان نسبت به مناطق جنوبی و مکانهای کوهستانی آن کمتر است. این شهرک در واقع یکی از قطب‌های زراعی و تولیدی آذربایجان است. خسروشهر دارای هفده آبادی است.

سه‌شنبه بازار (بازار مکاره) خسروشهر میعادگاه طبقات مختلف شهری و روستایی می‌باشد. شغل عمده مردم خسروشهر کشاورزی و باغداری و دامداری است. مهمترین محصول آن میوه‌های خشکباری، سردرختی، غلات، پیاز و سیب‌زمینی است. کارخانه پیاز در خسروشهر، مرغوبترین نوع پیاز را به پودر مصرف خانگی تبدیل می‌سازد.

در خسروشهر گورستانی کهن و قدیمی وجود دارد که در جنوب آبادی و در دو سوی جاده تبریز به آذرشهر واقع شده و مدفن عده زیادی از اهل علم و عرفان چون: بابا محمد گازر، شیخ محمد بزرگ، اشرف‌الدین یعقوب رومی (متوفی ۹۱۲ ه.ق)، درویش جلال‌الدین اخی، بوعلی حمزه بن عبدالعزیز شیخ سالار (متوفی ۴۴۸ ه.ق) در این گورستان دفن گردیده‌اند.

خسروشهر در سال ۱۳۸۰ از ۱۱۱۴۸ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۱۳۵۲ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)

بستان آباد (بوستان آوا یا اوجان)

شهرستان بستان آباد از دو بخش مرکزی و تیکمه داش تشکیل شده که بر سر راه تبریز به تهران واقع شده و دارای چشمه های گرم معدنی می باشد. بستان آباد در ۴۶ درجه و ۵۰ دقیقه و ۳۰ ثانیه طول شرقی، و ۳۷ درجه و ۵۱ دقیقه عرض شمالی قرار گرفته است.

بستان آباد در ۵۵ کیلومتری شرق تبریز در مسیر جاده ترانزیتی تبریز تهران - تبریز سراب اردبیل واقع شده و بین شهرستانهای میانه، هشترود، تبریز و سراب جای گرفته است.

بستان آباد از نظر تاریخی در محل شهر باستانی و گمشده "اوجان" بنا شده است. بستان آباد منطقه ای کوهستانی است، سراسر جنوبش را سهند پوشانده و شمالش در امتداد کوههای "بوزغوش" واقع شده و غرب این بخش را دنباله کوههای "مورو" و "بوزغوش" بنام "تک آلتی" و "شیلی گدیگی (گردنه شیلی)" فرا گرفته است. بستان آباد در کنار رودخانه "اوجان چای" بنا شده. اوجان چای در روستای بخشایش به علت عبور از طبقات نمکی، شور و تلخ شده و سرانجام به آبی چای می ریزد و حجم جریان سالانه آن ۴۶ میلیون مترمکعب می باشد.

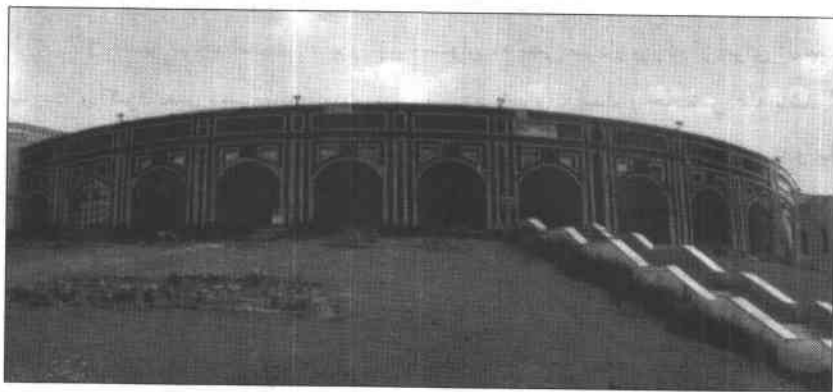
بستان آباد از قدیم به سبب وجود آب گرم و معدنیش معروف بوده است. مظهر این آب گرم در ارتفاعات شرقی و بفاصله تقریباً ۵۰۰ متری آن است و از آنجا از طریق مجرای آب زمینی و به کمک جریان ثقل، به حمام آورده می شود و میزان آبدهی سالانه آن حدود ۸ لیتر در ثانیه است. آب آن از نوع کلروپیکر نباته کلسیک گازدار و گرم است. حرارت آن در داخل حمام ۴۲ درجه و در فضای آزاد ۳۲ درجه می باشد، رنگش زلال و فراهش ملخی است و در رفع ناراحتی های اعصاب و رماتیسم و مفاصل مفید و مؤثر است.

بستان آباد چهار دهستان به اسمی: اوجان، عباسی، مهرانرود، سهند دارد و مجموعاً

۱۷۵ روستا را شامل می شوند.

اقتصاد بستان‌آباد مبتنی بر کشاورزی و دامداری و قالیبافی است و قالیبافی بزرگترین منبع درآمد مردم این منطقه بوده و قالیها با نقشه روستاباف رواج دارد. کارخانه مجهز آذربایجان (گچ) در بستان‌آباد قرار دارد. واحدهای صابون‌سازی، قندریزی، حلاجی، کشیافی و تولید مواد غذایی را دارا می‌باشد.

در سالهای اخیر کامیون‌داری و خدمات حمل و نقل رواج یافته است. واقع شدن بستان‌آباد بر سر راه جاده ترانزیتی تبریز - تهران خود موجب رونق اقتصادی شده است. بستان‌آباد در سال ۱۳۸۰ از ۱۵۴۰۹ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۷۰۷۲ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۳۱)



بیله سوار (بیله سوار)

مختصات جغرافیایی بیله سوار عبارت است از: ۴۸ درجه و ۲۱ دقیقه و ۳۰ ثانیه طول شرقی و ۳۹ درجه و ۲۲ دقیقه و ۴۵ ثانیه عرض شمالی و ارتفاع متوسط از سطح آبهای آزاد ۱۲۰ متر.

بیله سوار در گوشه شمالشرقی آذربایجان و جنوب "آراز جای" و در فاصله ۵۰ کیلومتری دریای خزر واقع شده است، و قسمت وسیعی از دشت زرخیز موغان را تشکیل میدهد.

نام قدیمی بیله سوار "آران" به ترکی دشت آفتابگیر را معنی می‌کند.

مستوفی در نزه‌القلوب درباره بیله سوار چنین می‌نویسد:

"از اقلیم پنجم است. امیری پیله‌سوار نام یعنی سردار بزرگ از امرای آل بویه ساخت و اکنون بقدر دیهی مانده است. آبش از رود باجروان است و حاصلش غله باشد" اهل محل را عقیده بر این است که "بیله" به معنی سرزمین بین دو رود است و بیله سوار یعنی مردمی که ساکن بیله هستند. زیرا بیله سوار بین دو رود: بالها رود و آب بیگلر قرار گرفته است. گروهی نیز پیله سوار گویند و اعتقادشان بر این است که نادرشاه افشار، وقتی برای تاجگذاری در سال ۱۱۴۸ ه، به اصلاندوز می‌رفت، لشکریانش دارای فیل‌های زیادی بوده و مدتی هم در این منطقه اتراق کردند.

و شاید هم از دو کلمه ترکی: "بیله" و "وار" بوجود آمده باشد و اصل آن بیله وار بوده است. آمار جهادسازندگی آذربایجان شرقی در سال ۱۳۶۰ ه.ش، نشان می‌دهد که بخش بیله سوار در نهایت محرومیت بوده و توجه چندانی به عمران و آبادانی آن نشده است. چنانکه از ۱۱۹ روستای آن فقط هشت روستا دارای آب لوله‌کشی و یک روستا دارای برق، دو روستا دارای حمام، یک روستا دارای درمانگاه و خانه بهداشتی، ۷۰ واحد دبستان، هفت مدرسه راهنمایی و یک واحد دبیرستان است. فقط دو رشته راه آسفalte بیله سوار را به پارس آباد و گرمی مربوط می‌سازد.

مردم بیله سوار در تولید صنایع دستی مانند: گلیم، جاجیم، قالیچه، ورنی، مغرش، البسهٔ پشمی مرغوب، تهیه لبنیات و مواد غذایی فعالیت دارند. محصول مهم زراعتی بخش بیله سوار غلات، حبوبات، سویا، آفتاب گردان، علوفه و یونجه در سطح گسترده است. این شهر دارای گمرک فعالی بوده که در سال ۱۲۸۰ ه.ق، بنا شده است. اما با تأسیس راه آهن جلفا تبریز در سال ۱۹۱۳م، گمرک بیله سوار تعطیل شد. از سال ۱۳۴۶ ه.ش، به بعد به تدریج سیمای بیله سوار دگرگون شد و تبدیل به یکی از قطبهای مهاجرپذیر شد.

بیله سوار در سال ۱۳۸۰ از ۱۳۳۱۲ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۱۳۲۹۷ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۸)

سنجد (کیوی)

بخش سنجید یا کیوی مابین استان گیلان و شهرستان‌های خلخال و اردبیل و میانه واقع شده، بوسیله دو جاده درجه ۲ خاکی به میانه و اردبیل مربوط می‌شود. کیوی در کنار رودخانه‌ای بهمین نام و درته دره‌ای بنا شده است که مشرق، شمال و جنوب آنرا کوههای مرتفعی چون: بفروداغ و گیل داغ احاطه کرده‌اند. برفهای سنگین این کوهها مهمترین منبع رودخانه‌ها و چشمه‌سارهای این ناحیه می‌باشد.

سنجد از طریق بخش خورش رستم به شهر میانه مربوط می‌شود ارتفاع سنجید از سطح دریا ۱۵۰۰ متر است.

آب و هوای کیوی معتدل کوهستانی است و میزان بارندگی آن ۳۰۰ میلیمتر و روزهای یخبندان ۱۵۰ روز است.

از رودهای مهم کیوی می‌توان رودخانه: سنگرچای، آرپاچای و سنگ‌آباد چای را که عمدتاً فصلی هستند نام برد.

پوشش گیاهی این ناحیه بصورت استپی و در ارتفاعات بصورت مرتع می‌باشد که مورد استفاده دامداران قرار می‌گیرد. محصول عمده سنجید عبارت است از: غلات، علوفه، حبوبات و میوه.

بخش کیوی با ۱۲۸ روستا، دارای دو بخش مرکزی و فیروزآباد می‌باشد. شغل عمده مردم کشاورزی و دامداری و باغداری است. در برخی از روستاها فرش‌بافی، گلیم‌بافی و بافتن پارچه‌های شال پشمی نیز رواج دارد.

بافت کل شهر تراس پلکانی است. از جاذبه‌های کیوی آب‌گرم و معدنی آن است. کیوی در سال ۱۳۸۰ از ۷۰۹۴ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۷۳۰۰ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۴۸)

باجروان

در ذیل صفحه ۱۷۵ کتاب "بابک خرم دین" آمده است: باجروان بازار و اسم عام است و بهترین باجروان در جنوب ارس بر سر راه اردبیل است. باجروان در شمال برزند قرار گرفته و در قدیم کرسی موغان بوده است، ولی در قدیم بتدریج رو به ویرانی نهاده و تا قرن هفتم بشکل یک آبادی کوچکی در آمده است. اکنون اثری از این شهر نیست. در افسانه‌ها گفته‌اند چشمه آب حیات که خضر نبی (ع) بدان رسیده در این شهر است.

لسترنج احتمال می‌دهد باجروان همان موغان است. در آثار حمداله مستوفی (ص ۱۰۳)، جهان‌نما (ص ۱۹۳)، معجم البلدان، مراصد الاطلاع، مجمع التواریخ و القصص (ص ۸۶) در ضمن داستانی آمده که باجروان معرب باشروان است.

برزند

در جنوب باجروان و تا اردبیل ۱۴ تا ۱۵ فرسنگ راه بوده و در مدت سه روزه می‌پیموده‌اند. از مجموع سخنان نویسندگان قدیم چنین برمیاید که برزند در آغاز یعنی در اوایل اسلام شهری بوده است، سپس ویران گشته و قریه‌ای از آن بجا مانده است، تا در روزگار معتصم خلیفه عباسی که افشین (آغشین) به دفع بابک خرم‌دین گمارده می‌شود، آنجا را لشکرگاه خود می‌سازد و تبدیل به دژی می‌کند. از آن زمان بازارگاه ارمینان بوده است. آب و هوای خوشی داشته ولی در قرن هفتم روستایی بیش نبود. اکنون نیز نام آن در نقشه‌ها دیده می‌شود و آن را یکی از دهستانهای اردبیل نوشته‌اند، و نام یکی از دهستانهای پنجگانه گرمی شهرستان اردبیل عنوان شده است.

ورثان

در کتاب "آتور پاتکان" درباره ورثان چنین آمده است:

تجدید بنای این شهر را به مروان ثانی (۱۲۷ الی ۱۳۲ ه.ق) نسبت دهند و گویند، پس از مصادره املاک امویان به زیاده رسید. ورثان را ورتان نیز نامیده‌اند. ورثان در روزگار بابک خرم دین جای معروفی بود (فتوح البلدان)

در حدود العالم نیز ورتان یا ورثان، شهری با نعمت بسیار آذربایجان عنوان شده، که از آن زیلوها و مصلی نماز خیزد.

در مجم‌البلدان نیز آمده است که: ورثان شهری است در حدود آذربایجان در دو فرسخی رس (ارس) و هفت فرسخی بیلقان.

یاقوت نیز اشاره کرده است که: ورثان در فاصله دو فرسنگی ساحل جنوبی ارس در جلگه‌ای قرار داشت که تا بیلقان هفت فرسنگ راه بود و شهری بود با نعمت بسیار و از منسوجات و بازار پر امتعه و کثرت جمعیت و مسجد جامعی که در پیرامون شهر داشته است.

در سرزمینهای خلافت شرقی هم آمده است: از ورثان تا بلخاب هشت فرسنگ و آن قریه پر جمعیت است. و در آنجا کاروانسراها و خانه‌ها برای رهگذران هست که در آنجا فرود آیند.

زنجان (زنگان)

مرکز استان زنجان است. تا تهران ۳۲۸ کیلومتر فاصله دارد. در مغرب شهرستان قزوین و در جنوب استان گیلان قرار دارد. از شمال به خلخال از جنوب به همدان و از مغرب به شهرستانهای میاندوآب و میانه محدود است و در شمال غربی ایران مرکزی قرار دارد.

مختصات جغرافیائی شهرستان زنجان عبارت است از: ۴۸ درجه و ۲۹ دقیقه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۴۱ دقیقه عرض شمالی، ارتفاع از سطح دریای آزاد ۱۶۰۰ متر. شهرستان زنجان از دو دره بزرگ تشکیل شده است: دره قیزیل اوزن و دره زنجان جایی.

در شهرستان زنجان پنج رشته کوه وجود دارد که چهار رشته آن جهت غربی - شرقی و یک رشته جهت جنوب شرقی - شمال غربی دارد و خطالرأس آنها حد طبیعی شهرستان و بخشهای تابعه محسوب می شوند. - رشته شمالی که مشهورترین قله هایش عبارتند از: کلاس با ارتفاع ۲۹۷۴ متر، باکلور ۲۹۶۶ متر.

- رشته دوم، که موازی با رشته اول بوده و قله آن: دگاه با ۲۹۸۹ متر ارتفاع، چیلله خانا با ۲۷۷۵ متر ارتفاع می باشد.

- رشته سوم، که موازی با رشته دوم بوده و در جنوب شهر زنجان و ابهر قرار دارد. از قله آن: جاهان داغ با ارتفاع ۲۴۸۴ متر، روستم داغ با ارتفاع ۲۷۰۰ متر قابل ذکرند. - رشته چهارم، موازی با رشته سوم بود و قیدار نام دارد. قله آن در قصبه قیدار قرار گرفته و ۲۷۷۵ متر بلندی دارد.

- رشته پنجم، در غرب شهرستان زنجان و موازی با رود قیزیل اوزن قرار گرفته و با جهت جنوب خاور به شمال باختر حد طبیعی بخش ماه نشان با بخش تکاب است. از قله آن می توان: خور جهان با ارتفاع ۳۳۱۸ متر، سپهسالار ۳۰۲۵ متر، علم کند با ۲۹۰۵ متر

بلندی را نام برد. این رشته نیز بین زنجان و میانه به قاپلان داغ و رشته دوم متصل می‌گردد. بین دو دره مذکور کوههای مهمی چون قراول و آنقران قرار گرفته است.

آب و هوای زنجان در تابستان معتدل و در زمستان سرد است.

رودخانه‌های مهم زنجان به شرح ذیل است:

قیزیل اوزن و بعضی از شعبات آن مانند زنجان چای که از شهر زنجان می‌گذرد، ابهر چای، خیئر چای.

شهر زنجان که معرب زنگان است کما بیش مطابق ولایت سابق خمسه است. پنج بلوک عمده‌ای که این ناحیه را بدان مناسبت "خمسه" گویند، به قولی عبارت بوده‌اند از: ابهر چای، خیئر چای، ایچ چای، سچی چای، زنجان چای که حالا هم جزو شهرستان زنجان هستند.

سرچشمه قیزیل اوزن از کردستان و همدان است و در نزدیکی منجیل به شاه‌رود می‌پیوندد، زنجان چای از حدود سلطانیه سرچشمه گرفته به قیزیل اوزن می‌ریزد، ایچ چای سرچشمه‌اش دره‌های جنوبی رشته کوه سوم است و به قیزیل اوزن می‌ریزد، سچی چای نیز از ارتفاعات جنوب سلطانیه و دره‌های قیدار داغ سرچشمه می‌گیرد و به ایچ چای می‌ریزد، و خیر چای که سرچشمه آن دره‌های خاوری قیدار داغ و ارتفاعات خداپنده‌لو است با رودخانه آووج یکی می‌شود و انتهای آن شور چای نامیده می‌شود، و بالاخره ابهر چای که به خیئر چای می‌ریزد.

بطلمیوس در قرن دوم میلادی از شهری بنام آگانزانا نام برده است که با زنجان تطبیق می‌کند. حمداله مستوفی بنای شهر را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهد. در "جهانگیری" آورده که: نام شهر است از ولایت آذربادگان و معرب آن زنجان است چون پنج بلوک بود آن را خمسه گویند.. و گویند از بناهای اردشیر بابکان است. در انجمن آرا و آندراج نیز آمده است که: شهر است [از جبال] با نعمت بسیار.

ز زنگان بدان روشن ضمیر

دبیر سرافراز بدتیز ویر

(حکیم زجاجی)

دهخدا هم چنین آورده: آنرا خمه گویند. لقب آن دارالسعاده بود و قلمتراش و مليله کاری آن بخوبی مشهور است.

ناظم الماطباء نیز چنین آورده است: شهر حاکم نشین ولایت خمه که میانه قزوین و میانج واقع شده است.

در سال ۲۴ ه. ق. مسلمانان این شهر را گشودند (نزهت القلوب، باهتمام لسترنج، ص ۶۱). در قرن چهارم هجری منطقه فعالیت دیلمیان و آل مسافر بود. در دوران مغول این شهر ویران گردید. اولجایتو، سلطانی را در نزدیکی زنجان بنا نهاد و پایتخت خود ساخت. در دوران بعد از صفویه دامنه جنگ‌های ایران و حکومت عثمانی تا زنجان کشیده شد و در سال ۱۲۶۶ ه. ق. باییه با قوای دولتی در این شهر مقاومت مسلحانه کردند.

زنجان مابین تبریز - تهران و بر سر راه شوسه و خط آهن تبریز - تهران قرار گرفته و محل تقاطع راههای مختلفی است، از این رو جغرافیانویسان و مورخان اسلامی زمانی آنرا جزو ناحیه جبال و زمانی جزو دیلم و زمانی هم جزو آذربایجان و گاهی نیز جزو ری به حساب آورده‌اند. در قرن چهارم هجری مرکز فعالیت دیلمی آل مسافر بود، ذکر قلعه سر جهان واقع در شمال شرقی زنجان که یکی از مستحکم‌ترین قلاع آن روز بوده است به کرات در تاریخ آمده است، از حمله سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۱۷ ه. ق. هنگامی که تحت تعقیب سپاهیان مغول بود، قریب مدت هفت روز در این قلعه اقامت کرد و در همین زمان زنجان توسط مغولان ویران شد.

شهر قدیمی سلطانیه در جنوب شرقی زنجان قرار گرفته و ساختمان آن که از زمان غازان خان شروع شده بود در ایام ایلخانی سلطان محمد خوابنده (۷۱۶ - ۷۰۳ ه. ق.) به اتمام رسید و پایتخت دولت ایلخانان قرار گرفت. باستاند گفته ابوالفداء نام مغولی آن "قینغیرلان" بوده است (تقویم البلدان، ص ۴۶۸)، به فرمان اولجایتو بارویی مربع شکل بطول سی هزار قدم بر دور آن کشیدند. ضخامتهای دیوارش به اندازه‌ای بود که چهار سوار پهلوی هم می‌توانستند روی آن بخوبی حرکت کنند، در وسط آن قلعه بزرگی ساخته شد و در آنجا اولجایتو گنبدی جهت مقبره خود بنا کرد که همان گنبد معروف خداپنده است. بعد از ساختن شهر و گنبد در اطراف آنها به امر اولجایتو هفت مسجد و ابنیه دیگری

مانند دارالشفاء و دارالسیاده و داروخانه و خانقاه بنا گردید، گذشته از اینها مدرسه بزرگی شبیه مدرسه مستنصر به بغداد در سلطانیه بنا شد. اولجاتیو پس از بنای سلطانیه جماعتی از پیشه‌وران و اهل حرف و صنایع تبریز را به این شهر آورد و به اندازه‌ای در آبادی و عمران آن کوشش کرد که در مدت کوتاهی بعد از تبریز یکی از مهمترین شهرهای ایلخانان گشت. بنا به نوشته حمداله مستوفی از شهر سلطانیه که یکی از مراکز مهم سیاسی و بازرگانی ایران آن روزگار شده بود، راههائی به شرح زیر به نقاط مختلف ایران می‌رفت:

- ۱- شاهراه جنوبی، که از طریق همدان بطرف بغداد و مکه میرفته است.
- ۲- شاهراه شرقی، که سلطانیه را به قزوین و ورامین و خراسان متصل می‌کرد.
- ۳- شاهراه شمالی، که زنجان را با اردبیل و قفقاز مرتبط می‌کرد.
- ۴- شاهراه غربی، که سلطانیه را از طریق زنجان به تبریز و آسیای صغیر مربوط می‌ساخت (نزهت‌القلوب، لسترنج، ص ۱۶۴).

با این همه، دوران اعتبار و اهمیت آن چندان طولی نکشید و بعد از اولجاتیو و ابوسعید بهادرخان یکباره از اهمیت افتاد. بعد از انقراض ایلخانان سلطانیه میان امرای مختلف ننده و آل جلایر و آل مظفر متنازع فیه بود تا آنکه امیر تیمور در سال ۷۸۶ ه. ق، آنجا را از چنگ پسران سلطان احمد ایلخانی بیرون آورد و آن را به پسرش میرانشاه بخشید، میرانشاه در زمانی که به سبب افتادن از اسب به جنون مبتلا شده بود، به مقبره اولجاتیو آسیب زیادی رسانید. در زمان شاه تهماسب اول (۹۸۴ - ۹۳۰ ه. ق) مقبره اولجاتیو تعمیر شد ولی با انتقال مرکز تجارت و سیاست به قزوین و سپس به اصفهان، سلطانیه از اهمیت و اعتبار افتاد و رو به ویرانی گذاشت. به فرمان فتحعلیشاه قاجار قصری تایستانی در اینجا بنا شد، و وی به فکر تجدید بنای شهر افتاد، در همین زمان جمعیت آن حدود سیصد خانوار بود، ولی پس از جنگ دوم ایران - روس (۱۲۴۳ - ۱۲۴۱ ه. ق) و شکست ایران از روسیه نقشه فتحعلیشاه عملی نگردید.

مهمترین آثار تاریخی زنجان عبارتند از:

قیز کۆرپوسو یا پل دختر، این پل بر روی قیزیل اوزن بین راه زنجان و میانه ساخته شده است، ساختمان اصلی آن متعلق به قرن هشتم هجری است و بعداً باستناد مندرجات

کتیبه موجود در پل در سال ۹۳۳ ه.ق، مرمت شده است و بقعه قیدار نبی واقع در ۴۰ کیلومتری سلطانیه متعلق به قرن هفتم هجری، و گنبد سلطانیه از آثار سلطان محمد بنده (اولجاتیو) که در فاصله سالهای ۷۱۳ - ۷۰۴ ه.ق، بنا شده است، و مقبره ملاحسن شیرازی واقع در سمت غربی دهکده سلطانیه متعلق به اواخر قرن هشتم هجری و اوایل دوره صفوی، و مقبره چلبی اوغلو متعلق به قرن هشتم هجری، ساختمانی است آجری به شکل کثیرالاضلاع، و مسجد جامع قروه، این مسجد که در دهکده قروه بین ابهر و تاکستان واقع شده و در ردیف مساجد قدیمی دوره اسلامی است، دارای کتیبه‌ای به خط کوفی و نسخ است، باستاد مطالب همین کتیبه ساختمان مسجد در سال ۴۱۳ ه.ق آغاز گردیده است، و مسجد شاه، و مسجد حاجی میرزا ابوالقاسم، و مسجد جامع، و داش کروانسرائی، و مسجد ملا احمد و امامزاده ابراهیم، و پل‌های حاجی میربهاالدین و اسعدالدوله و کوهنه کوریو.

شهرستان زنجان کلاً کوهستانی بوده، هوایش در بخش‌های زنجان، ابهر و قیدار سرد و در دهستانهای قیشلاقات افشار، آنقران، ماه‌نشان و طارم معتدل است.

محصولات زنجان عبارت از غلات دیمی و آبی و میوه‌های سردسیری و فرآورده‌های دامی است. صنایع فلزکاری دستی از قبیل ورشو، و نقره‌سازی بخصوص ملبله‌کاری نقره و چاقوسازی و... در زنجان مشهور است. کارخانه کبریت‌سازی دارد.

تعداد آبادیهای زنجان ۱۰۲۴ می‌باشد.

استان زنجان بوسعت ۲۱۸۴۸ کیلومترمربع از شمال غرب به استانهای آذربایجان و کردستان و از شرق به قسمتی از استان گیلان و از جنوب به استان مرکزی و قسمتی از استان همدان محدود است.

از نتایج آمارگیری کشاورزی سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ چنین برمی‌آید که سال ۱۳۵۲ از سالهای خوب کشت و برداشت این استان بوده است. چه در سال مذکور حدود ۳۵۵۷۰۹ هکتار زیرکشت گندم و ۸۴۷۲۸ هکتار سطح زیرکشت جو قرار داشته است همچنین برنج در دره‌ها و نقاط پست به مقدار کم کشت می‌شود. سبزیجات و محصولات جالیزی از دیگر تولیدات این منطقه می‌باشد. میوه اعم از هسته‌دار و غیرهسته‌ای از

محصولات مهم این استان است. کشت پنبه بعلا شرایط طبیعی منطقه توسعه چندانی ندارد و به سبب موقعیت طبیعی دامداری در این استان رواج دارد.

شهر زنجان در سال ۱۳۸۰ از ۳۱۹۰۰۹ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۳۴۶۲۵۳ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۱۲۰)

منبع: تاریخ و جغرافیای آذربایجان، پرویز یکانی زارع، جلد‌های ۱ و ۲ به نقل از:

جغرافیای مفصل ایران، دکتر بدیهی، ص ۹۸-۹۶ / کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، دکتر عزیزالله بیات، ص ۴۲۹-۴۲۶ / فرهنگ لغت دهخدا، ج ۹، ص ۱۲۹۴۹ / فرهنگ امیرکبیر، ص ۱۰۰۰ / فرهنگ معین، ج ۵، ص ۶۵۵.



همدان

همدان پایتخت نخستین دولت عظیم در منطقه ایران یعنی دولت ماد بود. شهرستان همدان یکی از شهرستانهای استان پنجم و از بزرگترین شهرستانها محسوب می‌شود. شمال آن حوزه شهرستانهای: بیجار، زنجان، مشرق شهرستان قزوین، جنوب شرقی شهرستان اراک و ساوه، جنوب تویسرکان و ملایر؛ باختر آن شهرستانهای کرمانشاهان و سنندج است.

سرزمین آذربایجان در سنک نبشته‌های داریوش اول تحت عنوان مملکت ماد قید شده است. ماد اصلی عبارت بود از آذربایجان کنونی، کردستان، عراق عجم (در مقابل تسمیه عراق عجم، جلگه بین‌النهرین یعنی عراق امروزی را هم عراق عرب نامیده‌اند). عراق در واقع معرب کلمه اراک است. اصطلاح عراق عجم ناحیه‌ایست در مرکز ایران و شامل ایالات و ولایات مرکزی واقع مابین اصفهان و همدان و تهران. این اصطلاح، در تقسیمات کشوری ایران تا انقلاب مشروطیت و حتی تا تقسیم کشور به استانهای مختلف معمول بوده و مشتمل بر شهرهای ذیل بود: کرمانشاهان، همدان، گروس، ملایر، سلطان‌آباد (اراک)، نهاوند، قزوین، ری که به دریند بحر خزر که ماد را از پارت جدا می‌کرد منتهی می‌شد. بنظر آقای وکیلی ممکن است این دریند سردهنه خوار باشد که ایوان کی را از گرمسار جدا می‌کند. البته این اصطلاح توسط جغرافیدانان بعد از مغول مصطلح شد).

نام این شهر در قدیم به "اکباتانا" یا "هگمتانه" معروف بود و به معنی محل تجمع است و اطلاق نام هگمتانه باین شهر، گویا بدین سبب بوده که بازاری در آنجا وجود داشته است.

دیاکونوف، یکی از علمای علم تاریخ معتقد است این نام را از آنروی به همدان داده بودند که محل تجمع بزرگان ماد بوده است.

هرودوت "دیاکو" را پادشاه سراسر ماد معرفی کرده است.

شهر تاریخی همدان، اول بار به اسم "امدانه" در کتیبه تیگلات پیلسر آمده است. در کتیبه‌های مهم و قدیم ایرانی نیز از این شهر با نام "هگمتان" اسم برده شده است. یونانیان هم آنرا اکباتان خوانده‌اند.

تپه مصلی که سابقاً پایتخت معروف ماد بر روی آن واقع بود، در مشرق شهر جدید همدان واقع است. در این محل به امر شاه قصری ساختند که هفت قلعه داشت، دیوار هر یک از قلاع درونی بر دیوار قلعه بیرونی مشرف و آخرین دیوار بر تمام دیوارها مسلط بود. قصر سلطنتی و خزانه‌را در آخرین قلعه درونی جای دادند. از هفت دیوار همدان هر کدام رنگ خاصی داشت: کنگره‌های دیوار اول (دیوار بیرونی) سفید، دومین دیوار سیاه، سومین دیوار سرخ (ارغوانی)، چهارمین دیوار آبی، پنجمین دیوار سرخ روشن (نارنجی)، ششمین دیوار سیمین (نقره‌ای)، هفتمین دیوار زرین‌گون (طلائی رنگ) بوده است. این نوع رنگ‌آمیزی را در کشور بابل، علامت سیارات هفتگانه میدانستند.

در باب اندازه دیوار، هرودوت نوشته است که: بزرگترین دیوار قلعه همدان به حجم دیوار آتن می‌رسد و سکنه آن به سی هزار تن می‌رسد.

بطوریکه گفتیم، اول دفعه اسم این محل در کتیبه تیگلات پیلسر (پالسر) اول حدود ۱۱۰۰ ق.م آمده است. این پادشاه آشور اسم آنرا امرانه ذکر کرده است.

در کتیبه‌های هخامنشی هم اسم این شهر را هگمتان نوشته‌اند؛ برخی تصور می‌کنند که هنگمتان تلفظ می‌شده است. بنابراین تاریخ همدان تا قرن یازده پیش از میلاد می‌رسد. همدان در پای کوه الوند واقع است. مورخین ارمنی و اخیراً راولینسن انگلیسی عقیده داشتند که اکباتان هرودوت، همدان کنونی نیست و محل پایتخت قدیم ماد را باید در تخت سلیمان امروزی در ۲۵ فرسنگی دریاچه ارومیه از طرف جنوب شرقی، جستجو کرد. ولی دمرگان که حفاریات شوش را اداره می‌کرد شخصاً تحقیقاتی بعمل آورده و ثابت کرده که اکباتان هرودوت همان محل همدان امروزی است و از برآمدگی‌های زمین و تپه‌ها، جاهای هفت تپه و قصر همدان را تشخیص داد.

پیدایش آثار بسیار کهن مانند ظروف، مجسمه‌ها، الواح، سکه‌های مختلف، مقابر، بناهای باستانی همه ثبوتی است بر قدمت این شهر.

از سال ۱۳۱۰ ه.ش، مقدمات احداث خیابان‌ها و عمران و آبادی و خیابان کشی و ساختن عمارات جدید و ادارات دولتی فراهم گردید.

در صفحات ۸۸ و ۸۹ از تاریخ ماد نوشته ا.م. دیاکونوف درباره همدان چنین آمده است:

همدان در ملتقای آتروپاتن (آتورپاتگان، آذربایجان) و ماد سفلی قرار دارد. این ناحیه در پیرامون کوه الوند (۳۲۷۵ متر) واقع است و جویبارانی که از برفهای آن کوه پدید می‌آیند آن را مشروب می‌سازند. اکثر جویباران مزبور بخش علیای رودک "قره سو" را که خود به حوضه دریاچه حوض سلطان یعنی ناحیه ۱۰ تعلق دارد، تشکیل می‌دهند، ولی سلسله جبال "چای داغی" که مرز ماد سفلی را می‌سازد، اندکی از جنوب شرقی‌تر شروع می‌شود و بدین سبب این ناحیه را می‌توان حد فاصلی میان آتروپاتن و ماد سفلی شمرد و راههای کاروان روی مناسب آن را به ماد آتروپاتن (آذربایجان) مربوط می‌سازند جاده‌های دیگری از اینجا به سوی غرب - کرمانشاه (الی پی) و بعد بابل - و بطرف مشرق - ناحیه نزدیک تهران - (ری قدیم) و جنوب - یعنی عیلام و "پارتاکنا" (ناحیه اسفهان) - ممتد است.

اینکه مرکز این ناحیه (ناحیه نهم، از نواحی ۱۲ گانه سرزمین تاریخی ماد) - شهر همدان کنونی و اکباتان قدیم یونانیان - به زبان مادی "هنگ متنه" یعنی "جای مجمع" نامیده می‌شود تصادف محض نیست، اینجا پایتخت دولت ماد بود.

در تاریخ ده هزار ساله ایران نوشته عبدالعظیم رضائی، ج: ۱-۲-۳، تهران، ۱۳۶۰ ص ۲۴۳ به بعد چنین آمده است: مادیها قبول کردند که برای او (دیاکو = دیوکو) قصری محکم و بزرگ در محلی که خود او (دیوکو) نشان داده بود ساختند و همچنین به او اختیار دادند که خود نهبانانی از میان تمام افراد ملت انتخاب نماید. بدین ترتیب (دیوکو) بر تخت نشست و باز از ایشان (از مادی‌ها) خواست که شهر بزرگی بنا کنند و از شهرها و دهاتی که میزیستند صرفنظر کرده و پایتخت جدید را مورد توجه اصلی خود قرار دهند. مادیها باز اطاعت نموده و شهر را که امروز همدان می‌خوانند بنا نمودند بنام اکباتان.

این شهر سه بار به ترتیب در حملات: اسکندر، اعراب، مغول ویران و باز ساخته شده است.

مختصات جغرافیائی همدان عبارت است از: ۴۸ درجه، ۳۱ دقیقه طول شرقی، ۳۴ درجه و ۴۸ دقیقه عرض شمالی، ۱۸۲۶ متر ارتفاع از سطح آبهای آزاد، ۶۰۵ آبادی کوچک و بزرگ.

از کل جمعیت همدان حدود ۷۴/۱ درصد در روستاها بسر می‌برند. کشت غلات و زراعت‌های صنعتی، علوفه و سبزیجات از اشتغالات عمده مردم این منطقه می‌باشد.

قسمت اعظم اراضی مزروعی استان همدان تحت کشت غلات در مقام اول گندم و در مقام دوم جو قرار دارد. برنج به علت موقعیت طبیعی منطقه شرایط مساعدی برای کشت و تولید ندارد. حبوبات با سطح زیرکشت حدود ۱۷۰۰۰ هکتار از نظر اشتغال اراضی مزروعی مقام سوم را در کشور دارد و نیز سالیانه حدود ۱۱ الی ۱۳ هزار هکتار تحت کشت میوه‌ای دانه‌دار خصوصاً انگور می‌باشد.

همدان در آغوش دره‌های سبز و بیلاقیهای مصفا و بی‌نظیر قرار گرفته است. همدان در دره وسیعی واقع شده که تقریباً تمام اطراف آن کوههای بلند قرار دارد و عظیم‌ترین آنها کوه الوند و دیگر نقاط مرتفع سردسیر است. در دره‌های آن هزاران چشمه جاریست و همین چشمه‌ها سرچشمه اصلی رودخانه‌های قره چای و کرخه و رودخانه گاماسب و تعدادی رودخانه‌ها و چشمه‌سارها می‌باشد. بلندترین قله الوند از سطح دریای آزاد ۳۵۷۴ گز ارتفاع دارد و گردنه معروف اسدآباد که بر سر راه کرمانشاه و همدان است ۲۲۴۱ گز مرتفع‌تر از دریاست.

در اطراف شهرستان همدان و دامنه‌های کوهها، رودخانه‌های سیلابی و فصلی بسیار است. رودها عموماً در تابستان کم آب ولی در زمستان بخصوص اوایل بهار در موقع بارندگی دارای آب می‌باشند.

در مرکز دشت، کلیه رودهای جنوب و شمال و مشرق شهرستان همدان بهم وصل شده، سیمینه رود را تشکیل می‌دهند و این رود در انتهای جنوب خاوری شهرستان همدان به رودخانه قره چای منتهی می‌شود. رودخانه قره چای از وسط دهستان شرا می‌گذرد.

جلگه بسیار حاصلخیز همدان در ۵۰ کیلومتری قسمت مرکزی رودخانه قره جای قرار دارد.

مهمترین رودهایی که در بخش مرکزی بهم وصل شده و سیمینه رود را می‌سازند عبارتند از: قوری چای، خاکو، دره مراد بیک، عباس آباد، فرجین، سیمین، اسدآباد، دمو، ایگده‌لو، درجزین، شهاب، خرم رود.

هوای بخش‌های شهرستان همدان نسبت به پستی و بلندی متفاوت بوده، در دره‌های الوند و دیگر نقاط مرتفع سردسیر است.

همدان یکی از شهرهای پرمحصول و غله‌خیز است. از جمله صادرات آن میوه (سیب، گلابی، آلبالو، گیلاس، بادام)، چوب و الوار، سیب‌زمینی، پیاز، لبنیات، ظروف زیبای سفالین، چرم و کتیراست. از صنایع دستی قالیچه، کلیم و کرباس قابل ذکرند. معادن همدان عبارتند از: گرانیت، طلا، طلای سفید، آنتیمون، آهن، املاح معدنی.

همدان مرکز انشعاب راههای ارتباطی غرب ایران و بر سر شاهراه تجارتهای تهران - بغداد قرار دارد. از کارخانه‌های همدان می‌توان به کارخانه چرمسازی و کبریت‌سازی اشاره کرد.

همدان از سه طرف محصور به کوهستان و دارای آب و هوای سردسیر و زمستانهای پربرف و تابستانهای کوتاه ملایم است، فقط از طرف خاور بدشت شراء منتهی می‌شود. ریزش باران کافی و وجود رودخانه‌های متعدد موجب ایجاد مراتع وسیع و بیلاغات و دره‌های سبز و خرم و باغهای میوه‌ی فراوان در این ناحیه شده است. دامپروری و دامداری بعلت وجود مراتع در همدان رایج است. در منطقه بین همدان و اصفهان زمین‌های مناسبی برای سکونت دائم و کشاورزی فراهم گشته است. از محصولات دیگر همدان می‌توان به پنبه، کنف، کتان، غلات و انگور اشاره کرد.

فقیه همدانی، ابوالفضل احمدبن حسین ملقب به بدیع‌الزمان، بابا طاهر عریان، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزاده عشقی همه از این سرزمین برخاسته‌اند و در دوره معاصر دارای گویندگان شیرین گفتاری چون غمام و آزاد بوده است.

احتمالاً نام همدان پیش از مادها آکسایا بوده است و در فرهنگ آشوری، کار - کاسی به معنی شهر کاسیان است.

عماراتی که در داخل دیوار اول از دیوارهای هفتگانه همدان ساخته شده بود، تعلق به شاه و درباریان داشت. خانه‌های سایر طبقات در خارج حصار واقع شده بود.

بعد از انقراض دولت ماد و در دوره هخامنشی، همدان مقرتابستانی سلاطین این سلسله بود. ارک اکباتان، هم در دوره سلاطین ماد و هم در زمان پادشاهان هخامنش به سبب استحکامی که داشت، محل امنی برای نگهداری خزاین شاهی بود، اسکندر مقدونی پس از غلبه بر داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی، غنایمی را که از چپاول تخت جمشید و شوش بدست آورده بود در همین قلعه جای داد. قلعه اکباتان در دوره اشکانیان نیز دارای اهمیت و اعتبار بوده است. بنا به گفته پولیبی مورخ یونانی قرن دوم پیش از میلاد در پای قلعه، قصری ساخته شده بود با آجرهای طلا و نقره، از این رو دور خاراکی معتقد است که معبد آناهیتا در اکباتان واقع شده بود و بطوریکه رومیها نوشته‌اند، در آن زمان در آنجا قربانی می‌شده، ستونهای این معبد شباهت به یکی از شیوه‌های ستون‌سازی یونانیان داشته است. محل ارک اکباتان را معمولاً تپه مصلائی کنونی می‌دانند.

مسلمانان کمی پس از کشته شدن عمر یعنی در اواخر سال ۲۳ ه.ق، همدان را متصرف شدند. در این شهر آثار دوران گذشته بقدری کمیاب بود که ابن‌حوقل در قرن چهارم هجری از آنجا بنام شهری جدید یاد کرده است که بنای آن در دوره اسلامی بوده است، به گفته نویسنده مذکور، طول و عرض شهر یک فرسخ بود و باروی آن چهار دروازه داشت. هم او گوید اطرافش بسیار حاصلخیز است غلات بسیار و بویژه زعفران هم در آنجا به عمل می‌آمده است (صوره‌الارض، ص ۱۰۵)، یاقوت حموی پیش از ویران شدن همدان بر اثر حمله مغول اسامی ۲۴ رستاق آنرا در کتاب خود ذکر کرده است. حمداله مستوفی یک قرن بعد مبادرت به ذکر همین اسامی کرده است و لیکن در حال حاضر دقیق آنها را نمی‌توان مشخص کرد. در زمان حمله چنگیز به ایران، همدان نیز مانند سایر شهرهای دیگر ایران ویران شد. هلاکوخان هنگام لشکرکشی به بغداد قریب ده ماه در این جا توقف کرد و آنجا را مرکز سپاهیان خود قرار داد، از اوضاع سیاسی همدان در دوره صفویه اطلاعات

زیادی در دست نیست جز آنکه مدت‌ها تا زمان شاه عباس اول محل کشمکش‌های دولتی عثمانی و ایران بوده است، در زمان این پادشاه مجدداً به تصرف ایران درآمد. و بعد از سقوط سلسله صفوی و بروز هرج و مرج بار دیگر تا ظهور نادر، عثمانی‌ها بر آنجا مسلط شدند لیکن نادر آنجا را متصرف شد و برای جنگ با دولت عثمانی، غالباً این شهر را مرکز قوای خود قرار می‌داد.

همدان در قرون چهارم و پنجم هجری پایتخت بعضی از حکمرانان محلی از جمله سلسله آل بویه و سلاجقه غربی بود. ولی روی هم رفته می‌توان گفت که اهمیت سیاسی و نظامی قابل ملاحظه‌ای نداشته است.

در همدان آثاری تاریخی از دوران قبل و بعد از اسلام باقی مانده است که معروفترین آنها عبارتند از:

کتیبه گنجه‌نامه واقع در دره عباس آباد ۵ کیلومتری مغرب همدان از آثار دوره هخامنشی است و مشتمل بر دو کتیبه مربوط به داریوش اول و خشایارشا به خط میخی در سه بند که دارای ۲۰ سطر است و شیر سنگی که تا سال ۹۳۰ میلادی به حالت ایستاده بوده و لیکن بعدها دست و پایش شکسته شده و به زمین افتاده است و می‌گویند در زمان آبادانی همدان قدیم بر دروازه شهر نصب شده بود. گنبد علویان از بناهای دوره سلجوقی متعلق به قرن ششم هجری است و کتیبه آن به خط کوفی در ثلث نوشته شده است. مقبره استر و مرد خای، اصل بنا متعلق به قرن هفتم هجری است وای بسا که بر روی ساختمان و قبور قدیمتری بنا شده باشد، بنای کنونی که زیارتگاه یهودیان جهان است، از نظر معماری اهمیت زیادی ندارد، در زیر گنبد آن محل دو قبر با کتیبه‌ای به خط عبری وجود دارد. امامزاده محسن واقع در ۱۴ کیلومتری مغرب همدان متعلق به قرن هفتم هجری و امامزاده اظهاربن علی واقع در درجزین، ساختمان بنا متعلق به دوره مغول است که بعداً در سال ۱۰۵۶ ه.ق. به فرمان شاه عباس دوم مرمت شد. امامزاده هود واقع در آبادی یشنگی قالای بخش رزن متعلق به قرن هشتم هجری، ساختمان آن به شکل برج دوازده ضلعی است که دارای تناسب و موزونیت است. برج آجری دیگری بنام برج قربان در همدان وجود دارد که

مستعلق به دوره صفویه است. مقبره شاعر شوریده بابا طاهر عریان و آرامگاه فیلسوف نامی ابوعلی سینا در همدان واقع هستند.

ابن حوقل از اسدآباد همدان بعنوان شهر پرجمعیت یاد نموده و مقدسی از ایوانی که در یک فرسخی همدان قرار داشته نام برده است. همین ایوان را یاقوت حموی آشپزخانه خسرو نامیده است. بنا به گفته جغرافی دانان اسلامی، اسدآباد دارای مسجد جامع و بازارهای آباد و اطرافش حاصلخیز بوده و در آنجا زنبور عسل تربیت می شده است.

می گویند پس از غلبه مسلمانان بر یزدگرد سوم، اهالی اسدآباد تسلیم نشدند و بعد از پایداری زیاد ستواری گردیدند، شهر سقوط کرد و به تاراج رفت. دیری نگذشت که به مزمان سعد و قاص سردار معروف اسلام در محل امروزی اندکی متمایل به سمت قسمت جنوبی اسدآباد شهر جدیدی بنام سعدآباد بنا شد که همین اسدآباد کنونی است، در حال حاضر عده ای از اهالی هنوز اسدآباد را اسعدآباد تلفظ می کنند.

از شهرهای دیگر همدان یکی هم نهاوند است که از جمله شهرهای قدیمی است. در داستانها بنای آن را به حضرت نوح علیه السلام نسبت می دهند که به مرور و بر اثر کثرت استعمال نهاوند شده است. حمزه اصفهانی معتقد است که نام ابتدائی نهاوند، نوحاوند بود که به معنای پسرزاد و ولد یا پرجمعیت را به آن نسبت می دهند و این نام به علت حاصلخیزی ناحیه ای است که شهر در آن بنا شده است. بنا به گفته عبدالمنذر هشام، این نام را از آن جهت یافته است که آن شهر را کاملاً ساخته یافتند به همانگونه که هنوز هم هست، بعضی از باستانشناسان نیز معتقدند که سلوکیان سیاست شهرسازی اسکندر را تعقیب کردند و مبادرت به بنای شهرهای زیادی کردند از جمله آنها لائودیسه یا نهاوند امروزی است.

شهر همدان در سال ۱۳۸۰ از ۴۵۱۷۵۱ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۴۹۲۳۷۸ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۲۳۸)

برگرفته از: تاریخ ماد ص ۸۹-۸۸ / تاریخ ده هزار ساله ایران ص ۲۴۵-۲۴۲ /

سیری در تاریخ ایران باستان ص ۲۴ /

کلیات تاریخ و تمدن ایران پیش از اسلام ص ۳۲ /

فرهنگ معین ص ۲۲۹۷-۲۲۹۸ / فرهنگ امیرکبیر ص ۱۱۱۸ /

فرهنگ لغت دهخدا ص ۲۳۵۳۵ /

کلیات جغرافیای تاریخی ایران، ص ۴۱۴-۴۰۹

قزوین (غوز ائوی = اوغوز ائوی یا قازوان)

شهرستان قزوین جزو استان قزوین و مرکب از ناحیه‌ای کوهستانی و یک دشت هموار و مرتفع که بر سر راههای مهم شمال ایران قرار گرفته است و موقعیت ارتباطی مهمی دارد. چون شهر قزوین در دامنه سلسله جبال البرز قرار گرفته و راه گیلان را به تهران و مغرب ایران و راه آذربایجان را به تهران و نیز همدان و قسمت‌های غربی را با مرکز کشور مربوط می‌سازد و از موقعیت تجاری خوب هم برخوردار است.

قسمت شمالی شهرستان قزوین، ناحیه‌ایست کوهستانی و بهترین قصبه آن قشندک در قله مشهور الموت در شمال طالقان قرار دارد. در قسمت جنوب شهرستان قزوین بین قزوین و ساوه دشت وسیعی قرار گرفته و یک رشته کوه مرسوم به خیرقان در میان آن کشیده شده است.

مختصات جغرافیائی شهر قزوین عبارت است از: اقلیم چهارم، ۵۰ درجه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۱۶ دقیقه عرض شمالی، ۱۴۰ کیلومتر فاصله از تهران، ارتفاع از سطح دریا ۱۳۴۰ متر.

در اوایل عهد صفوی تا اواسط سلطنت شاه عباس بزرگ پایتخت ایران بود (شاه بهماسب اول، سلطان محمد خداپنده، قسمتی از سلطنت شاه عباس اول صفوی).

بنا به روایتی نخستین بنیان‌گذار شهر قزوین شاپور ذوالاکتاف بود که ابهر را نیز او پی افکند. قلعه قزوین را به فارسی کژین خوانند. کژوین، کشوین، کشرین، قس، کسپین، کاسپین نامهای دیگر این شهر بوده و مأخوذ از نام قوم کسب (کاسپ) می‌باشد.

میان قزوین و دیلم، کوهی است که شاهان آن سرزمین، پادگانی از سواران خود در آنجا مستقر کرده بودند که در هنگام جنگ دیلمیان را دفع کنند و شهر را از راهزنان نکه دارند.

برای ابن عازب از طرف عثمان بن عفان در سال ۲۴ ه. ق بعد از ابهر قزوین را گشود. مردم قزوین خواستار صلح شدند و برای ابن عازب بشرط قبول جزیه قبول کرد، ولی مردم قزوین برای اینکه جزیه نپردازند بهتر آن دیدند که همگی دین اسلام را بپذیرند.

در فضایل قزوین اخبار زیادی نقل شده است (به صفحه ۱۷۵۶۳ از لغت نامه دهخدا، ج ۱۱ مراجعه شود).

آثار تاریخی: مسجد جامع، از آثار تاریخی دوران ملکشاه سلجوقی و متعلق به قرن ششم هجری و یکی از زیباترین بناهای تاریخی این قرن، دارای تزئینات گچ‌بری بسیار زیبا و خطوط مختلف کوفی، رقاع، ریحانی، ثلث مدرسه حیدریه متعلق به اواخر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم هجری. برج آجری گنبددار مقبره‌ی حمداله مستوفی مورخ و جغرافی‌دان مشهور قرن هشتم هجری است. بقعه‌ی شاهزاده حسین فرزند حضرت رضا (ع) که از آثار اوایل دوره صفوی. سردر عالی قاپو، در حال حاضر تنها ساختمان سردر و کتیبه‌ی کاشی معرق آن که به خط علیرضا عباسی نوشته شده باقی مانده است و باستان‌د متن کتیبه متعلق به دوره‌ی شاه تهماسب اول و شاه عباس اول است. عمارت چهل ستون یا باغ چهل ستون، این کاخ متعلق به دوره صفویه و بنای دو طبقه‌ایست که در وسط باغی واقع شده است و فعلاً موزه می‌باشد. حسینیه امینی، بانی آن حاج محمد رضا امینی است و از آثار دوره قاجاریه، مشتمل بر تالارهای کوچک و بزرگ. برج سلجوقی واقع در خیرقان در ردیف آرامگاههای دوره سلجوقی و متعلق به قرن پنجم هجری است، در کنار آن برج دیگری است که به استناد کتیبه کوفی آجری آن در تاریخ ۴۸۶ ه.ق، بنا شده است. امامزاده اباذر واقع در ۲۰ کیلومتری شمال شرقی قزوین بر بالای تپه بلندی واقع شده و متعلق به قرن هفتم هجری است. بقعه پیر واقع در تاکستان، دارای گنبدی هرمی شکل و ساختمان اصلی آن متعلق به قرن ششم هجری. مسجد شاه قزوین از آثار دوره صفویه است که بعدها در دوره قاجاریه به دستور فتحعلیشاه بر روی باقیمانده مسجد صفوی بنا گردید. مقبره حمداله مستوفی.

درباره بنای تاریخی قزوین در صفحه ۱۷۵۶۳ ج یازده لغت نامه دهخدا چنین آمده است: مسجد شایگان و مسجد شهرستانک و مسجد دهک و مسجد باب‌المشیک چسبیده به باروست ... از جاهای شگف‌آمیز آن مقصوده جامع است که آن را امیر زاهد خمارتاش غلام عمادالدوله صاحب قزوین بنیاد کرده است. گنبد بیمانند آن در غایت ارتفاع و خربزه‌ای شکل است و ساختمان زیبا و بلند آن نه در شهرهای اسلام مانند دارد و نه در

شهرهای کفار. گورستان باب‌المشک قزوین مزار بسیاری از دانشمندان و شهداء و صلحاء و پارسایان است (آثارالبلاد)

حمداله مستوفی، قزوین را معرب شده کشوین (کژوین) عنوان نموده است (تاریخ گزیده، ص ۸۳۰).

وجه تسمیه قزوین دقیقاً معلوم نیست. گروهی هم معتقدند نام شهر قزوین و نیز دریای خزر ممکن است خاطره‌ای از قوم کاسیان (کاسپیان) باشد، حمداله مستوفی بانی قزوین را شاهپور اول فرزند اردشیر بابکان میداند، موقعیت این شهر از قدیم‌الایام به عنوان حافظ معبر نواحی دریای خزر دارای اهمیت بوده است. در دوره ساسانیان با وجود قدرت فزاینده حکومت مرکزی باز هم در نواحی کوهستانی دیلم گاه و بیگاه حوادثی به وقوع می‌پیوست، از این جهت بنای شهر قزوین را در این دوران به منزله دژ مستحکمی در مقابل حملات دیلمیان دانسته‌اند، در سال ۲۴ ه.ق موقعیت نظامی خود را در زمان مسلمانان نیز بمانند دوره ساسانیان حفظ کرد (نزهت‌القلوب، بکوشش دبیر سیاقی، ص ۶۱)

ابن حوقل در قرن چهارم هجری از باروی شهر و باروی شهرک کوچکی که در داخل آن بوده و همچنین از دو مسجد و حاصلخیزی آن یاد کرده است (صورت ارض، ترجمه دکتر شعار، ص ۱۱۳). یعقوبی نیز از رودخانه‌های قزوین و آثار آتشکده‌ای واقع در نزدیکی آن ذکری به میان آورده است (البلدان، یعقوبی، ص ۴۶).

به فرمان هادی (موسی) خلیفه عباسی (۱۷۰-۱۶۰ ه.ق) شهر جدیدی در مجاور شهر قدیم به نام مدینه‌الموسی بنا گردید. در سال ۱۷۶ ه.ق، مبارک ترک که یکی از غلامان آزاد شده مأمون یا معتصم بود قلعه‌ای بنام مبارکیه در حوالی آن ساخت که به مدینه مبارک یا مبارکیه معروف شد. هارون‌الرشید (۱۹۲-۱۷۰ ه.ق) در مسافرت به خراسان به قزوین آمد و به محض اینکه از گرفتاریهای اهالی در برابر حملات دیلمیان مطلع گردید، فرمان داد تا بارویی بر اطراف شهر و مبارکیه بکشند و ساختمان مسجد جدیدی نیز در این زمان شروع شد لیکن به علت درگذشت هارون‌الرشید، ساختن حصار به اتمام نرسید تا دوره خلافت معتز (۲۵۵-۲۵۲ ه.ق) یکی از سرداران وی بنام موسی بن بغا که مأمور جنگ با حسن ابن زید علوی شده بود آن را به اتمام رسانید، بر اثر حدوث زلزله سال ۵۶۲ ه.ق قسمتی از

حصار شهر ویران شد تا آنکه بدستور صدرالدین مراغی وزیر ارسلانشاه سلجوقی حصار شهر با استفاده از آجر تجدید بنا شد، ساکنین قزوین در قرن هشتم هجری بیشتر سنی شافعی بودند و به گفته حمداله مستوفی در هیچ زمانی سر باطاعت اسماعیلیان ننهادند، با توجه به اینکه یکی از مراکز مهم این فرقه در رودبار یعنی در شش فرسخی شمال قزوین واقع شده بود، در اوایل قرن هفتم هجری شهر بر اثر هجوم قوم مغول ویران شد ولیکن به سبب موقعیت مناسب بار دیگر در دوره صفویه آباد گردید و در زمان سلطنت شاه تهماسب اول از سال ۹۵۵ تا سال ۱۰۰۰ ه.ق پایتخت ایران بود، در جنگ جهانی اول تحت اشغال سپاهیان روسیه تزاری درآمد همچنین در جنگ دوم مدتی در اشغال سربازان روسیه شوروی بود.

در اسناد و مدارکی که از فتح ناحیه همدان و قزوین در موقع حمله مسلمانان ذکر شده است، اسامی نقاطی مانند قافزان و خنیرقان و دشتی جلب نظر می‌کند و نشانه آن است که نواحی مذکور پیش از حمله مسلمانان از اهمیت و اعتبار زیادی برخوردار بوده‌اند. همچنین بین ابهر جای و خنیرجای ناحیه‌ای واقع شده که در حال حاضر مشتمل بر تاکستان، ضیاء آباد، نهاوند، فارسچین، ساج و شکین است، این نقاط نیز در دوره ساسانیان آباد و دارای موقعیت خاص بوده‌اند، کشف تعداد زیادی قطعات گچ‌بری بسیار ظریف مربوط به دوره ساسانیان از محلی معروف به تپه‌ی خندو واقع در شمال شرقی تاکستان مؤید همین مطالب است.

بازار قزوین نیز مثل سایر شهرهای قدیمی کشور، اولاً سرپوشیده است، ثانیاً هر صنفی در یک قسمت بازار و جنب یکدیگر واقع هستند.

در کتاب مرآت‌البلدان ناصری، مسجد جامع قزوین را به امام شافعی منسوب دانسته و صحن بزرگ آن را ساخته‌ی چند نفر گفته که هر محلی به اسم بانی آن مرسوم است: سردرب عالی قاپو- عمارت چهل ستون یا کاخ چهل ستون (که بعدها مدتی شهربانی و فرمانداری شد) از بناهای دوره صفویه- مقبره شاهزاده حسین (بنا ۹۶۷ ه.ق، زمان شاه تهماسب) و از بناهای زینب بگم خواهر شاه عباس است و در زمان ناصرالدین‌شاه تعمیر

اساسی شد- مدرسه حیدریه (از بناهای صفویه که بعدها مدتی دبستان فردوسی شد)- مقبره حمداله مستوفی معروف به گنبد دراز از جمله آثار قدیمه قزوین محسوب می‌شوند. در شمالغربی قزوین بر قلل کوههایی که بین این شهر و رودبار در ساحل رودخانه شاهرود واقع شده است قلاع معروف اسماعیله قرار داشت که به گفته حمداله مستوفی تعداد آنها بالغ بر ۵۰ قلعه می‌شد و مرکز همگی، قلعه الموت و مستحکم‌ترین آنها قلعه میمون دژ بوده است (نزهت‌القلوب، باهتمام لسترنج، ص ۶۱).

محصول عمده قزوین انگور است. صنعت نجاری قزوین هم مشهور است.

قزوین دارای کارخانه‌های: پارچه‌بافی، قالی‌بافی، آرد، و... می‌باشد.

شهر قزوین در سال ۱۳۸۰ از ۳۰۰۵۹۶ نفر و در سال ۱۳۸۴ از ۳۰۶۹۸۴ نفر جمعیت برخوردار بود. (بازسازی و برآورد جمعیت شهرستانهای کشور بر اساس محدوده سال ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مرکز آمار ایران، ص. ۱۵۲)

منبع: تاریخ و جغرافیای آذربایجان، پرویز یکانی زارع، به نقل از: کلیات جغرافیای طبیعی و

تاریخی ایران، دکتر عزیزالله بیات، ص ۴۳۳-۴۲۹ / فرهنگ معین، ج د، ص ۱۴۶۳-۱۴۶۲ / فرهنگ امیرکبیر، ص ۱۰۸۴ / لغتنامه دهخدا، جلد یازده، ص ۱۷۵۶۳.

منابع و مآخذ مورد استفاده

(الف) منابع مورد استفاده در فصل اول:

- ۱- مجموعه مقالات، پرویز یکانی زارع، ج ۵، ص ۱۲۷ به بعد به نقل از:
Iran HALKLARI EL KITABI ص ۳۱۴-۲۷۳.
- ۲- همان، ص ۲۸۵
- ۳- آذربایجاندا ایسلامیت دورومو، ص ۳
- ۴- ایران خالقلاری ال کیتابی، رافائل میلاگوآ، ۱۹۹۷ به نقل از: اطلاعات شماره ۴۹۷
- ۵- همان، ص ۲۸۶
- ۶- دنیادا تورکلر، ص ۳۸
- ۷- مجله وارلیق، ۱۳۶۶، شماره ۶۵-۶۴، ص ۹۴-۹۲
- ۸- تاریخ معاصر ایران، ص ۷۹/ مقدمه بر شناخت ایل‌ها، چادرشینان و طوایف ایران، ص ۷۷ و ۷۸ و ۸۳/ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، نفیسی، ص ۲۴-۲۳/ سرزمین قزوین، ص ۴۶۱
- ۹- ایران خالقلاری ال کیتابی، ص ۲۸۷، به نقل از مجله وارلیق، ۱۳۶۶، شماره ۶۵-۶۴، ص ۹۵-۹۴.
- ۱۰- اقوام مسلمان اتحاد شوروی، ص ۱۳۵
- ۱۱ و ۱۲- فصلنامه تاریخی، سال ۲، شماره ۴، ۱۳۶۹، ص ۴۱۲ و ۴۱۳/ ایلات و طوائف دره‌گز، میرنیا.
- ۱۳- تاریخ معاصر ایران ص ۹۷۹
- ۱۴- ایران خالقلاری ال کیتابی، ص ۲۸۹
- ۱۵- همان
- ۱۶- آذربایجاندا ایسلامیت دورومو، ص ۷-۶
- ۱۷ و ۱۸- ناسیونالیسم در ایران، ص ۱۰۹
- ۱۹- همان، ص ۵۹
- ۲۰- پیشین، ص ۱۴۵
- ۲۱- پیشین، ص ۵۷
- ۲۲- کلنل محمدتقی‌خان پسیان، علی آذری/ آذربایجاندا ایسلامیت دورومو، ص ۱۲۹-۱۲۶/ ایلات و عشایر دره‌گز، میرنیا

- ۲۳- تاریخ هجده ساله آذربایجان، کسروی، ص ۶۷۶، ایکی ساحیل، ۱۹۹۱، باکو، ص ۴/ کیهان هوانی، ۱۹۹۴، ص ۷۲ و ۱۵۰/ ناسیونالیسم در ایران، ص ۱۴۷-۱۴۶
- ۲۴- زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، حسین مکی/ تاریخ آذربایجان، دکتر اسحاق بیات
- ۲۵- مقدمه بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، ص ۲۹/ ناسیونالیسم در ایران، ص ۶۶ و ۱۱۴-۱۱۳
- ۲۶- ناسیونالیسم در ایران، ص ۱۴۵
- ۲۷- مقدمه بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، ص ۱۴۵
- ۲۸- ناسیونالیسم در ایران، ص ۱۵۱-۱۵۰
- ۲۹- همان، ص ۱۵۴/ مجله خواندنی‌ها، سال ۳۹، ص ۲۱، ۲۲، ۲۳
- ۳۰- پیشین، ص ۱۵۴
- ۳۱- مجله تهران مصور، ص ۹۸، مجله آدینه
- ۳۲- ناسیونالیسم در ایران، ص ۶۷
- ۳۳- همان، ص ۴۴۲
- ۳۴- مقدمه بر شناخت ایل‌ها،...، ص ۲۰-۱۹
- ۳۵- تاریخ تبریز، مینورسکی، تهران، ۱۳۳۷، ص ۳۲/ ایران خالقلاری ال کیتابی/ ص ۲۹۸
- ۳۶- مقدمه بر شناخت ایل‌ها،...، ص ۷۴-۷۳
- ۳۷- ایران خالقلاری ال کیتابی، ص ۲۹۹ به نقل از: مجموعه مقالات مردم‌شناسی
- ۳۸- ایران خالقلاری ال کیتابی، ص ۳۰۰
- ۳۹- همان
- ۴۰ و ۴۱- همان، ص ۲۷۶/ مقدمه بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، ص ۶۵۰
- ۴۲- سرزمین و مردم ایران، ص ۷۲
- ۴۳- مجموعه مقالات، پرویز یکانی زارع، جلد ۵
- ۴۴- اقوام مسلمان اتحاد شوروی، ص ۱۴۶
- ۴۵- ایران خالقلاری ال کیتابی، ص ۲۸۰-۲۷۹
- ۴۶- همان، ص ۲۸۰
- ۴۷- تورک دوتیاسی اوزوهینه اینجه‌لملر، ص ۳۵
- ۴۸- ایران خالقلاری ال کیتابی، ص ۲۸۱

۴۹- همان، ص ۲۸۱

۵۰- وارلیق، شماره ۶۵-۶۴، ۱۳۶۶، ص ۸۲

۵۱- ایران خالقلاری ال کیتابی، ص ۲۸۲

۵۲- همان، ص ۲۸۳

۵۳- پیشین، ص ۲۸۳

۵۴- تورک دونیاسی اوزهرینه اینجه لملر، ص ۱۶

ب) منابع مورد استفاده در فصل دوم:

۵۵- تاریخ و جغرافیای آذربایجان از پیش از تاریخ تا دوره معاصر، پرویز یکانی زارع (دستنویس)،

۱۳۷۴، ج ۲، صفحات ۱۲۰۱ الی ۱۵۳۰ به طور پراکنده

۵۶- تاریخ رضائیه، احمد کاویانی پور، انتشارات آسیا، تهران

۵۷- مشاهیر و نام آوران خوی، پرویز یکانی زارع، ج ۱، ۱۳۷۸، صص ۱۵۸-۱۱ به طور پراکنده

۵۸- سیمای خوی، علی صدرائی خوئی، ۱۳۷۳، صص ۱۳۹-۱۰۹ به طور پراکنده

۵۹- مجموعه مقاله ها، پرویز یکانی زارع، ج ۳، ۱۳۷۹، صص ۲۴۸-۲۳۹

۶۰- ایل قاراباق، مهدی رضوی، به طور پراکنده

۶۱- سلماس در سیر تاریخ، توحید ملک زاده دیلمقانی، ۱۳۷۸، به طور پراکنده

۶۲- جغرافیای مفصل ایران، بدیهی، صص ۹۸-۹۶

۶۳- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، عزیزاله بیات، صص ۴۲۹-۴۲۶ و ۴۳۳-۴۲۹

۶۴- فرهنگ لغت دهخدا، ج ۹، صص ۱۲۹۴۹، ۲۳۵۳۵، ۱۷۵۶۳

۶۵- فرهنگ امیرکبیر، صص ۱۰۰۰، ۱۱۱۸، ۱۰۸۴

۶۶- فرهنگ معین، ج ۵، صص ۶۵۵-۸، ۲۲۹۷، ۱۴۶۳-۱۴۶۲

۶۷- تاریخ ده هزار ساله ایران، صص ۲۴۵-۲۴۲

۶۸- سیری در تاریخ ایران باستان، ص ۲۴

۶۹- کلیات جغرافیای تاریخ ایران، صص ۴۱۴-۴۰۹

۷۰- چاپاره در گذر تاریخ، عادل باقری بسطامی، ۱۳۷۷، به طور پراکنده

۷۱- ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، محمدتقی زهتابی (کیریشچی)، ج ۲، ۱۳۷۹، نشر اختر، صص

۳۶۶ و ۵۶۴-۵۵۸ به طور پراکنده